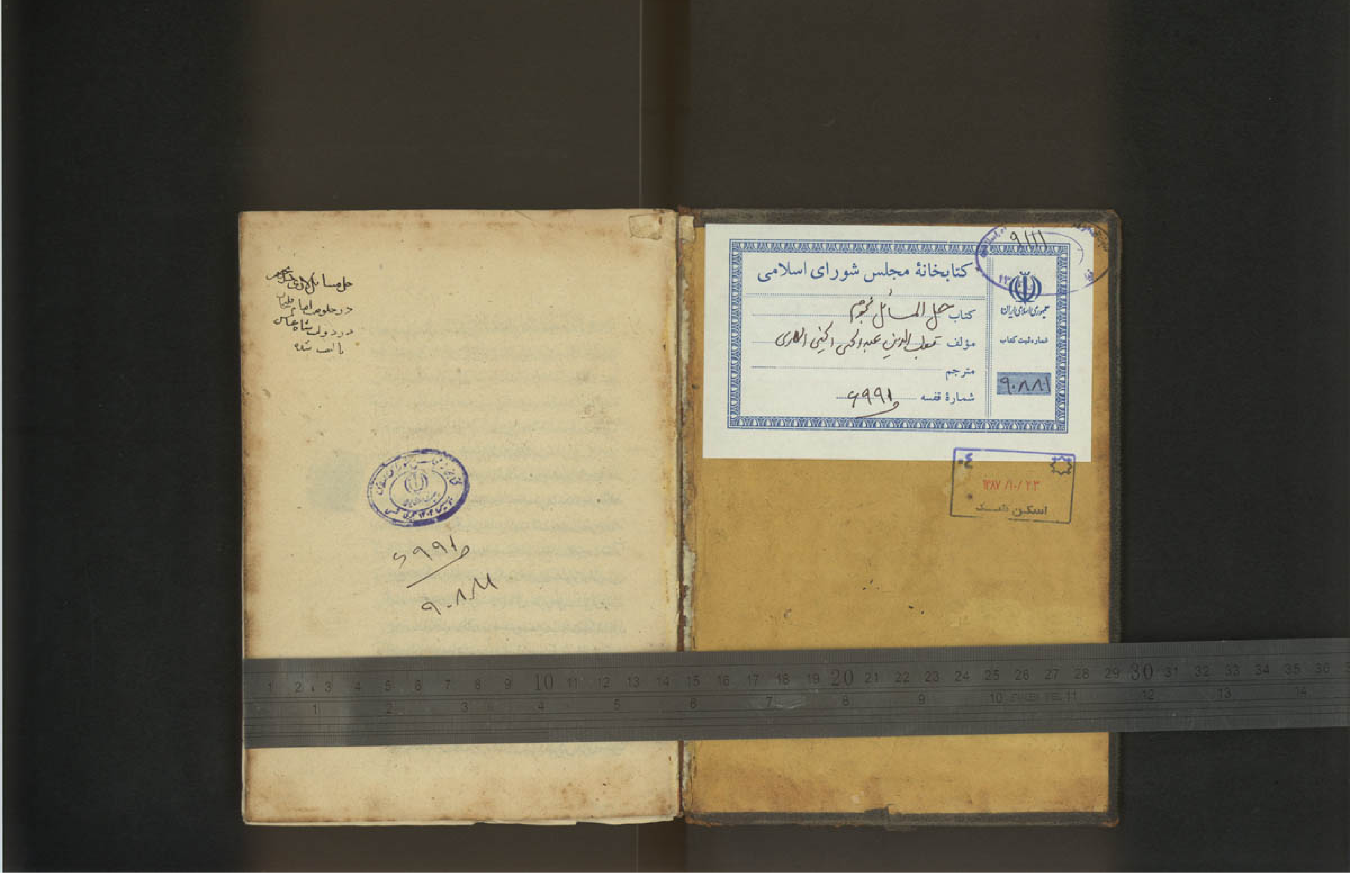
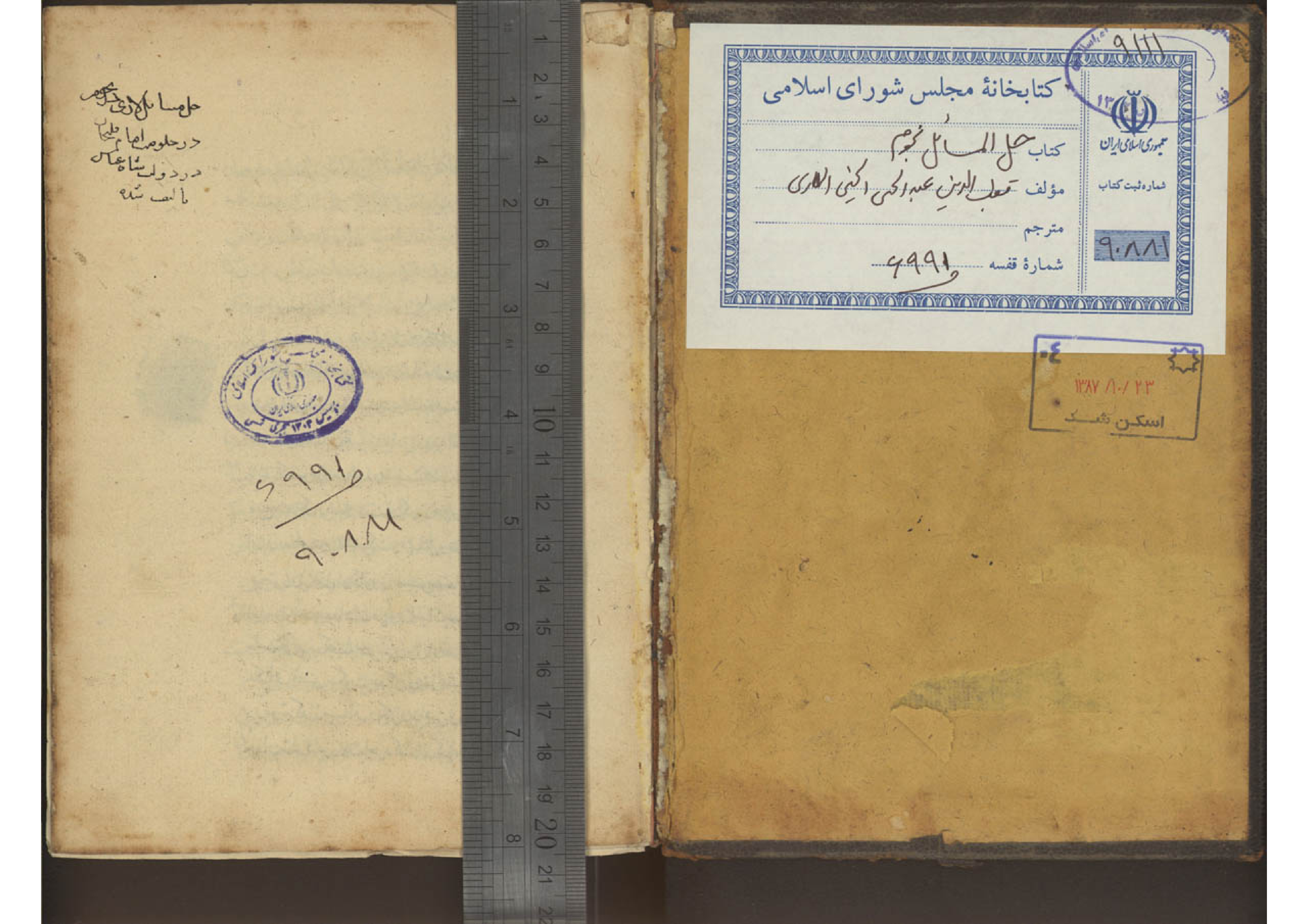


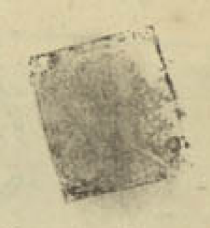
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب حل المسائل نجوم
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۶۹۹۱
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۸۸۱
۱۳۸۷/۱۰/۲۳



حل مسائل اللاری در نجوم
در علوم اعمال [illegible] طلسمات
در دولت شاه عباس
تألیف شده
۶۹۹۱
۹۰۸۸۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين



بر ارباب خبرت واصحاب بصيرت پوشيده ومستور نماند كه اقل خلق الله الغنى
قطب الدين عبد الحى الحسينى اللارى وفقه الله لما يحب ويرضى چون از
تاليف كتاب حل عقد نجوم وتصنيف كتاب سراج السالكين در اعتقادات
فارغ شد يكى از فضلاى زمان كه در همراهان بتشويق وتحريص
اين بى بضاعت بر تاليف كتب ورسائل وتحرير حل مسائل ترغيب
مينمودند از قول او تجاوز نا نمودن هيچ جايز نميداشت بلكه امتثال
امر او را واجب ميدانست فرمود تا حيات مستعار تو باقيست قفل
خاموشى بر در گنجينه سخن مزن وزبان هزار دستان سخن را در
تنگناى قفس سكوت ميفكن وعقل عقيله را از فرو بستن ناطقه
در بوته گداز ميفكن وديگران دانش ودانشورى را در ميدان
جهان بتاز كه بزرگان با خرد گفته اند كه بايد هر كس بدين مضمون كه

انّ آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الى الآثار يادگارى در جهان
بگذارد وصدق حديث نبوى كه لا تنتهى آمالا وقد تملكت درمنصه ظهور
آرد **بيت** كنون كه امكان گفتار هست بگواى برادر بلطف وخوشى
كه فردا كه پيك اجل در رسد بحكم ضرورت زبان در كشى اين بى بضاعت
امر او را سمعا وطاعة گفته بطريق وشاورهم فى الامر مشورت نمودم كه
بچه طريق بكران نطق را روان سازم واز چه مقوله در حيز بيان آورم
آن يار موافق وآن دوست صادق گفت درين اوقات اكابر زمان
واعالى دوران بيشتر از سوانح حالات از تو استفسار مى نمايند واحكام
از طالع سوال حكم رانده آن بر وفق صواب آمده وچند كتاب عمده درين
باب بدست اورده اكثر از آن كتب زوايد حشو وتطويل وتكرار كمى وخلاصه
وزبده آن انتخاب كنى وبعضى سوالات كه اكابر زمان كرده اند وحكم
رانده بطريق مثال با آن ضم سازى مستحسن خواهد بود راى رزين وفكر
متين او صواب دانسته شروع در آن نموده از حضرت كردگار توفيق
بر اتمام آن مسئلت نموده واين كتاب را بحل مسايل موسوم ساخت وبر مقدمه
ودوازده باب وخاتمه ترتيب داد **مقدمه** در بيان بعضى مسايل كه واجبست
كه قبل از شروع درين علم بدانند وآن مشتمل است بر دوازده فصل **فصل اول**
در بيان سايل ومسئول عنه وطريق سوال **فصل دوم** چون چند نفر يك
طالع سوال كنند حكم آن چيست **فصل سوم** اگر منجم چگونه امتحان سايل

و علم امتحان دانند و مدت بقای دلیل مسئله فصل چهارم در بیان صحت
استخراج ضمیر فصل پنجم در پیدا کردن دلیل که ضمیر از ان استخراج توان
کرد فصل ششم در پیدا کردن ضمیر فصل هفتم در وعدهٔ کلیه در استخراج
ضمیر فصل هشتم در بیان منسوبات بیوت دوازده کانه فصل نهم در بیان
دلایل ابتدا و عاقبت کارها فصل دهم در پیدا کردن و روا شدن حاجت
فصل یازدهم در بیان وقت روا گشتن حاجت فصل دوازدهم در استخراج
خبی باب اول در دلیلهای طالع باب دوم در دلیلهای بیت دوم باب سوم در دلیلها-
بیت سوم باب چهارم در دلیلهای بیت چهارم باب پنجم در دلیلهای بیت
پنجم باب ششم در دلیلهای بیت ششم باب هفتم در دلیلهای بیت هفتم
باب هشتم در دلیلهای بیت هشتم باب نهم در دلیلهای بیت نهم باب دهم
در دلیلهای بیت دهم باب یازدهم در دلیلهای بیت یازدهم باب دوازدهم
در دلیلهای بیت دوازدهم خاتمه در ذکر بعضی مسایل متفرقه نجومی متفرع
برین کتاب مقدمه در بیان بعضی مسائل که واجبست که قبل از شروع
درین علم بدانند مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در بیان سایل و مسؤل
عنه و طریق سوال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم ان بود که چون بدلایل
ظنی و تجربیات و قیاس در کونیات خبرها دادند قبل از وقوع ان و اکثر
بوقوع پیوست و بعضی بواسطهٔ خطای منجم یا سببی دیگر از اسباب خفیه
بر منجم در حیز امکان بماند و چون بزرگان این فن شریف معتقد داشتند

حکم

حکم راندن نوعی بر جزئیات طالع اشخاص به دلایل ظنی و برهان کما ینبغی چنان
یافتند که اگر کسی بجهة مهمی جزوی سوال کند از منجم او در ان وقت
استخراج طالع کند و سیر کواکب بر وضع افلاک باز جوید و آن طالع اصل
دانسته حکم کنند پس غرض از علم نجوم ان باشد که احکامیان بدین طریق
حکمها رانده اند و ما این حکمها کرده ایم و اکثر از قوه بفعل آمد پس سایل
کسی است که بجهة حاجتی نزد منجم رود و مسؤل منه ان شیء است
که سوال از جهة اوست و طریق سوال انست که یکبار زود در خیال ان مسئله
باشد که اگر بمنجم رسند سؤال نمایند و بعضی گویند که همین که در خاطر
خطور کرد اگر سؤال نمایند مقصودی ندارد چنانکه دالبس مصری گوید که وقت
سوال ان وقت باشد که سایل و منجم بیکجای حاضر باشند و هرمس گوید
که آن وقت است که سایل و منجم هر دو اتفاق کنند و اهل بابل گویند
که هر گاه دل فصل کند و فارس و روم گویند که از هر گاه سوال در خاطر
سایل درآید اما اولی است و باید که سایل نیت درست دارد و چند
نیت در هم نکند مگر که کلی احوال خود بیند و به امتحان نزد منجم نرود
و در وقت راست ایستادن آفتاب سؤال نکند چه درین وقت داشتن
ارتفاع و طالع صعوبتی دارد و منجم باید که حظوظ و سعادت و ضعف
و نحوست کواکب خوب باز رسد تا حکم او خطا نشود و صاحب روضة
المنجمین گوید که خطا سائل اکثر از ان است که اندیشه تمام و صافی

نکند و متردد باشد و بطریق تعنت و تجربه پرسد ازین جهت خطا
بر حکم افتد و خطای منجم ازان است که آلت ارتفاع و قیاس درست
نباشد و کار بر گزاف و تخمین کند و بر حسب آن حکم کند و اگر در وقت
زوال باشد منجم تامل باید کرد چه باندک ارتفاع در طالع تفاوت
بسیار افتد و اگر قوت سعدان و نحسان مساوی باشد پس عاجز ماند
و فرق نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل سایل است و سابع دلیل مسؤل عنه
و چند بار این تجربه کردم که نحسی اندر هفتم بود حکم راست نیامد این
بود کلام صاحب روضه **فصل دویم** در بیان آنکه اگر چند نفر یک طالع سؤال
کنند حکم آن چیست بدانکه چون سایلان جمع شوند و منجم ارتفاع چند
و طالع راست داده هر کس گوید سؤال سایل اول از طالع گویند و سایل
دوم از بیت دوم و حاجت سایل سوم از بیت سیوم برین ترتیب و صاحب
روضه و کفایة التعلیم گویند سؤال سایل اول از طالع جواب گویند و دوم
از عاشر گویند و حاجت سایل سیوم را از هفتم و جواب سایل چهارم از رابع گویند
و چون به منجم رسد ارتفاع تازه بگیرند که ممکن بود که خلل و [illegible] و صورت
بگردد و درجات بروج بین تغییر یابد و دیگر کس گوید جواب سایل اول
از طالع و دوم از عاشر و سوم از یازدهم و حاجت سایل چهارم از بیت پنجم
و حاجت سایل پنجم از بیت سابع و حاجت ششم از بیت سوم و حاجت
هفتم از بیت چهارم و حاجت سایل هشتم از بیت نهم و چهار خانه که بطالع
نظر

نظر ندارند و از طالع ساقط اند ازان حکم نتوان گفت **فصل سیوم** در بیان
آنکه منجم بچه نحو داند که سایل امتحان میکند و مدت بقا و دلیل مسئله
چیست چون منجم خواهد که بداند که سؤال که بامتحان است یا نه بنگرد بماه
اگر منصرف از تربیع یا از مقابله عطارد بود آن سؤال امتحان بود و بنگرد بطالع
اگر در آن طالع کوکبی منحوس هست و قمر متصل است بنظر بصاحب طالع و وی
قابل نه بر ماه است بذات یا به نقل بدانکه این سؤال درست است
اگر ازین دلایل هیچ نیست آن سؤال درست نیست و غرض سایل امتحان منجم
و اگر بعضی یافت شود و بعضی نه سؤال بعضی درست است و بعضی نه یا سؤال
سایل از ضمیر کسی دیگر است که دلش بدو نگران است و الا انیک تامل باید کرد
که خطا نکند و حکما گفته اند که مدت بقای دلیل مسئله فلد یک دور قمر است
و گفته اند که فلد یک دور شمس است و گفته اند که فلد دور آن ستاره کرده دلیل
بود و مستولی بود بر حاجت و صاحب روضة المنجمین گوید که من این را هیچ
وجهی ندانم و مدت بقای دلیل مسئله چندان شناسم که آن حاجت
روا شود یا فوت شود آن و امید و ناامیدی **فصل چهارم** در بیان
صحت استخراج ضمیر بدانکه بنای استخراج ضمیر بسه اصل است **اول**
صحت ضمیر که سایل شب و روز در اندیشه آن کار باشد که ضمیر کرده است
و آن اندیشه منقطع نشود تا آنوقت که از منجم بپرسد و اگر سه شب
در آن اندیشه باشد بهتر که قمر از وقت ضمیر تا وقتی که از منجم سؤال میکند

یک برج تمام سیر کرده باشد پس حکم آن درست آید و بجای طالع اصلی
قیام نماید دوم آنکه منجم پی توقیف طالع وقت بالت صحیح بیرون آورد
بیوت دوازده گانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در زایچه ثبت
کند سیوم آنکه سابع طالع مسعود باشد که اگر سابع و صاحبش نحوس
باشد منجم خطا کند و صحیح نتواند بیرون آورد چنانکه بطلمیوس در صد
کلمه میگوید الثمامکن خطاء المنجم اذا کان السابع وصاحبه منحوس
پس چون این اصول دانستی بدانکه دلیل سایل و مسئول عنه و دلیل
حاجت و غرض پیدا باید کرد تا ضمیر توان درست گفت و دلیلها در فصل
آینده ذکر خواهد شد انشاء الله فصل پنجم در پیدا کردن دلیل که ضمیر از
آن استخراج توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم کرده شد و خانهای طالع
راست داشته و کواکب را در محل خود نوشته سهم الغیب و سهم الحاجة
و سهم السعادة معلوم شده باشد و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بدست
آورده باشی و مستولی بر درجه طالع دانسته باشی و مستولی بر درجه
طالع آن کوکبی است که در آن درجه حظی داشته باشد و بران درجه
ناظر باشد بیکی از نظرهای پنجگانه و متبزر دانسته باشی و متبزر کوکبیست
که در صورت طالع در وتدی باشد یا در حظی از حظوظ خود بود و کواکب
اکثر بدو ناظر پس چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه دلیل سایل
صاحب طالع است اگر در طالع باشد یا ناظر باشد بطالع و مستولی
بر درجه

مستولی بر درجه طالع

متبزر

دلیل سایل

بر درجه طالع و اگر مستولی نبوده باشد آن کوکب که قمر از وی منصرف
شده دلیل سایل است و کوکبی که در طالع بود دلیل سایل است و صاحب
ساعت دلیل سایل است و هر کدام از قوتهای ذاتی و عرضی قوی تر باشد
آنرا اختیار کنند و دیگران اگر قوت داشته باشند شریک کنند و دلیل
مسئول عنه صاحب هفتم اگر بهفتم ناظر باشد و مستولی بر درجه هفتم
و کوکبی که در هفتم باشد و کوکبی که قمر بوی متصل شود و صاحب برج
خلاف الساعة است که دلیل مسئول عنه است فصل ششم در پیدا کردن
ضمیر بدانکه قبل از این مذکور شد که سایل باید که ضمیر مشغول سؤال
دارد و دیگر آنکه حاجت سایل به منجم از جهة ضمیر باید که همچنان باشد
که حاجت بیمار از جهت علت بطبیب تا ضمیر درست گردد از آن رو که
سایل شب و روز در غم ضمیر بود چنانکه بیمار شب و روز در غم علت
بود و هر چیز که برین وجه نباشد وقت سؤال آن ضمیر درست نبود و
برای این معنی منجمان گویند سایل اگر شب با ضمیر باشد طائفه که این
اصول را ندانستند و بر گفت منجمان استهزا کردند چون این اصول
معلوم کردی و دلیل بدست آوردی و مستولی دانستی و اگر چه از پیش
بطریق اجمال گفتیم که مستولی بر درجه طالع کدام کوکب است اما شاید
از قلت تدبر یا از غلبه نسیان مذکور نبوده باشی برای عزیز بیان کنم

دلیل مسئول عنه

در پیدا کردن ضمیر

زهره قمر مریخ وصاحب حد عطارد وصاحب وجه عطارد چون روز جمعه
بود صاحب روز زهره وصاحب ساعت نیز زهره پس در ین صورت طالع
زهره را ده شهادت یافتیم وقمر را شش شهادت وعطارد را سه شهادت
یافتیم وچون عطارد در جوزا در خانه خود بود شهادت او مضاعف شد
پس مستولی زهره باشد وقمر وعطارد شریك وی چون مستولی ودلیل
سایل ومسئول عنه وغرض معلوم کردی نظر کن که دلیل طالع سایل کدر
طالع مذکور زهره بود مثلا در کدام خانه است از طالع ضمیر از ان خانه بود
وقمر همچنین چنانکه اگر زهره در پنجم بود وقمر در نهم باید گفت که ضمیر از بهر
فرزندی است غایب یا عزم سفر دارد واین حاصل کلام بطلیموس است
اما استادان دیگر درین باب بتجربه وقیاس سخنها گفته اند واز ان
نکته چند باز گفته شود اول نظر کنند مستولی بر درجه طالع ودرجه نیر نوبه
ودرجه سهم السعادة کدام کوکب است ان ستاره که قوی تر باشد در
جایگاه او نگاه کنند هر جا که بود ضمیر از ان جنس بود دوم خداوند سهم
السعادة وخداوند مثلثه اول باید بکه کدام قوی تر بود ودر کدام خانه
بود سوال از منسوبات ان خانه گوید سوم نظر کنند در نه بهر درجه طالع
تا در کدام برج ودر درجه است وکدام ستاره بدو ناظر اگر ستاره بدو ناظر بود دلیل
از طبع وجنس ان ستاره بود واگر هیچ نظر بود از جنس خانه بود مفرد
چهارم نظر کنند به اثنی عشریه درجه طالع بهمان طریق که در نه بهر مذکور شد

مفصلا تا تذکره باشد باید که نظر کنی تا بر درجه طالع کدام کوکب را حظ
بیشتر است ان کوکب مستولی باشد وآن بدین مثال است بصاحب
برج طالع پنج شهادت دهند وبخداوند شرف چهار شهادت وبخداوند حد
سه شهادت وبخداوند مثلثه اول ودوم هر یك دو شهادت الا آنکه دوم
ضعیفتر بود وبه خداوند یوم وساعة ووجه ومثلثه سوم وستاره که قمر بدو
پیوندد ونه بهر واثنی عشریه درجه طالع هر کدام یك شهادت دهند پس
هر کدام که حظ او شهادت او بیشتر مستولی است ودیگری که حظ او کمتر
شریك آن وهر کدام از ین کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه خود
یا در شرف خود باشند شهادت ایشان مضاعف شود مثال طالعی را گرفتیم
برج بدین صورت صاحب بیت زهره صاحب شرف قمر صاحب مثلثات

جوزا ۱۶ عطارد / سرطان ۱۸	ثور ط زهره	حمل ۱۷ / حوت ۱۶
سرطان ۱۵ اسد	صاحب بیت زهره صاحب شرف قمر ارباب مثلثات ۱۷	جدی ۱۵ دلو
سنبله ۱۶ / میزان ۱۷	عقرب ط	جدی ۱۵ / قوس ۱۹

قوت مشتری پنج جزو واز ان
زهره چهار جزو بودی چون در
بیت وجزو حظند قوتها مضاعف
است واگر زهره درین درجه باشد و
مشتری از جزوی برجی دیگر ناظر بشرفی
زهره باشد ومشتری شریك برای آنکه
قوة زهره هشت جزو باشد واز ان مشتری
پنج باقی برین نسق قیاس باید کرد واگر
کوکب در قوت برابر باشد انکه اتصال
قوی تر باشد بجز ومطلب مستولی او بود
ودیگران شریك قوة اتصال بان باشد مثلا
تثلیث از تسدیس قوی تر است یا بر آن
درجه اتصال یکی اقرب باشد از درجه
اتصال دیگری اقل عباد الله محمد شاه

پنجم اتصال قمر بصورت نگاه باید داشت و نقل و جمع و رد و دفع تا که
دلیل او بحث توی بود ششم هندوان اعتماد بر خداوند ساعت کنند
چنانکه هر جا یکه که او باشد ضمیر از آن جنس داند و آن ستاره که ناظر آن
ابنا کنند هفتم بنگر بدلیل طالع تا بکدام کوکب متصل است اگر آن کوکب
که دلیل بوی پیوسته یا خواهد پیوست اندر طالع باشد ضمیر وی
از تن و جان باشد یا از زندگانی یا از بهر خود و اگر کوکبی که دلیل
بدان پیوندد در برج دوم بود ضمیر از یاری کردن یا از مال باشد و اگر
در سوم بود ضمیر از برادران و منسوبات آن برج باشد و اگر در برج
چهارم باشد ضمیر از مادر و پدر و از ضیاع و عاقبت کار و زمینها
باشد و اگر در پنجم باشد ضمیر از فرزند بود یا از عشق و اگر در ششم
بود ضمیر از ستور یا از بیماری یا از برده باشد و اگر در هفتم بود ضمیر
از انبازی یا از نکاح و منسوبات آن برج بود و اگر در هشتم باشد ضمیر
از میراث و خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد ضمیر از علم یا سفر دور
بود و اگر در دهم بود ضمیر از پیشه و سلطان و بیع و شری باشد و اگر
در یازدهم بود ضمیر از امید و از دوستان بود و اگر در دوازدهم بود ضمیر
از دشمن یا از زندان و غم و شدت و بیماری یا از حیوان و ستور باشد
و اگر دلیل طالع بآن ستاره که پیوسته باشد راجع بود ضمیر از غایبی بود سد
یا از گم شده یا از فرو ماندگی کار یا از باز داشته بود و اگر با آفتاب متصل
باشد

ضمیر از تن وجان
ضمیر از مال
ضمیر از برادران
ضمیر از مادر و پدر
ضمیر از فرزند
ضمیر از ستور
ضمیر از نکاح
ضمیر از بیم
ضمیر از سفر دور
ضمیر از سلطان
ضمیر از امید
ضمیر از دشمن
ضمیر از غایب و گم شده

باشد یا دلیل خود آفتاب بود ضمیر از سلطان بود و اگر مقیم برجعت
باشد ضمیر از متحیر و فرو مانده بود و اگر دلیل طالع بمقابله نحسین باشد
ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر بزحل پیوندد ضمیر از بستگی کار بود و اگر
بمریخ پیوندد از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر بزهره پیوندد از تثلیث
ضمیر از زن بود و اگر بمشتری پیوندد ضمیر از مال بود و اگر بعطارد پیوندد
ضمیر از نامه بود یا خبر یا غلام و کودک هشتم بنگرند اگر خداوند ساعت
مریخ باشد و نحس اندر وبال بود ضمیر از دزد باشد و اگر خداوند ساعت
ساعت زهره بود و دلیل بد و ناظر از تثلیث و تسدیس ضمیر از دوستی
و تزویج باشد و اگر کوکب نحس بود و زهره بد و متصل از علاوت و
خصومت زنان باشد و اگر زحل دلیل بود یا آنکه دلیل بزحل پیوندد ضمیر
از رنج یا از غم و شدت و قرض باشد نهم اگر در طالع مشتری بود یا راس
ضمیر از خدای تعالی جل جلاله و آن جهان و کارگاهائی که بحق تعلق دارد
و اگر زهره در طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم از طلاق بود
و اگر عطارد در هفتم بود ضمیر از پیغام و نامه و کتاب بود و اگر آفتاب
در طالع بود سؤال از زوال ملک و اگر در وسط السماء سؤال از سلطان
و عادد بود دهم اگر آفتاب در حدود کواکب باشد سؤال از آنچه منسوب
باشد بآن کوکب اگر صاحب سؤال زن باشد و صاحب طالع در زایل
و نیل ضمیر وی از شوی خواستن بود و اگر صاحب طالع در دوم برج

ضمیر از سلطان
ضمیر از متحیر
ضمیر از جنگ
ضمیر از بستگی کار
ضمیر از سفر
ضمیر از زن
ضمیر از مال
ضمیر از نامه
ضمیر از دزد
ضمیر از تزویج
ضمیر از علاوت زنان
ضمیر از غم
ضمیر از خدا
ضمیر از نکاح
ضمیر از طلاق
ضمیر از پیغام
ضمیر از زوال ملک
سؤال از سلطان
ضمیر از شوی خواستن

ضمیر از فرزند در شکم

ضمیر از فرزند بود که در شکم مادر است **پانزدهم** گفته اند که در صورت سایل
نیک تامل باید کرد تا سایل بکدام صورت و کدام برج شباهت دارد ضمیر
سایل ازان کوکب و ازان برج گویند و این بسیار بعید است **دوازدهم** گویند
که ضمیر از سهم الضمیر طلب باید کرد و آن نیز بچند وجه بیان کرده اند
اول از خداوند برج سهم السعاده بگیرد تا محل کوکب صاحب ساعت و از طالع
طرح کند هر جاکه برسد ضمیر ازان برج و کوکب او باشد **ثانی** بگیرد از درجه
خداوند طالع تا درجه طالع و از طالع طرح کند هر جاکه برسد ضمیر آنجا بود
ثالث بگیرد از درجه طالع سوال تا درجه کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال
مقدم بر سوال ماه بوی متصل شده باشد و از ان کوکب که در وقت ماه بوی
متصل است یا متصل خواهد شد طرح کند آنجاکه برسد ضمیر آنجا باشد
و صاحب روضة المنجمین گوید این سهم ضمیر از جملهٔ اسرار است و بابیست
لطیف و مانند عمدهٔ بطلمیوس باید دانستن چه اگر درجه طالع مولود
بر جزو اجتماع یا استقبال درست شود دلیل بر سلامتی معابر بود **رابع** از
درجه آفتاب تا درجه طالع بر گیرد و آنچه دلیل رفته بود در برج خویش برد
افزاو از برج دلیل طرح کن هر جاکه برسد ضمیر آنجا بود **تذنیب** چون دانستی
که مسئله از کدام جنس است نظر کن تا برات خانه مستولی کیست چنانکه
اگر سوال از مال باشد مستولی بر درجهٔ دوم بیرون باید آوردن و او را دا نستن
و علی هذا القیاس حال جمیع البیوت و همچنین حال ان کوکب که بطبع دلیل
ان جنس

آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهة عمل و دولت و زهره از بهر لذت و فرزند
فصل هفتم قاعدهٔ کلیه در استخراج ضمیر صاحب کفایة التعلیم بیان میکند
درین محل ایراد کردن مستحسن نمود بدانکه دلایل ضمیر از کواکب ده است
اول بتن **دوم** قابل تدبیر بتن **سوم** قابل تدبیر صاحب طالع **چهارم** قابل تدبیر
پنجم دافع تدبیر صاحب طالع **ششم** مستولی بر درجهٔ طالع **هفتم** قابل تدبیر
مستولی بر درجهٔ طالع **هشتم** کوکبی که در طالع باشد **نهم** قابل تدبیر وی
دهم صاحب بیت قمر **واگر** قابل تدبیر قمر یا قمر ممازج صاحب طالع باشد مقدم
بود بر قابل تدبیر صاحب طالع **واگر** قمر در مکان خود معتدل بود و قابل تدبیر وی
مسعود بر همه مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و بخانهٔ خود و بدانکه
شمس را و سهم السعادة را هم از جملهٔ دلایل شمرده اند بدان سبب که در همه
احکام نیرین و نتایج نیرین را اثری عظیم است و صاحب ساعت را هم اثری
عظیم است در دلایل ضمیر و خبی و در بیت او و دائر برابر در بیت قمر است خصوص
که صاحب یوم نیز باشد **و بدانکه** هر دلیل ازین دلایل بر چیزی دلیل کند از
اجناس و اسباب و اغراض ضمیر **چنانکه** بتن و قابل تدبیر صاحب تدبیر
قمر و مستولی و کوکبی در طالع باشد و صاحب ساعت و محل هر یک از طالع
بر اجناس ضمیر دلیل کند و بیتهایی که این کواکب خداوند ان آنند و دافع
تدبیر صاحب طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب وی بر اسباب
ضمیر دلیل کند و قابل تدبیر بتن و قابل تدبیر مستولی و قابل تدبیر کوکب

طالع صاحب بیت قمر با اغراض ضمیر دلیل کند و این مقدمه بمثال روشن
شود مثال آنست که طالع سایلی یافتیم در شهر غزنین برج سرطان پانزده
درجه و شمس در اول حمل بر درجهٔ عاشر هر آینه بود در این شکل شمس است
پس دلیل جنس ضمیر شمس است و بیت عاشر چون شمس بر جاه و ریاست
دلیل کند و عاشر بر شغل و عمل پس ضمیر سایل از این جنس باشد و چون
شمس خداوند دوم طالع است و دوم دلیل مال و معین معاش است
پس سبب ضمیر سایل طلب مال یا معین معاش است و اگر قابل تدبیر
شمس مریخ باشد غرض ضمیر سایل ثنا است از جهت غلبه و قهر بر اعدا و اگر
قابل تدبیر مشتری است غرض ثنا است از جهت عدل و انصاف میان
مردمان و اگر زحل باشد غرض ثنا است از جهت ثبات و بقای خاندان
قدیم و بر آوردن بناهای پایدار و مانند آن بدان سبب که غایت غرض
جاه و ریاست طلب ثنا است پس اگر دو سه کوکب دلایل جنس ضمیر افتد
چون میان ایشان موافقت بود استخراج ضمیر آسان گردد چنانکه در
طالع بتر بی بود و قابل تدبیر قمر و قابل تدبیرها صاحب طالع هم آن
بتر بود و اگر میان ایشان مخالفت بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس
ضمیر باشد و اگر اختلاف در جهت تناقض و تضاد بود چنانکه استدلال ممکن
نگردد و استعانت خواه بطالع اجتماع یا باستقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب را
ترجیح نهند اعتماد بر آن جانب کن و چنان دان که آن طالع طالع سایل است
والله اعلم

والله اعلم فصل هشتم در بیان منسوبات بیوت دوازده گانه طالع طالع
دلیل کند بر سؤال بر آنچه دلیل است در ولادت و بر زیادت از آن نیز و آن
فرزند نادام در کشکم است از زوج است و بید احوال او
زیادت آنست که طالع دلیل آغاز کارها است و ظهور آن در زیادتی جاه
و افزونی دوم دلیل داد و ستد و باز آمدن غایب و جهت جستن باد سیوم
دلیل اسرار و اخبار و عبادتخانها و برادران چهارم دلیل چیزهای کهن و جای
گنج و جای دزدی و دزدیده و دبستان کودکان و ضیاع و عقار و بدل آن
و مکان پنجم دلیل چیز و رسول و هدیه و رشوه و عشق و جایهای در درست
و بدست آوردن مال گذشتگان و دعوت و احوال فرزندان ششم دلیل چیزی
حقیر است و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد و جواب و دروغ
و گریخته و فسق و فجور و جور و زندان و بیماری هفتم دلیل غایب است و
جنگ و شرکت و گنج مقصد مسافر و کرایی و اوراد نوخواه و کم شده و خریدار و
زوجات و زنان هشتم دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف شده و معین
خصم و حمق نهم دلیل کاری گذشته و کاری و چیزی و رسول و سفر و راه و خواب
و دین دهم دلیل صاحب ولایت و شهرت کارها و حرکت و شراب و معاهد
یازدهم دلیل مال والیست و صارف والی و معین وی و رشوت و دوستی
بزرگان و چیزی نیکو و نو دوازدهم دلیل کاری گذشته است و گریختن
و عصیان و خبث و بدکامی و حقد و مکر و حسد و خساست و حبس و
فصل نهم در بیان دلایل ابتدا و عاقبت کارها بدانکه دلیل ابتدای کار طالع

وصاحب اوست و قمر و سهم السعادة و خداوند ساعت چون بطالع ناظر
باشد دلیل عاقبت کار برج چهارم و صاحب او و خداوند خانه ماه و آن کوکبی
که قمر بوی متصل است و صاحب برج سهم السعادة است پس بنگر بماه
و خداوند خانه ماه اگر هر دو قوی حال باشد اول آن کار و آخرش هر دو
نیك بود و اگر ماه قوی حال بود و صاحب خانه ماه ضعیف بود اول کار
خوب بود و آخر تباه شود و اگر بر عکس اول آن کار تباه بود و آخر قوت یابد
و اگر ماه و صاحب خانه ماه هر دو ضعیف حال بود اول و آخر آن کار هر دو بود

فصل دهم در دانستن روا شدن حاجت و آنچه بر آن تعلق دارد پس چون
ضمیر بیرون آورده اگر پرسند که غرض حاصل آید یا نه و حاجت تمام شود
یا نه نشان از سه کوکب گیرند اول قمر دوم صاحب طالع سوم صاحب حاجت
و صاحب حاجت بیت غرض است و غرض هر بیتی مدلول وی است
چنانکه یاد کردیم پس هرگاه که یکی ازین سه کواکب را قوت شهادت تمام باشد
حاجت وی تمام گردد و هرگاه که یکی ازین سه کواکب را تمام نباشد حاجت
تمام حاصل نیاید و بحسب قوت شهادت حاجت حاصل آید و تمامی قوت
قمر در شهادت هفت نوع است اول مقبول وی در مکان خود دوم اتصال
یعنی در حد از حظوظ خود باشد یا در بیت یا شرف
وی بشمس و شمس در وتدی قوی سوم اتصال وی بصاحب طالع از وتد
چهارم اتصال وی بسعدی از بیت آن سعد پنجم اتصال وی بکوکبی مقبول
ششم اتصال وی از خانه خود یا شرف خود بسعدی در وتد هفتم اتصال
وی

وی بصاحب طالع در طالع یا از طالع وآنچه ناتمام است و بمنزلهٔ نیمه است
ده نوع است اول اتصال وی بسعدی که او را قبول نکند در وتد دوم اتصال
وی بکوکبی در بیت کوکب سوم اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی
در زایل چهارم اتصال وی بصاحب حاجت پنجم اتصال وی بکوکبی در بیت
حاجت ششم بودن وی در طالع یا در وتدی مقبول هفتم اتصال بکوکبی
در طالع هشتم بودن وی در بیت حاجت نهم بودن خداوند خانه در وتد
دهم اتصال وی بشمس در اسد یا حمل یکی در زایل وتد اما تمامی قوت صاحب
طالع هم هفت نوع است اول مقبول وی در مکان دوم اتصال وی بصاحب
حاجت سوم اتصال وی بسعدی از وتد در بیت آن سعد چهارم اتصال
وی در بیت خود یا در شرف خود بکوکبی در وتد پنجم اتصال بکوکبی
سعد در بیت حاجت یا قبول اتصال ششم اتصال وی بسعدی در طالع
هفتم اتصال وی بسعدی از بیت خود یا شرف خود وآنچه کم تمام است
و بمنزلهٔ نیمه است شش نوع است اول اتصال سعدی از وتد بوی دوم اتصال
وی از بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل سوم وی در بیت حاجت
بسعدی چهارم بودن وی در بیت حاجت پنجم بودن خداوند وتد وی در
ششم بودن وی در وتد اما تمامی قوت صاحب حاجت دو نوع است
اول اتصال او بصاحب طالع دوم اتصال او بسعدی در طالع اما آنچه
ناتمام است و بمنزلهٔ نیمه است چهار نوع است اول مقبول وی در مکان

خود دوم نقل نور وجمع میان صاحب طالع وقمر سوم اتصال سعدی از
بیت حاجت بدو چهارم بودن وی در طالع چون این مقدمه کلیه دانستی
بعضی از مقدمات جزوی در بیان روا گشتن حاجت بیان کنم بدانکه اگر
خداوند طالع در خانه حاجت وغرض بود وخداوند غرض وحاجت در خانه
طالع یا مقارن بوند دلیلین با قمر دلیل کند که حاجت روا شود مگر که دلیلان
محترق بود یا هابط که خلل افتد بجهة ضعیفی ایشان واگر دلیلان ساقط
بوند ولیکن در میانشان ستاره بود که نور یکی را نقل کند بدیگری حاجت
روا گردد پس اگر ناقل نحس بود بدرد سر مردمی بلکنتاه روا گردد واگر
ناقل سعد بود بدست مردمی نیکوکار روا گردد واگر ناقل از دوستی بدلیلان
نگرد حاجت روا شود باسانی واگر از دشمنی نگرد بدشواری ورنج روا گردد
واگر هیچ ستاره نبود که نقل نور دلیلین کند اگر ستاره هست که نور هر دو را
جمع کند دلیل کند که حاجت روا شد بدست شخصی از جلیوان ستاره
که نور دلیلین را جمع کرده بر آن گونه که یاد کردیم از سعادت ونحوست و
آسانی ودشواری واگر نظر هر دو دلیل بناقل یا بجامع از دوستی بود حاجت
روا گردد برضای هر دو واگر بیکی بدوستی نگرد وبدان دیگر بدشمنی روا گردد
برضای آنکه دلیلش بدوستی همی نگرد وبی رضای آن دیگر واگر هر دو
بدشمنی نگرند بی رضای هر دو روا گردد واگر اینکه یاد کردیم هیچ نبود
حاجت روا نگردد واگر هر دو دلیل بیوند کند بستاره که اندر هبوط بود حاجت
بناه

بناه گردد واگر یکی ازین دو دلیل بخداوند حاجت بپیوندد ازین بیع ومقابله
وخداوند حاجت نحس بود خداوند مسئله را از آن کار بلا وسختی رسد پس
چون مسئله بر تو مشکل شود وندانی که حاجت روا شود یا نه اعتماد بر یازدهم
وخداوند خانه یازدهم کند اگر خداوند خانه یازدهم اندر طالع بود مقبول یا
بسعدی همی نگرد وان سعد اندر طالع بود و یا اندر وتدی بود ومقبول
حاجت روا گردد واگر بخلاف این بود حاجت بناه شود فصل یازدهم در بیان
وقت روا گشتن حاجت چون دانسته باشی که حاجت روا همی شود وخواهی
که کدام وقت حاجت روا گردد پس بدان که کارها که تمام شود بروز تمام شود
یا بماه یا بسال بقدر طبیعت حاجت وبیشتر از علما بر آنند که وتد طالع دلیل ساعات
است وعاشر دلیل روز وسابع دلیل ماه ورابع دلیل سال چرا که بعضی چیزها است
که باندک مایه روزگار تمام گردد وبعضی بود که نشاید که تمام شود مگر بماهها
چون مدت آبستنی وزادن وبعضی باشد که بسالها تمام شود چون درخت
نشاندن وانچه بدین ماند پس چون خواهند بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو
دلیل اگر هر دو بدرجات مساوی باشند هم در آن روز حاجت روا گردد واگر از میان
که صاحب طالع وصاحب خانه حاجت باشد
شان درجات بود بدانند که چند است هر درجه را روزی گیرند اگر برج منقلب
بود وهر درجه را ماهی گیرند اگر برج ذو جسدین باشد وهر درجه را سالی گیرند
اگر برج ثابت باشد سوال کردند که حاکم بندر عباسی بجهة حاجتی عریضه بدیوان
عالی نوشته حاجت او روا شود یا نه ارتفاع گرفتیم وطالع معین شد بدین صورت

الوقت فی قضاء الحاجة

منقلب ثابت ذوجسدین
حمل سرطان میزان جدی ثور اسد عقرب دلو جوزا سنبله قوس حوت

رأس سنبله نحل میزان مشتری	اسد	سرطان جوزا
عقرب قمر		شمس ثور زهره
قوس جدی	دلو	حمل حوت

چون میان صاحب طالع و (که زهره بود) صاحب عرض و صاحب حاجت (که قمر است و زحل) مقابله بود و (از ده علامت که ابتر...) دو درجه بین الدلیلین تفاوت

بود بعد ازان که بدلایل مذکوره در صورت همین طالع یافته بودیم که حاجت
برآید گفتیم که چون برج ثابت است بعد از دو سال حاجت برآید چنان
شد و اگر هر دو دلیل دران ربع بود که از طالع است تا دهم مدت روا گشتن
حاجت روز بود و اگر ازان ربع بود که از هفتم تا دهم است مدت ماه بود
و همچنین از طالع تا چهارم و اگر ازان ربع است که ازان چهارم است تا هفتم
مدت سال بود و اگر در وقت مسئله یک ستاره یا دو یا سه ستاره در طالع بود
چون بجایگاه حاجت رسد دران روز روا گردد و روا بود که حاجت زودتر
ازان که درجات ایشان راست گردد روا گردد هرگاه که ماه از یکی دلیل بگردد
و بدلیل دیگر پیوندد و چون دلیل کند که حاجت روا شود و روا نگردد باک
نیست کوش دار تا ماه بجای خویش آید از بهر آنکه گردیدن ماه بود و فلک
و پیوند کردنش بدلیلان و جایگاه حاجت دلیل کند بر روا گشتن حاجت

چه مقدم

چه مقدم تر دلایل حصول غرض وی قمر است پس صاحب طالع و صاحب
حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب راجع دلیل باشد آنگاه حاجت
روا شود که مستقیم گردد و اگر وعده در هبوط بود وفا آنگاه کند که بشرف رسد
و اگر در حال ضعف باشد وفا در حال قوت خود بود و اگر در زایل بود وفا در
وتد باشد و اگر وعده در وتد عاشر باشد وفا در حادی عشر بود و وعده سعد
بیشتر راست آید و وعده نحس بیشتر دروغ خاصه وعده مریخ و در روز دو
شنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲ سوال کردند که بندگان ملاذی فخامی
امیر ابو الحسن که در ملک فارس بعد از نواب مستطاب خانی امام قلیخان به
بزرگی و فضیلت و حالت او در فارس کسی نبود حاجتی داشت بنواب اعلای
همایون شاهی و نواب مستطاب عالی بجهة روا شدن حاجت سابق الالقاب
عریضه بدرگاه گیتی پناه نوشته اما حاجت روا شود برونق مدعا بندگان علامی
رقم شاهنشاهی صادر شود یا نه ارتفاع گرفته شد و زایجه طالع بدین طریق
صورت یافت بعد از طی دلایل و امتزاج حکم بران شد که در روز یکشنبه بیست
و ششم شهر مذکور رقم از جانب نواب اعلی همایون رسد و حاجت حضرت
علامی روا شود و احکام انجم بود نوشته در روز دوشنبه مذکور و بعد از نام
نواب علامی بر حکم روز مذکور مطالعه فرمایند و صدق و کذب نوشته چون
ظاهر سازند چون روز یکشنبه بیست و ششم رقم نواب اشرف رسید مژده
بهجت و سرور رسانیدند اکابر و اشراف فارس و کلاد بتهنیت روا شدن حاجت

حضرت سابق الالقاب در خدمت حضرت علامی بودند که طالع مسئله که
نوشته شده بود بحضور طلبید و احکام خوانده شد المنجم ابن ابی بضاعت فرشته
بود خصوصا این که روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول سنه مذکور
حاجت روا خواهد شد و بفعل آمده بود همه دعای آمرزش استادان این
فن کردند و تحسین ابن ابی بضاعت گفته و چون تالیف بنام علامی بود
در نظر ایشان آزموده و سپرده فصل دوازدهم خبی پنهان کردن چیزی هست و بیت سایل
حال وی از منجم برای امتحان و اگر چنان بودی که بطلیوس در ثمرة الفلک
تجویز کردی ما درین معنی سخن نگفتمی بدان سبب که صلاحیت استخراج
ندارد اند و وجه دیگر آنکه جزوی محض است دوم سایل بدان نگران نیست
و سایل برای آنچه اندیشه مند و غمناک نیست و اگر غمناک بودی چنانکه
از جهة ضمیر متاثر بودی باسباب غم در حال سوال و تاثیر غم تاثیری قوی است
و تاثیر قوی بی موثر قوی نباشد و موثر قوی معتبر است پس بنگر اگر برج
طالع منقلب بود دلیل حیوانی است و اگر برج ذو جسدین بود دلیل نباتی و
اگر برج ثابت بود دلیل جمادی پس اگر برج آتشی و ثابت است دلیل جوهر است
که بر آتش گذرد و همین طریق از آتشی و خاکی و بادی و ثابت و منقلب و
ذو جسدین نیز غایل و باید که برین دلیل به یکبارگی اعتماد نکند الا که نظرها
و اتصالها و سعود و نحوس و اجرام یکدیگر معلوم کند و در دهر نگرد با نحراف
و بعلم و معرفت به نزدیکی و بدلیل وجهت موافق نیز آن حکم کند چه اگر برج طالع

در بیان خبی

همیشه

همیشه بر یک رنگ نماند چه طالع بود و چه زایل و چه آنکه خداوند شرف
بود و چه خداوند شب مغرب و چه خداوند ثور بحتی فقد دین هم بباید نگریستن
و ممازجات هر یک معلوم کردن تا خطا کم افتد و بصواب مقارن تر بود در
روضة المنجمین مثالی گفته بود و در اینجا ایراد کردیم مثال طالعی گرفتیم جوزا
آمد و خداوندش عطارد و خداوند ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ با
هر دو نظر داشت گفتیم ذو جسدین است باید که دو جنس بود و چون خداوندش
عطارد با زهره واجب کند که برنگ آسمان گون بود و در و سپیدی بود و بوئیت
و پاکیزگی و لهو بکار دارند و از بهر نظر مریخ زینت بود و بسرخی زنند پس در
نگاه کردیم تا کدام در چیزی بود که برنگ آسمانگون باشد و سپیدی و سرخی
در و مرکب و نیز که از بهر پاکیزگی بکار دارند گفتیم ناخن بر تست که بسیم
در زر کرده اند و کلیه درین باب اتصال قریست بصاحب طالع و قابل تدبیر
صاحب طالع چنانکه یاد کردیم در استخراج ضمیر و بدین سبب گوئیم اگر منجم
در طالع خبی یکی ازین سه دلیل بیابد یعنی اگر قمر خداوند طالع یا حد یا
وجه یا ساعت و قابل تدبیر پیوند و خبی کرده است و اگر نظر قمر با انجم گفتیم
بنا بنا خصوصا که بحنان در اوتاد باشد نتواند ازان سخن گفتن و از تمام تایی
منجم کنند و ممکن است که چیزی باشد از حال و جوهر خویش گشته که هیچ
با اصل خود نماند و اگر یکی ازین سه دلیل یابد که حال جوهر خبی از مبتز نگرد پس
از قمر بین از طالع و صاحب وی پس از رابع و صاحب وی پس از قابل تدبیر

مثال خبی مفارض

تمیز الکلمه هست ازانه

جوهر

هر یك بدان سبب که دلیل جوهر چیز سنك است یا چوب یا زر یا سیم یا مانند
آن و اگر یکی ازین کواکب بطالع ناظر باشد چیز از جنس جوهر طالع باشد
و اگر نباشد از جنس جوهر قابل تدبیر وی بود و اگر قابل تدبیر ندارد از جنس
جوهر بیت وی بود **ولون چیز** بطلمیوس گوید لون چیز از صاحب طالع باید
جست همچون زحل که سیاه رنك و اهنکر و آهن و امثال ان باشد حکمای
هند گویند بنکر بصاحب طالع که در حد کدام کوکب است آنچیز که چیز
کرده اند برلون ان کوکب است هرمس گوید بنکر که شهادت کدام کوکب
بیشتر است آن چیز برلون ان کوکب باشد ابوریحان گوید بنکر که خداوند
طالع که بکدام کوکب متصل است آنچیز لون آن کوکب دارد و صاحب
کفایة التعلیم و روضة المنجمین گویند لون چیز از صاحب ساعت باید
جست **اگر پرسند که طاق بود یا جفت** بشمار از درجهٔ طالع تا آخر درجه
که خداوند طالع در ان درجه باشد اگر درجات طاق بود طاق باشد
و اگر جفت بود جفت باشد **قیمت چیز** بنکر بخداوند طالع اگر در اوتاد
بود با قیمت باشد و اگر در مایل وتد باشد میانه بها بود و اگر در زایل اوتاد
باشد بی قیمت بود و اگر الا بنها که گفتیم در شرف بود امکان بها بود و اگر
طالع خانهٔ نحس بود و خداوندش قوتی داده آن چیز بی قیمت باشد
و بی طعم بود و اگر خانهٔ سعد بود و خداوندش مسعود باشد آنچیز قیمت
تمام داشته باشد **بوی چیز** چون خداوند طالع ساقط بود و بیرون ان و سعد ان
بود

لون
طاق و جفت
قیمت چیز
بوی آن

برو نظر ندارند و با راس یا ذنب بود یا نظر نحسان دلیل کند بر چیزی
که بوی کنده داشته باشد پس هر چه ازین کمتر بود حکم بران کند **علاج
چیز** ابوریحان گوید اگر قمر و عطارد بگیرد چون جفت بود ان چیز از یکی
زر و بیشتر مرکب با نخیزی پیوسته و اگر فرد بود یك چیز است و اگر جفت
بود دو نخالفی منقلب دلیل کند که از دو افزو نیست **برج کی** قمر یا رب الطالع
در برج ثابت شد در ان باشد و اگر در برج منقلب باشد کرد بود و اگر در
برج آتشی بود آنچیز برنك زرد بود و تلخ و اگر در برج بادی باشد برنك
سرخ بود منقش و بعضی گفته اند صاحب سهم السعادة دلیل شکل ست چیز
جایگاه نگاه کن تا دلیل اند کدام برج بود اگر در منقلب بود دلیل کند که
در میانهٔ جامه بود و چیزی که ثبات ندارد و انچه بدین ماند و ثابت
در جایگاهی که از جای خود منحرف نگردد و در زیر زمین باشد و در جسدین
در سوراخی با مزادی باشد **نو و کهن** بنگر بماه اگر از ماه تا هفت روزنگنی
بود و آنچین نو بود و از هفت تا چهارده میانه بود و از چهار تا آخر آنچیز کهنه
بود دیگر نکته کن در دلیل در مسئله نهادی چون فوق الارض بود و متصل بستارهٔ
نهاری شرقی مستقیم دور از احتراق و رجعت چیزی بود نو با خطر و اگر
بخلاف این باشد کهن بود بودن قمر در عقرب یا پیوستن بستاره ای که در
عقرب چیزی مجوف بود بودن قمر اندر برجی گرم و خشک یا سرد و خشک نه
مجوف بلکه مصمت بود قمر اندر تاسع یا ثالث یا انکه خداوند طالع اندر هفتم بود

علاج آن
هیئت آن
مکان آن
نو و کهن
مجوف
مصمت

یا راجع وساقط نیك بود اکنون باز بر سر نظم کتاب ائیم ومقدمه ختم کنیم
واز ابتدا بدوازده برج طالع سخن کوئیم والله اعلم باب اول اندر دلیلهای
طالع بر کشتن قمر دلیل بود بر عمر کذشته وپیوستن بکوکبی بر باقی عمر وحال
خداوند خانه وقمر دلیل است بر عمر سایل اکر سایل از ابتدای کار پرسد
بطالع وصاحب وی وقمر وسهم السعادة نکاه کن هر کدام که قوت بیشتر باشد
دلیل است وبخانه چهارم وخداوندش وخداوند سهم السعادة وخداوند
خانه ماه هر کدام که حظ بیشتر داشته باشد دلیل عاقبت کار باشد واکر
بوقت ابتدای کار دلیل در وتد ودلیل عاقبت در زایل اغاز کار نیك بود
وعاقبت بد واکر دلیل عاقبت در وتد باشد ودلیل ابتدا در زایل عاقبت
کار نیك بود وابتدای کار بد بود واکر قمر در برج منقلب بود کاهی بان کار مشغول
شود وکاهی ترك کند واکر برج ثابت باشد اغاز کار روی قوی باشد واکر
در برج ذو جسدین باشد ان کار دو سه باز آغاز کند از ان کار بکاری دیکر
نقل کند واکر قمر یا دلیل ابتدا بسعدی متصل باشد اغاز بشادی بود واکر
از عمر سوال کنند اکر از نحسی باز کردد وبسعدی بپوندد عمر کذشته بر بختی
ومحنت کذشته باشد وباقی بر سعادت واقبال واکر حال قمر بر عکس بود
حکم بر عکس باشد واکر سعدی بسعدی بپوندد تمام عمر در دولت باشد واکر
از نحسی بنحسی بپوندد بر خلاف این بود اکر خداوند طالع تحت الشعاع یا محترق
باشد وقمر منحوس باشد یا در هفتم یا بخانه ناظر باشد بطالع بد باشد واکر
پرسد

پرسد که خداوند مسئله را حال چکونه بود بنکر بدلیل اکر دلیل اندر طالع
باشد یا در خانه خویش وراجع ومحترق بنباشد وخداوند ساعت سعد
باشد دلیل بود که خداوند مسئله نیکو حال است وبا مال وفراخ دست
واز ان غم که دارد فرج خواهد یافت واکر از سعدی منصرف باشد وبنحسی
متصل کردد دلیل است که خداوند مسئله را حال نیکو ست ولیکن غم پیش
خواهد آمد واکر نحس که دلیل بد وپیوسته یا خواهد پیوست در دوم باشد
غم از سبب زیان مال باشد واکر در سوم بود ان غم بسبب برادران یا دوستان
یا نزدیکان باشد وبدین قیاس از باقی خانها حکم باید راند چنانکه اکر نحس در
دهم باشد ودلیل بدو متصل شود غم سایل از بستکی کار بود یا از سبب سلطان واکر
دلیل با قتاب خواهد پیوست از مقابله ومقارنه دلیل بود که ان غم بسبب
سلطان است واکر دلیل اندر برج شرف یا بی دلیل کند که سایل صاحب جاه
وشرف است واکر دلیل در برج شرف راجع یا محترق یا ساقط باشد از طالع
دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بوده باشد که معزول شده ومال از دست
رفته واکر دلیل اندر برج شرف در می آید دلیل کند که سایل بجاه وحرمت
خواهد رسید واکر دلیل اندر برج غریب باشد وساقط از طالع دلیل کند
که سایل اندر ان شهر غریب است ومر او را جاه وقدر نباشد واکر برج غریب
باشد ولیکن در وتدی باشد دلیل کند که در ان شهر غریب بود ولیکن بنزدیك
مردمان با قدر وجاه ومعروف باشد واکر دلیل اندر وتد باشد وخداوند خانه

دلیل بوی ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله هم معروف و هم ستوده و گر
دلیل اندر وتد باشد اما خداوند خانه اش ناظر نباشد بوی دلیل کند که
خداوند مسئله معروف باشد اما نزد مردمان ستوده نبود و اگر دلیل اندر
باشد ولیکن هبوط دلیل باشد و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد
دلیل کند که سایل خسیس و بد اصل باشد و اگر در وتد نباشد و در هبوط
در برج ششم دلیل کند که سایل بنده باشد یا بنده زاده باشد و اگر دلیل
در دوازدهم در هبوط باشد دلیل کند که سایل از حبس می پرسد و اگر دلیل
در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل
کند که سایل بی حسب و بی نسب و معروف نباشد و بد حال بود و اگر با این
همه حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل کند که سایل را روزی از دست
رنج خویش بیابد روز بروز و اگر نحسی ناظر باشد دلیل کند که سایل بد حال
بود و بد شواری روزی روز بروز بدست آرد و درویش بود و اگر دلیل
بکوکبی متصل بود که آن کوکب در احتراق باشد و در پنجم باشد دلیل کند
که فرزند سایل بیمار بود و غم سایل از آن [illegible] است و اگر آن کوکب که دلیل
بوی متصل است در برج هفتم [illegible] بود و با صاحب هفتم باشد دلیل کند
که از بیماری زن غمگین است و اگر آن کوکبی که دلیل بوی متصل است در دوم
محترق باشد دلیل کند که غم وی از زیان مال است اگر سایل سوال از عمر
باقی مانده کند که مرا چند سال از عمر باقی مانده بنگر بخداوند طالع و بماه هر کدام

سوال از عمر
باقی مانده

که در وتد

که در وتد باشد آن کوکب دلیل گیرند و اگر هر دو ساقط باشند پس درجه
طالع درست کن بدان طریق که بارها گفتیم که مستولی بر درجه طالع دلیل
باشد و بنگر اندر درجهٔ دلیل با درجهٔ طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد
و آن برج وتد باشد یا مایل وتد هر درجه را سالی حکم کنند و اگر در برج وتد
ذو جسدین باشد هر درجه را ماهی حکم کنند و اگر دلیل در برج منقلب باشد
هر درجه را روزی حکم کنند و در بین میان چون شماره بدرجه نحس رسد یعنی
بقاطعی رسد صاحب مسئله بیمار شود و اگر سعدی بدان درجه ناظر باشد
بدان درجه باز گردد و از بیماری و اگر سعدی اندر وتد بود یا مایل او تد و از نحس
پاک و ماه مسعود بود دلیل کند بر درازی عمر سایل و اگر نحس بر بیوست یا تحت
الشعاع بود یا در هبوط و ماه منحوس بود دلیل کند که سایل را عمر اندک مانده تا
آنگاه از درجه دلیل حساب کن تا درجه نحس و هر درجه را سالی حکم کن پس
اگر ضعیف بود یا در برج منقلب باشد و ماه منحوس باشد یا ساقط باشد از طالع


هر درجه روزی حکم کن اگر سایل سوال از عمر گذشته کند که مرا چند سال از عمر
گذشته بنگر که دلیل از کدام کوکب منصرف است حساب از درجه کوکب منصرف
با درجه دلیل کن و هر درجه سالی از آن [illegible] و اگر بدین درست نگردد بنگر
بدان کوکب منصرف که اندر کدام برج است اگر وتد طالع باشد سالهای وسطی
آن کوکب حکم کند که از عمر سایل گذشته و اگر در زایل وتد بود حکم بر آنکه
سالهای صغری کوکب از عمر مولود گذشته و اگر بدین درست نگردد بنگر تا دلیل

اندران برج که هست چند درجه رفته هر درجه را سالی حکم کند اگر کسی سوال
کند که مرا عمر چند خواهد بودن اگر ضعیف باشد و منحوس و ماه همچنین دلیل
کند بر کوتاهی عمر سایل و بخت آن بود که صاحب هفتم به دلیل ناظر باشد
ومثالی که در طالع مسئله خود اورده بود ما نیز در اینجا ایراد می‌کنیم

مثال طالع سنبله با هفتم و مریخ اندروی راجع و صاحب طالع عطارد و منصرف
از تربیع مریخ و در دوم با حتراق و ماه ساقط و خداوند طالع نزدیک است به
احتراق پس خداوند طالع را عمر اندک باشد و چون مشتری بطالع ناظر است و بعد
طالع ناظر پس گوییم که درین احتراق بیمار شود ولیکن نمیرد و از آنکه درجه
صاحب طالع تا درجه آفتاب شش درجه است گوییم شش ماه عمر خداوند مسئله
مانده از بهر آنکه در برج ذو جسدین است و اگر احتراق ان در برج ثابت باشد
میگفتیم شش سال دیگر بزید و اگر برج منقلب بود و مشتری ناظر نبود میگفتیم
که شش روز بزید والله تعالی اعلم احوال خود پس طالع گرفتیم بدین صورت

- اسد — راس ید او
- سرطان
- زحل اح ک
- سنبله — الد — عطارد
- میزان
- عقرب — مشتری اح ط
- جوزا — الد
- قوس — الد
- ثور — شمس ح ک
- حمل — زهره — او
- حوت — الد — مریخ ید ا
- دلو — قمر اح ط ح
- جدی — ذنب ید او

چون مستولی بر درجه طالع عطارد است چون عطارد پنج شهادت خانه
و چهار شهادت شرف و یک شهادت وجه و چون در خانه خود است مضاعف
ساختیم بیست شهادت شد و مریخ سه شهادت دارد شریک اوست پس
دلیل درین صورت عطارد باشد پس نظر کردیم که آیا سایل درین شهر غریب است
یا نه چون دلیل در خانه خود است دانستیم که درین شهر غریب نیست و چون
قمر از مشتری منصرف شده دانستیم که احوال گذشته عمر او بخوبی بوده و
چون مشتری متصل بعطارد است و عطارد صاحب طالع دلیل است که باقی
مانده عمر او ممتزج است و چون زحل در طالع اوست و راجع تعطیل کند در
کارها و کاهل و زیان بیند از بیع و شری و در سفر مشقت و خواری کشد
و بیماری پیش آید بواسطه آنکه صاحب ششم است و در طالع و بیماری
او از سردی و خشکی باشد و بیماری بطول انجامد **باب دوم در دلیلهای**
بیت دوم اگر سایل سؤال اتصال کند اگر قمر متصل باشد بسعدی و صاعد
بود و زاید و ناظر به طالع مال یابد و دلیل دولت باشد و اگر قمر منحوس بود
باشد دولت قوت گرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت سایل
قوت گیرد و آن کوکب که دلیل مال یا فتق بود مثل صاحب دوم و سهم
السعاده و قمر اگر در طالع بود بجهت خویش مال یابد و اگر در دوم بود
از کسب مال یابد و اگر در سیوم بود از برادران و سفر نزدیک مال یابد هم
همچنین تا دوازده خانه طالع و اگر صاحب طالع دلیل کبری شاید خاص کرد

بیت العمل و اهل آن

[illegible]

مستولی باشد بر طالع چنانکه بنگری که در کدام خانه است مال از انجا یابد
و پیوستن دلیل بر ستارکان همچنین نگاه باید داشت چه اگر بمشتری پیوندد
از اهل زهد و ورع زر و سیم یابد و اگر بزهره پیوندد از زنان و خادمان و
کودکان زر یابد و بایدکه ان قمر و سهم السعادة نیز غافل نشوند که ایشان را
در درویشی و توانگری شهادت تمام هست پس اگر سهم السعادة متصل
باشد بشمس و مشتری و از نحسان شمس و مشتری ساقط باشد یا بعضی
از اینها در شرف باشد و مسعود و سهم السعادة در وتد باشد دلیل است
بر بقای دولت و جمع مال بسیار که از وی بفرزندان وی نسل آید و ابو معشر
بلخی گوید اگر صاحب دوم یا صاحب سهم السعادة صاعد باشد در شمال
مال بسیار جمع کند از خداوندان دولت و بزرگان باخود توانگر شود و
ماشاء الله مصری گوید اگر خداوند دوم در طالع باشد و نیز حال مال
از بسیار جای گرد کند بی رنج و اگر خداوند طالع در دوم بود مال برنج و تعب
بدست آورد و اگر سعدی در برج دوم باشد یا صاحب وی بسعدی ناظر باشد
بر دوستی دلیل بود بر یافتن مال و بهتر آن بود که میان ایشان قبول بود پس
اگر آن سعد ناظر که یاد کردیم صاعد باشد دلیل کند که مال بسیار یابد و بدانکه
و جهانی که دلیل سعادت بود جوزا سنبله میزان عقرب حوت چون این برجها
طالع یا صاحب طالع در این برجها باشد یا قمر یا کوکب متبرّ در این برجها باشد
دلیل است بر آنکه سایل اسراف کننده و بخشنده بود اما برجهائی که توانگری

دهد

دهد ثور ست و سنبله و جدی و برجهائی که مال دهد و باز ستاند جوزا
است و میزان و دلو و اگر این برجها ضعیف باشد و منحوس دلیل است بر تنگی
معاش و رفتن انچه بدست باشد و اگر مسعود باشد دلیل است بر توانگری
و سعادت اما آن برج که مال بدهند و باز نستانند سرطان و عقرب و اگر
پرسند که این مال که حاصل شود چند عدد باشد بنگر بصاحب دوم و عطارد
هر کدام که قوی تر باشد بقوت ذاتی یا عرضی وی دلیل عدد مال باشد پس اگر
در جایگاه بد بود یا در هبوط بود بیست درم یا بیست عدد باشد یعنی مثل
عطیه صغرای خود عطا باشد و اگر در مثلثه خود بود این عدد یعنی عطیه
صغرا را در ده ضرب کند و اگر در شرف بود در صد ضرب کند و اگر در خانه
خود بود ان عدد را یعنی عطیه صغرا را در هزار ضرب کند و همچنین است قیاس
هر کوکبی که دلیل بود و اگر در هبوط یا بد حال بود مال بمقدار عطیه صغرای
او بود و اگر در مثلثه و شرف و خانه باشد بمنوالی که مذکور شد و اگر دلیل
راجع بود انچه بدهد نیمه از ان کم کند و اگر محترق بود هیچ نیابد و اگر بعد
از شمس چهار درجه بود ثلث آن کم کند و چون سعدان بعطارد باشند زیاده
کند در مال و نظر نحسان کم کند و چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این
مال از چه وجه حاصل آید اگر آن سعدی که صاحب طالع ناظر است اگر
در طالع است یا در دوم آن مال از رنج دست خویش فراز آید پس اگر آن برج آتشی
بود مال از کار آتش و اگر آن برج که سعد اندر وی است بادی باشد دلیل کند

واگر در هبوط و وبال ... باشد عطیه او نصف میزان کرده باشد و چون با زهره ناظر بود در برج ... در صد ضرب کرده بهزار درم شده

عطیه صغری کواکب

زحل ٣٠ — مشتری ١٢
مریخ ١٥ — ٤ شمس ١٩
زهره ٨ — عطارد ٢٠
قمر

دهند و ستانند

برجهائی که دهند و نستانند

برجهای توانگری

مزید معاش

برجهائی سخی

که سایل را مال از تجارت باشد و باقی بر بن قیاس میکن و اگر در برج دوم
سعدی باشد و نیز ناظر نباشد از جای سعدی بنگر بخداوند طالع اگر ناظر
بود بسهم السعادة یا بماه یا بخداوند سهم السعادة یا مشتری دلیل کند که مال
باید و این مال بدان وجه باید که سهم السعادة اندران بود یا مشتری خیال
فروخت اگر سوال کنند که جنسی که میفروشم روایی دارد یا بازار کساد است
اگر قمر زاید النور والعدد والحساب است و فوق الارض دلیل گرانی و روایی
کالاست و اگر حال قمر بر خلاف اینست دلیل کساد و ارزانی است فرستادن
مال بجهة تجارت از بهر تجارت دلیل از عطارد بیرون باید آوردن از قوت
ذاتی و عرضی و حال جایگاه او و قمر همچنین چون صاعد بود در شمال و زاید
بود در نور و عدد پس اگر مال بجایی فرستند بجهة تجارت و زیادتی طمع دارد
و نظر کن بعطارد و قمر در وجه خانه دوم و در وجه خانه یازدهم اگر قمر بعطارد
متصل بود و از عیبها پاک بود و مریخ از ایشان ساقط بود و زهره بقمر ناظر بود یا بوجه
خانه یازدهم دلیل است بر زیادتی و بسیار شدن مال و سود تجارت و اگر قمر
بصاحب بیت المال متصل بود و از نحوس بری باشد همین حکم دارد و اگر بر خلاف
این باشد دلیل زیان و نقصان بود اگر پرسند که بیع واقع شود یا نه اگر صاحب
طالع و صاحب هفتم بهم متصل باشند دلیل بیعست و اگر قمر در برج مستقیم
الطلوع باشد زاید در نور و عدد و سعدان بوی ناظر باشند هر چیز که خرید
شود نیاده از بهای وی سود کند اگر پرسند که این جنس نگاه دارم یا بفروشم
اگر صاحب

خیال فروخت

فرستادن مال بتجارت

بیع واقع شود یا نه

متاع که نهادم یا بفروشم

اگر صاحب طالع و قمر نوری بنیکو حال باشد و بسعدی متصل باشد متاع نگاه باید
داشت و در عین این حال باید فروخت اگر پرسند که این متاع بسود فروخته شود
یا بزیان بنگر بصاحب طالع و صاحب دوم و قمر هر کدام که قوت بیشتر بود و وی دلیل
است پس اگر دلیل از ساقط میل و تد کند یا بکوکبی متصل شود که در وتد بود
یا در شرف وی باشد دلیل است آنکه بسود فروخته شود و اگر در مایل وتد باشد
میانه بود در سود و زیان و اگر دلیل در وتد یا مایل وتد باشد و ساقط شود یا
بکوکبی متصل شود که ساقط باشد ارزان فروخته شود مسئله اگر پرسند که زیان
مال از چه سبب و از چه جایی باشد بنگر بدان کوکب که دلیل گرفتن مال است
یعنی خداوند دوم از کدام برج نحس بدو پیوندد یعنی از کدام خانه نحس خواهد شد
زیان مال سایل از آن برج باشد که نحس اندر وی بود پس اگر نحس اندر طالع
بود یا خداوند طالع باشد دلیل کند که زیان مال سایل از کاهلی باشد و اگر
آن نحس اندر دوم باشد یا خداوند دوم سایل مال خود بدست خود تلف کند
و اگر در سیم بود از برادران و خواهران و سفر نزدیک تباه شود و اگر نحس در چهارم
باشد یا خداوند چهارم بود زیان مال از سبب پدر و مادر شود و هم بدین
قیاس حکم کن مسئله اگر خواهی که بدانی که مالش بآسانی بدست آید یا بدشواری
اگر طالع متصل بود بدلیل مال بآسانی فراز آید و اگر دلیل مال اندر وتد باشد
شرفی و صاعد بود اندر مراغمت خود دلیل بود که سایل را که مال بسیار فراز
آید و اگر دلیل مال اندر زایل وتد یا مغربی باشد دلیل بود بر اندک مال و گاه

سوال از آنکه این متاع بسود فروخته شود یا بزیان

سوال آنکه زیان از چه سبب

مال باسانی بدست آید یا بدشواری

باشد که دلیل مال مقبول نباشد چون بدین حال باشد دلیل کند که سایل
روزی بحیله حاصل تواند کرد و چون نحسی بدلیل مال ناظر باشد بنظر عداوت
که ان دلیل باشد بر تنکی معاش سایل و بر نیازمندی **مسئله** اکر کسی سوال
کند که مرا از مال سلطان روزی بود یا نه بنکر بخداوند طالع و بخداوند وسط
السماء اکر بیکدیکر اتصال مقبول داشته باشند سایل از سلطان یا از نصیب
سلطان مالی یابد و اکر دلیل طالع با خداوند وسط السما اتصال نباشد بنکر
بکوکبی که نور ایشان را نقل کند یا جمع دلیل کند که مال یابد از سلطان پس اکر
این نیز نباشد بنکر اکر در وسط السما کوکب سعدی باشد و دلیل طالع با وی
متصل باشد مال یابد از سلطان و اکر این نیز نباشد بنکر اکر دلیل طالع و افتاب
اتصال دارند بدوستی مال یابد از سلطان و اکر جز این باشد که مذکور شد مال
از سلطان نیابد والله اعلم **مسئله** بدانکه قمر بعد از راس تا نود درجه شمالی صاعد
زاید بود و از نود درجه تا ذنب شمالی هابط ناقص بود و از ذنب تا نود درجه
جنوبی هابط زاید بود و از نود درجه تا راس جنوبی صاعد ناقص بود **مسئله**
چون کفتیم پیش ازین که هر کوکب دلیل مال بود عدد عطیه صغرای خود مال
دهد بلکه مذکور نباشی میکوییم که عطیه صغرای افتاب نوزده سال است
و عطیه صغرای قمر بیست و پنج و عطیه صغرای زحل سی و عطیه صغرای
مشتری دوازده سال و عطیه صغرای مریخ پانزده و عطیه صغرای زهره هشت
سال است و عطیه صغرای عطارد بیست سال است و چون دو هر باب مثالی چند

از

حال [illegible] سلطان روزی بود یا نه

احوال قمر

عطایای کواکب

از انچه مولف سوال کرده اند و انچه از کتابهای دیکر استنباط شده ایراد
خواهد شد درین باب نیز کفته شود **مثال** در روز دوشنبه هشتم رمضان سنه ۱۰۳۶
سوال کرد یکی از اخوان که مالی بدست من آید یا نه از اسطرلاب ارتفاع کرفته
شد و بود ارتفاع غربی بیست و شش درجه و در ان وقت شمس در جوزا
بود به سه درجه بر مقنطره ارتفاع وقت کذاشتیم و از روی اسطرلاب زایجه
طالع بدین صورت بود
چون خداوند دوم در طالع
است و در برج غریب و راجع
دلیل است که مال یابد
چون میان مریخ و مشتری
که صاحب طالع و دوم است
نظر تمام دوستی است
انا مرانفع یابد بعد از ان نکاه کردیم که چند عدد یابد کوییم از حیثیت صورت
طالع مشتری قوی است چراکه در طالع است و از حیثیت ابراز بیت دوم مالک
خود عطارد قوی نیست و در خانه خود است عطیه صغرای عطارد در هزار
ضرب کردیم بیست هزار شد حکم کردیم که درین سال دویست تومان که
هزار محمدی باشد خواهد یافت **باب سیم در دلیلهای بیت سیوم** اکر از
حال برادران پرسند نکاه کن به برج سیم و صاحبش و صاحبان مثلثه

قوس
جدی
مشتری ا له م
عقرب ۴
میزان
قمر ۴
زحل ا له
سنبله
دلو و
ذنب ۱ یط
اسد و
راس یط
حوت مریخ
اله
حمل
زهره ۴ و
سرطان
جوزا
عطارد
شمس ۴

ایضا حفظ [illegible]

بیت و سیوم و اتصال ایشان بیکدیگر و بودن کوکب سعد در سیوم طالع
پس اگر اینجا که گفتیم سعد یا مسعود باشد و با هم بیکدیگر نظر دوستی داشته
باشد دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت با یکدیگر و اگر نحس
باشد یا منحوس یا نحس در سیوم باشد دلیل کند بر ضد و ناخوشی میان
ایشان و اگر برج سیوم ذو جسدین باشد و در وی چند کوکب باشد دلیل
است که برادران از یک پدر و مادر نباشند و هر کوکبی به اول برج بود دلیل
بر برادر بزرگتر باشد پس اگر پرسند که برادرم حال چیست بنگر اگر در سیوم
سعدی باشد حال برادرش نیکو بود و بسلامت بود و اگر نحس بود بد باشد و
زیان زده و اگر در سیوم کوکب نبود اگر صاحب سیوم در وتدی بود مستقیم السیر
و محترق و راجع و تحت الشعاع و در هبوط نبود حال برادران نیکو بود و اگر
صاحب سیم در اوتاد مشرقی باشد و مقبول خداوند دولت باشد و ستوده
در میان مردم و اگر بنظر باسعدی خداوند ناظر بود برادر سایل را سعادتی
رسیده باشد و شادی دیده و اگر خداوند سیوم در شرف بود برادر سایل را جاه
و منزلت زیاده شود و اگر صاحب سیم در پنجم یا در نهم یا در یازدهم باشد دلیل
که برادرش در سفر باشد پس اگر در آن برج راجع یا محترق یا بنحسی متصل نباشد
برادر سایل را سفر نیک بود و اگر نحسی بصاحب سیوم متصل سیم باشد در برج
ششم برادر سایل در آن سفر بیمار بود و اگر آن نحس در دوازدهم بود برادر
سایل از سبب دشمنان زیان زده باشد یا در زندان باشد مسئله



اگر پرسند

اگر پرسند که از برادر یا خواهرم امیدم بر آید یا نه بنگر بدلیل طالع و صاحب
برج سیوم اگر اتصال یا جمع النور یا نقل داشته باشد دلیل کند که امیدش بر آید
و اگر جز این باشد بر نیاید دیگر بنگر بصاحب یازدهم اگر بصاحب سیوم ناظر
بود بتثلیث یا بتسدیس امکان محبت بود پس اگر صاحب خانه سیوم و یازدهم
اگر هر دو مؤنث بود از خواهران فواید بسیار یابد و امیدش حاصل شود و اگر
هر دو مذکر بود از برادران فایده یابد مسئله اگر پرسند که برادر با من دوست
است یا نه بنگر بخداوند طالع و قمر اگر یکی ازین دو بصاحب سیوم متصل باشد
بنظر دوستی میان سایل و برادرش دوستی و موافقت بود و اگر بدشمنی
متصل بود دوستی نباشد اگر صاحب طالع را با صاحب سیوم اتصال نباشد
بنگر اگر صاحب سیوم بطالع ناظر باشد از نظر دوستی دلیل کند که برادرش
سایل را دوست دارد و اگر بتربیع یا مقابله بطالع نگرد برادر سایل بوی دشمن
باشد و دیگر بنگر بصاحب سیم اگر کوکب نحس باشد و اندر طالع باشد برادر
برج دوم سایل را از برادر مضرت رسد و زن برادرش عیال وی گردد و
اگر خداوند برج سیم ستاره سعد باشد در طالع باشد یا در دوم و محترق
نباشد سایل را از برادر منفعتها رسد چنانکه مؤلف سایل حال برادر خود
بجهة دوستی و نفع ارتفاع گرفته شد و اما اسطرلاب طالع معلوم نمود و
صورت طالع این بود چون سیوم برج ذو جسدین بود معلوم شد که برادر
آبی است و صاحب سیوم چون سعد است و در دوم اما راجع است اگر

برادر با من دوست است یا نه

عقرب قوس	قمر ا م میزان ر	سنبله نحل رخ راس ... اسد
		سرطان ر
ذنب ... دلو حوت مع ا م	زهره محمد حمل ر	جوزا شمس ... ثور عطارد ...

منفعت بعین سد
مضرت نحل اهد
رسانید وچون
صاحب طالع قمر
هیچکدام بصاحب
سیوم متصل
نیست وصاحب

سیوم بطالع ناظر نیست نه دوستی داشته باشد برادر سایل با سایل ونه
دوشمنی وچون ارباب مثلثه بیت سیوم شمس که رب مثلثه اول است
با زحل که رب مثلثه سیوم است ناظر است تربیع وتربیع نظر نیم دشمنی است
دلیل است که نیم صحبتی داشته باشد برادر با سایل مولف وچون رب مثلثه
وسیوم بنظر نیم دوستی که دوستی باشد بیرجیست ناظر اند نه بر تسویه بود
هر دو راجع اند دوستی که برادر سایل با سایل کند از روی حیله وساختگی
باشد وچون زحل در دوازدهم این طالع است مضرت بحال دشمنان
سایل بیابد رسد مراجعت نماییم بسوق کلام پس اگر نظر دوستی باشد
منفعت باسانی رسد واگر نظر نیم دشمنی از تربیع ومقابله باشد به دشواری
رسد واگر از مقابله باشد میان ایشان جنگ وخصومت بود واگر نظر
مقابله باشد اما قبول باشد میان ایشان فایده بود از برادر لیکن بداوری

وجنک

وجنک بیابد **مسئله** اگر پرسد که بجایی خواهم رفت اینجا بهتر باشد یا آنجا
اگر دلیل وی را اتصال وانصراف بود نظر کنیم برد لیل دران برج که هست قوت
داده ودران برج دیگر هم قوت خواهد داشت گوییم سایل را در هر دو موضع
برابر بود بخوبی واگر اتصال وانصراف بود بنکر بخداوند برج طالع با بخداوند
برج سیوم وغیره اگر به آخر برج بود وبرجی دیگر نقل خواهد کرد اگر دران برج
که هست قوی حال است ودر برج دیگر ضعیف بودن بهتر از نقل است واگر
دلیل به اول برج باشد وبدین برج که آمده باشد قوی تر باشد سایل را نقل
کردن بهتر باشد واگر در برج نوکه آمده باشد ضعیف باشد ودران
برج که او را نقل افتاد قوی باشد سایل را جایی نگاه داشتن بهتر بود
پس اگر دلیل که خداوند طالع باشد یا ماه یا خداوند ساعت یا خداوند
سیوم باشد اگر دو وند باشد دلیل آید پس اگر دلیل از نحس باز گشته
باشد وبه سعد متصل باشد سایل را نقل کردن بهتر بود واگر از سعد باز
گشته باشد وبه نحس متصل باشد یا سزد سایل را بودن آن جای بهتر از
نقل بود **مسئلة فی النصیحة** اگر کسی از نصیحت پرسد بوسط السما بر طالع نگاه
کند اگر سعدی اندرو بود یا خداوند عاشر اتصال بسعدان دارد نصیحت
درست وبامراد بود واگر بخلاف آن باشد دروغ گوید وناصح طلب زیان
وفساد همی کند **مسئلة فی صدق الخبر وکذبه** اگر قمر وصاحب طالع بهر دو طالع بود
واز نحس دور بود ویکی از این دو کوکب بکوکبی که در زایل الوتد باشد متصل نخوند

سؤال از آنکه بجای اینجا کن یا آنجا بهتر است یا اینجا

سؤال از آنکه نصیحت از اشفاق است یا عناد

فی صدق الخبر وکذبه

ان خبر حق بود و اگر قمر یا صاحب طالع ایند و نه به کوکب ساقط متصل باشد

و غیر مقبول بود ان خبر دروغ است ابو معشر گوید که دلیل خبر چهار است

۱ قمر ۲ درجه طالع ۳ صاحب طالع ۴ سهم الاخبار و آن چنان بود که بروز

از عطارد گیرند تا قمر و از طالع بیفکنند و بشب بخلاف هر کدام از اینها که

بر توالی وور جات طالع بران افزایند و مجموع را ابتدا از اول برج

باشد دلیل خبر باشد و بباید دانست که زحل صادق است و مریخ کاذب

و مشتری صادق و زهره کاذب و شمس و قمر صادق اند و عطارد مزاج کواکب

گیرد و بعضی او را در اصل کاذب نهاده اند پس اگر دلیل خبر منصرف باشد

از کوکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع بود یا در برج منقلب یا

زایل بود ساقط باشد خاصه که نحس باشد خبر دروغ بود و اتصال قمر بکواکب

ستاره است اگر دور بود از احتراق و رجعت و نظر نحسان خبر حق بود

درست و اگر بخلاف این باشد باطل بود و اگر خداوند طالع تحت الشعاع

بود آن خبر پنهان ماند و بر هر کس ظاهر نشود و اگر خداوند طالع و قمر اند

بر جهای معوج الطلوع بود دلیل بود که خبر دروغست دیگر اند ساعت وقت

مسئله نگاه کن اگر بعلامت بر جهای زایل بود مثل سیوم و ششم و نهم و دوازدهم

خبر راست بود و اگر خداوند ساعت در برج سعدی بود خبر راست بود و اگر

طالع برج ثابت یا ذو جسدین بود و ماه بسعدی پیوندد و آن سعد

ناظر بطالع خبر راست بود و اگر در برج نحسی بود خبر دروغ بود دیگر اگر طالع

برج منقلب باشد یا خالی السیر بود یا ماه یا صاحب طالع منحوس بود یا راجع

خبر

خبر دروغ بود و اگر ماه از عطارد منصرف باشد و عطارد منحوس بود یا راجع

خبر دروغ بود و اگر ماه به نحسی پیوندد و آن نحس خداوند خانه ماه بود خبر

دروغ بود و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد راجع یا ساقط از طالع یا اندر

هبوط بود خبر دروغ بود و اگر طالع برج معوج الطلوع بود و ماه در برج معوج

الطلوع خبر دروغ بود **مسئلة في صدق الخبر** درد ستور صفوی از منصور

بن طلحه نقل میکند که بعد از استماع خبر نظر کن بطالع و قمر پس اگر قمر متصل

بکوکبی باشد که در طالع باشد یا در وتدی از اوتاد خبر صحیحست پس اگر

متصل بکوکب باشد در عاشر خبر ظاهر و شایع باشد و اگر متصل بکوکب باشد

در سابع خبر پوشیده گویند و اگر متصل بکوکب باشد در رابع خبر ظاهر

نشود و اگر قمر متصل بکوکب باشد در غیر این مواضع خبر دروغ است

و درین باب مثال بگوییم **مثال** خبر رسید که شخصی تلاش حکومت دارد

حاکم از بنده سوال کرد که این خبر صحیح باشد و حکومت بوی دهند یا نه

ارتفاع گرفته شد و طالع بدین طریق بود صورت طالع

حوت ا ا / دنب ه ح / حمل ر الف	جدی الوم	جدی س / قوس کحـ
ثور ـ نح		مشتری ه ا / عقرب ـ کح / زهره طلح
حوط قمر / سرطان ـ س	سرطان اوس	میزان رح / طالع

چون عطارد راجع بود قمر بر حیز متصل بزحل ومریخ متصل بمریخ گفتیم
این خبر دروغ است وبدیگر دلایل وشواهد که ایراد آن باعث تطویل و
اطناب است گفتیم خبر دروغ است وخبر دروغ بود وحکم که کرده بودیم
درست شد والله تعالی اعلم مسئله خبر دهی غایب صحیح است یا نه اگر پرسند
از خبر مرگ غایب یا بیمار غایب بنگر بخداوند طالع اگر ساقط بود یا از طالع منحوس
بود خبر بیماری درست است یا زیانی رسیده بود که بدان سبب بیمار بود
واگر خداوند طالع محترق بود وماه در هشتم بود یا منحوس یا پیوسته باشد
بخداوند هشتم خبر مرگ درست بود والله تعالی اعلم باب چهارم در
دلیلهای بیت چهارم مسئله در ملک وعقار طالع وخداوندش دلیل
خریدار بود وهفتم وخداوندش دلیل فروشنده وچهارم وخداوند
دلیل آن چیز که میفروشند ودهم بهای آن اگر خداوند ساعت یا خداوند
در برج هفتم بود خریدار حریصتر باشد در خریدن واگر صاحب طالع با خداوند
هفتم متصل بود فروشنده حریصتر باشد اتصال خداوند طالع وهفتم
بیکدیگر با جمع ونقل نور ایشان دلیل بود بر تمام شدن بیع خاصه که تا قبول
بود وبنظر دوستی که باتمام شدن منفعت یابد وخرم شود خداوند چهارم
چون منحوس بود یا راجع یا در هبوط دلیل کند که آن عقار ویران است واگر
سهم عقار صاحبش منحوس بود نیز آن عقار ویران باشد واگر خداوند
چهارم سعد یا مسعود باشد یا خداوند سهم عقار سعد یا مسعود باشد

خبر دهی غایب

بیت آبا واجداد وعاقبت وعقار

[illegible]

از آن ملک

از ملک آبادان باشد اگر خداوند طالع در هفتم یا بصاحب هفتم متصل
بود دلیل است بر آنکه آن سرای خریده شود وآن بیع با تمام رسد مسئله
اگر پرسند که این خانه که میخرم چگونه است پس بباید دانستن که صاحب
چهارم وکوکبی که در وی است دلیل نیکی وبدی ونوی وکهنگی ومبارکی
ونامبارکی خانه است وطالع در هر کدام خانه است وموضع قمر دلیل در خانه
است وموضع شمس دلیل ساحت وگشادگی میان سراست وموضع زهره
دلیل خرمی خانه وجایگاه عشرت وشادی وریاحین وطرب وموضع
عطارد دلیل مخزن وگنجینه وکتب خانه باشد وموضع زحل دلیل ادب
خانه وجایگاه تاریک وکهنه بود ومشتری دلیل مجلسگاه وجایهای
عالی بزرگ وجای نماز ومریخ دلیل مطبخ وجای ریختن است وموضع
راس دلیل نردبان وموضع ذنب دلیل هیمه دان است مسئله اگر پرسند
که از خریدن این باغ یا این خانه یا این زمین نفع یابم اگر میان دلیل
سائل ومسئول عنه نظر مودت باشد وبقبول منفعتها یابد واگر نظر عداوت
باشد وبقبول منفعت یابد لیکن برنج ومشقت واگر نظر مودت باشد و
بقبول نبود کار بر آسانی بر آید ولیکن منفعت آن بسیار نبود واگر عداوت
دور بود هیچ چیزی ومنفعتی در آن نبود مسئله اگر پرسند که همسایگان
دارد این عقار یا نه واگر دارد خوبند یا بد پس بنگر بطالع که دلیل همسا
است اگر سعد اندر طالع باشد همسایگان آن عقار مردم بصلاح وخوب

اشتراء خانه

اشتراء باغ

احوال همسایه ملک

باشد و اگر نحس اندر طالع باشد همسایگان دزد و خاین باشند و اگر
اندر طالع سعد باشد و مستقیم همسایگان پایدار بوند و اگر سعد راجع
بود ناپایدار بوند و اگر آن ستارهٔ نحس مستقیم بود همسایه دزد پایدار
بود و اگر راجع بود دزد ناپایدار و از آن مکان بروند **مسئله** اگر پرسند
که اندران ضیاع درخت بود یا نه بنگر بوسط السماء اگر کوکب سعد باشد
دران ضیاع درخت بسیار بود و اگر آن سعد مستقیم بود درخت پایدار
بود و اگر آن سعد مشرقی باشد درختان باردار بوند و روز بروز زیاده
شوند و اگر آن سعد مغربی بود آن درختان اندک دیر بر باشند و اگر آن
سعد راجع باشد درختان بار ندارند و برکنده شوند و اگر اندر وسط
السماء نحس باشد آن دران ضیاع درخت اندک باشد و اگر آن نحس
راجع باشد آن درختان باردار نباشند و اگر در وسط السماء ستاره نباشد
بنگر کدخداوند وسط السماء ناظر بوسط السماء باشد دران ضیاع درخت
بسیار باشد و اگر خداوند وسط السماء مشرقی یا صاعد باشد آن درختان
بسیار و پرمیوه باشند و اگر مغربی یا هابط باشد اندک بر باشند و اگر
خداوند وسط السماء بوسط السماء ناظر نبود اندران ضیاع درخت نبود
مسئله اگر پرسند که دران ضیاع نبات یعنی درخت بسیار بود یا نه بنگر
در هفتم اگر کوکب سعد بود نبات بسیار بود و اگر آن سعد مشرقی بود
یا صاعد آن نبات را منفعت بسیار بود و اگر آن سعد مغربی باشد یا راجع
یا هابط

درخت دران پایدار بود

درخت بسیاق بود یانه

یا هابط آن زمین غله ندهد و اگر نحس بدان سعد نگرد از تربیع یا مقابله
یا مقارنه آن نبات را آفت رسد اگر آن نحس زحل بود آفت از آسیب یا
از سرما یا از کرم یا از ملخ بود و اگر مریخ بود آفت آن از بی آبی بود یا از
گرما و اگر در هفتم سعد نباشد و نحس باشد دران ضیاع نبات کم بود و
غله محصول کم دهد پس اگر در هفتم کوکبی نباشد بخداوند برج هفتم
اگر بهفتم نگرد اندران نبات بود آنگاه بنگر ببرج چهارم اگر در وی سعدی باشد
آبادان باشد و اگر نحس باشد خراب باشد و اگر در رابع کوکبی نبوده
باشد بنگر اگر صاحب رابع برابع ناظر باشد آن ضیاع آبادان باشد
و الا ویران باشد **مسئله** اگر پرسند که آن ضیاع هموار است یا نه و آب
دارد و بکوه متصل است یا نه بنگر اگر برج چهارم آتشی بود ضیاع بکوه
متصل بود یا زمین پرسنگ بود و فراز و نشیب دران بود و اگر برج رابع
خاکی بود آن زمین هموار و نرم و خوش زراعت بود و اگر برج چهارم
بادی بود آن صنعت بد و نوع بود و یکسان نباشد و اگر برج رابع آبی
بود آن زمین آب خیز بود یا در حوالی او آب باشد **مسئله** اگر پرسند
که این خانه قیمتش بسیار است و قیمتی است یا نه بنگر بدان کوکبی
که اندر وسط السماء است عدد عطیهٔ کبری وی بنگر که چند است بعدد
هر سالی صد درم بشمار بهای ضیاع آن قدر بود و اگر آن کوکب که در وسط
السماء است در شرف باشد بعدد هر سالی بعدد سالهای صغری او هر سالی.

[illegible]

دو بیست درم جمله جمع کن قیمتش همان باشد و اگر در مثلثهٔ خود باشد
عدد هر سالی از سالهای صغری بیست درم جمع کن چندانکه شود
قیمتش همان باشد و اگر این ستاره که در وسط السماست در هبوط یا راجع
باشد بنگر بخداوند وسط السماء و از وی حکم کن همچنانکه گفتیم بشرط آنکه
خداوند وسط السماء ناظر باشد بعاشر و اگر ناظر نبود بعاشر سالهای
صغری او حساب کن هر سال دوازده درهم قیمت از ضیاع باشد و در این
باب نیز مثالی بگوییم **مثال** سؤال کرد سایل که میخواهم خانه بخرم این
کار برآید و بتوان خرید و قیمتش بسیار باشد یا نه و حالات آن بیان کن
طالع وقت گرفتیم و زایچه طالع برین وجه است گفتیم که این خانه کوچک
باشد و تاریک و دهلیز درش کوچک و تاریک باشد از آن حیثیت که زحل

سرطان / عقرب مشتری	زحل / سنبله	اسد / راس / سرطان
قوس ا ا		جوزا ا ا / شمس ط
جدی / قمر الط ا ا / ذنب ار / دلو	حوت	ثور عطارد / حمل

در طالع است و در
بیت دهلیز ادب
خانه بود بواسطه
آنکه موضع زحل
دلیل ادب خانه است
و زحل دلیل دهلیز است
بین پرسید نکه
این خانه همسایه دارد یا نه چون گفتیم همسایه دارد از آن حیثیت که طالع
وکوکبی

وکوکبی در دوست دلیل همسایه است و چون زحل کوکب نحس است گفتیم
همسایه مردی بود در غوغا و عناد و چون شش روز بود که زحل
مستقیم شده بود گفتیم که این همسایه پایدار بود و از آن همسایگی بیرون
رود و قیمتش گفتیم که یکصد و بیست محمدی عراقی است از آن حیثیت
که عطیهٔ کبری آفتاب یکصد و بیست سال است بهر سالی صد دینار گرفتیم
به دوازده هزار دینار که این یکصد و بیست محمدی باشد پس چون این
نشانها درست گفتیم گفت بنگر که این بیع برآید یا نه پس نظر بصاحب
طالع کردیم عطارد بود در غم گفتیم صاحب این خانه در سفر است و چون
در برج ثور که حضیض اوست و راجع است گفتیم در این سفر پشیمانست
و میل دارد که بشهری دیگر برود غریب چرا که آنکه روی بهبوط داشت
میگفتیم میل وطن دارد و خانهٔ خود دارد و چون در رجعت روی بحمل
دارد گفتیم از شهری غریب بشهری دیگر غریب خواهد رفت و چون
صاحب طالع با صاحب چهارم نظر مقابله دارد و صاحب چهارم مشتریست
و سعد و راجع و صاحب طالع که عطارد است ممتزج و راجع و نیز خداوند
هفتم است مشتری و لیکن قبول نیست از آن حیثیت که هیچکدام در
حظوظ دیگری نیستند گفتیم احتمال دارد که این بیع شود بدشواری و
گفتگوی و دیگر نشانها و چیزها که گفته شد همه صدق بود در این مقام
ایجاز مناسب بود **مسئله** اگر پرسند که این بیع برآید یا نه اگر چه قاعده

بیع برآید یا نه

كلية از پيش كفتيم اما بتو ظاهرتر سازيم بنكر بخداوند طالع اكر بخداوند
هفتم اتصال دارد آن بيع برآيد خاصه كه با قبول بود و اكر اتصال نبود بنكر
اكر سعد در رابع بود و ماه با صاحب طالع يا بدان سعد اتصال داشته
باشد اين بيع برآيد و آن ضياع بدست خداوند مسئله افتد و آن بهتر
باشد كه ميان ايشان قبول بود و اكر اندر برج رابع كوكبي نباشد اكر صاحب
رابع برابع ناظر بود و قمر با صاحب رابع اتصال بود آن بيع برآيد مسئله
در اجاره طالع دليل موجر سايل و هفتم دليل مستاجر و عاشر دليل بدل
اجاره و صاحبان هريك دليل آن برج باشد پس بنكر بسهم السعادة و
صاحبش اكر مقبول و مسعود بود و بطالع ناظر دليل منفعت است در اجاره
كردن و ديكر چيزها همچون مبايعه ضياع است والخبر يكفيه الاشارة مسئله
در عاقبت كارها اكر پرسند كه اندرين كار كه منم عاقبت اين كار چكونه بود
بنكر اكر در رابع كوكبي سعد باشد و راجع و محترق نباشد و آنجا هبوط
نبود عاقبت كار بخير و خوبي و سعادت باشد و اكر در رابع سعد نبود و
نحس بود داوري و جنك بود و اكر در رابع هيچ كوكب نبود بنكر اكر صاحب
رابع برابع ناظر بود و منحوس نبود عاقبت كارش بخير بود و اكر صاحب رابع
بدو ناظر نباشد بنكر بدان برج كه صاحب رابع در وي است اكر خداوند آن
برج قوي حال باشد و ناظر بصاحب طالع يا صاحب رابع عاقبت كارش
خير بود و كارش بهتر از اول بود و اكر خداوند طالع قوي حال بود و خداوند
خانه‌اش

در اجاره

خانه‌اش ضعيف اول كارش بد بود و عاقبتش ميانه و اكر صاحب طالع
ساقط بود و بصاحب برج خود ننكرد پس بنكر بماه و صاحب خانه ماه اكر
هر دو مسعود باشند اول و آخر كار نيكو بود و اكر ماه مسعود بود و صاحب
خانه‌اش منحوس اول كار خوب بود و عاقبتش بد بود و اكر ماه منحوس بود
و خداوند خانه ماه مسعود دليل است كه اول كار بد بود و آخر كار خوب بود
و درين باب نيز مثالي بكوييم نظر كرديم آنكه سايل از عاقبت كار خود سؤال
كرد زايجه طالع كشيديم بدين صورت نكاه كرديم در رابع كوكب
بود پس نظر
كرديم بخداوند
طالع در خانه
خود است كفتيم
عاقبت كار خير
بود از آنجا كه
كه خداوند طالع

عقرب / مشتري [illegible] / قوس	ميزان ٤١	سنبله / زحل [illegible] / راس [illegible] / اسد
جدي ٤٤		سرطان ٤٤
قمر [illegible] / ذنب [illegible] / دلو / حوت	مريخ [illegible] / حمل ٤١	جوزا / شمس [illegible] / زهره [illegible] / عطارد [illegible]

قوي حال است و خداوند خانه‌اش نيز خود است و قوي است و ديكر
دلايل كفته شد و همه راست شد مسئله اكر سايل سؤال كند كه اندرين
كار كه هستم اين كار پايدار باشد يا نه بنكر بصاحب طالع و بماه و خداوند
خانه حاجت اكر ايشان اندرين جاي ثابت يابي دليل باشد بر پايداري

سوال كار [illegible]

انکار و اگر دلیل در برج منقلب باشد دلیل ناپایداری باشد و زود
برگشتن از حال بحال و شتاب زدگی بود از انکار و اگر دلیل در برج
ذو جسدین بود عاقبت کار میانه بود **مسئلة در حال بدن** برج چهارم
و خداوندش و شمس و زحل و مشتری و ارباب مثلثات برج چهارم
دلیل حال بدن بود چون در اوتاد باشند و قوی حال دلیل کند بر سعادت
و رفعت و نظر آفتاب بسعدان نیز حال بدن نیک بود و اگر به نحسان
نگرند بقدر نحوست ضعف و درویشی آورد و مریخ دلیل هلاک مال بدن
باشد و خداوند حد مسعود دلیل تن درستی بدن بود و یا نده هم و خداوندش
دلیل مرگ بدن چه هشتم چهارم است **با پنجم در دلیلها بیت پنجم** اگر بینند
از معشوق و خواهند که بدانند که معشوق دل بجانب او دارد یا نه بنگر
بصاحب پنجم اگر در اوتاد بود حکم کن که دل بتو دارد و اگر بخلاف بود طمع
باید برید و اگر در اوتاد بود و راجع باشد در میان ایشان اندک ملال
واقع شود و زود بصلاح انجامد و اگر در زایل و تد بود حکم کن با هم بسازند
و برادر نرسند **مسئلة** اگر مردی یا زنی پرسد که مرا فرزند شود یا نه اگر
صاحب طالع در پنجم بود یا با صاحب پنجم متصل باشد و از نحوس و احتراق
بری باشد دلیلست که فرزند پیدا شود بعد از مدتی و اگر صاحب پنجم
در طالع باشد و مسعود بود دلیل است که بزودی فرزند آید و اگر مشتری
در اوتاد بود و منحوس نبود و شرقی دلیل فرزند بود زود و غربی دلیل
بود

دلیل بود که دیر فرزند آید و اگر منحوس بود فرزند نباشد و اگر قمر نحسی متصل
بود هرگز حمل نباشد و اگر سعدی در خانه پنجم بود فرزند بود و اگر در طالع
سعدی بود یا در پنجم و ماه با صاحب طالع بدان سعد اتصال دارد بگوی
که فرزند باشد و صاحب طالع در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در پنجم
و با مشتری نظری دارد و مشتری در خانهای نیک بود سایل را فرزند شود
بزودی و اگر صاحب طالع در چهارم باشد یا در هفتم و مشتری نیز بجایگاه
خوب بود فرزند باشد لیکن بناخیر و اگر صاحب طالع ساقط باشد و ماه
نیز منحوس باشد و در طالع یا پنجم یا هر دو کوکب نحس باشد دلیل کند
که ایشان را فرزند نشود و اگر طالع برج آبی بود و سعد و قوی بود یا
در پنجم و صاحب طالع منحوس نباشد دلیل کند که فرزند ایشان را بسیار بود
پس اگر خداوند پنجم و خداوند ساعت و قمر اندر جای نر باشند دلیل
پسر باشد و در جای ماده دلیل دختر **مسئلة** اگر کسی بامتحان سوال کند
که مرا فرزند هست یا نه بطریقی که در مسئلة فوق ذکر کردیم نظر کند والله
اعلم **مسئلة** اگر زن با شوهر سوال کند که ما را فرزند نمی آید عیب از مرد است
یا از زن بنگر اگر خداوند طالع منحوس باشد و ماه مسعود بود و پرسنده مرد
عیب از مرد بود و اگر پرسنده زن بود اگر صاحب طالع منحوس بود و ماه
نیز منحوس بود و صاحب هفتم مسعود باشد عیب از زن بود اما همیشه
در مسئلة زن و شوهر ماه و زهره دلیل زنند و آفتاب دلیل مرد اگر پرسنده

احوال بدن

در دلیل معشوق بیت پنجم

سهم السعادة در خانه پنجم ... دلیل کند ... بر ... فرزندان ... سعد ... نکرد تو انگری ... باشد

سؤال از آنکه مرا فرزند باشد یا نه

تمنی آنکه فرزند ... باشد

تمنی آنکه فرزند ... باشد یا نه

زن بود وخداوند طالع دلیل زن باشد وخداوند هفتم دلیل مرد وصاحب
هفتم با ماه وزهره دلیل زن پس بنگر اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیب
از مرد بود واگر دلیل زن ضعیف باشد عیب از زن بود مسئله اگر سؤال

سؤال از البستنی

از البستنی کند اگر خداوند طالع وخداوند پنجم وقمر یکی از ایشان در پنجم
باشد یا نظر بدین خانه دهند که از وتد بود یا خداوند طالع متصل
بکوکبی مقبول شود یا قابل تدبیر قمر ستاره سعد بود دلیل بود بر آبستنی
واگر خداوند پنجم در طالع یا در وسط السماء بود خاصه که خداوند خانه
قمر از وتدی بود آبستنی درست بود واگر خداوند پنجم منحوس یا راجع
یا محترق بود فرزند بیفتد وزادن تمام نشود واگر خداوند پنجم در مقارنه
نحس باشد نیز بار تمام نشود واگر راجع ومحترق ومنحوس وچه در مقارنه
نحس باشد بار بتمام رسد واگر صاحب پنجم منحوس باشد بنظر یا در خانه
باشد که ضعیف باشد دلیل بر فساد فرزند وقمر وخداوند ساعت
نیز شریک سازند درین باب اگر قمر منزلی بود باشد وناظر بود بمریخ دلیل تباهی
فرزند بود وآفت زن وهمچنین اگر مریخ بزهره ناظر باشد وزهره در جای
بد باشد خاصه در عقرب دلیل سقط حمل است واگر طالع برج ذو جسدین
بود یا در طالع دو کوکب سعد بود دلیل است که در شکم دو فرزند باشد
واگر صاحب طالع وصاحب پنجم وماه دو قوی حال باشند حکم بر تمام شدن
فرزند کند مسئله چون مشخص کرد بدلایل مذکور که حمل هست اگر پرسند

سؤال از آنکه فرزند در شکم چند ماهه است

که فرزند

که فرزند که در شکم است چند ماهه است از صاحب پنجم وقمر وصاحب
ساعت هر کدام که از کوکبی منصرف باشد وی دلیل بود اگر انصراف از مقارنه
بود یکماهه بود واز تسدیس سه ماهه یا شش ماهه بود واگر انصراف از
تثلیث وتربیع بود چهار ماهه یا پنجماهه بود واگر انصراف از مقابله بود هفت
ماهه بود دیگر یکی از درجه برج هفتم یا خداوند خانه هفتم وجمله جمع کن
وهر سی درجه یکماه کن وهرچه کم از سی درجه باشد هر درجه دو روز بگیر
وجمله جمع کن آنچه شود ماه وروز بود که بچه در شکم مادر باشد مسئله اگر

سؤال از آنکه فرزند نر است یا ماده

سؤال کنند که فرزند در شکم نر است یا ماده بدانکه گفتن این از جمله ممنوعات است
ویعلم ما فی الارحام دلیلی واضح است که غیر حق تعالی جل شانه کسی دیگر
نداند اما بطلمیوس وابرخس درین باب حرف گفته اند ومنجمان اهل اسلام
مثل ابو معشر بلخی واستاد ابوریحان بیرونی متابعت وپیروی کرده اند وقانونی
ساخته اند وکوشیار التمام فی جمع الظلام (?) ترتیب بنا دیگر انداخته ما نیز از قول
ایشان این چند کلمه گفته می شود پس اگر پرسند که فرزند نر است یا ماده
بنگر بخداوند طالع وبخداوند پنجم اگر در برج نر باشد فرزند نر بود واگر
در برج ماده بود دختر باشد بنگر بعطارد اگر مشرقی بود فرزند پسر باشد واگر
مغربی باشد دختر دیگر بنگر بروز از درجه صاحب خانه ماه تا درجه ماه
و درجه طالع بروی افزایی واز طالع سی سی بیفکن اگر سهم در برج نر افتد (?)
پسر باشد واگر در برج ماده افتد دختر ونیز بشب از درجه ماه بگیر تا درجه

صاحب خانه ماه و درجهٔ طالع بروی افزایی و از طالع بیفکنی دیگر از این صاحب
طالع و صاحب پنجم اگر هر دو در برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج مادهٔ
مؤنث ماده و اگر یکی در برج مذکر باشد و یکی در برج مؤنث بنگر بقوت کدام

ولادت بروز واقع شود یا بشب

دلیل ناظر است حکم از وی کنند **مسئله** اگر پرسند که ولادت بروز واقع
شود یا بشب بنگر بطالع و صاحبش و خداوند ساعت و قمر و کوکبی که در طالع
باشد اگر یکی از اینها که قوی تر باشد یا همه در برجهای نهاری باشند
ولادت بروز باشد و اگر در بروج شبی باشد ولادت بشب باشد و اگر
بعضی در بروج نهاری باشد و بعضی در بروج لیلی هر کدام قوی تر باشد حکم
از آن باشد و نیز با این سهم نگاه کن بگیر از درجهٔ پنجم یا درجهٔ صاحب پنجم
و درجهٔ طالع بروی افزایی و از طالع بیفکنی هر کجا که برسد بنگر اگر برج
روزی است بروز آید و بشب باشد و اگر برج شبی است بشب آید و دختر باشد

وقت زادن کی باشد

مسئله اگر پرسند که بچه تا کی زاید بنگر بخداوند پنجم یا با آفتاب یا ببرج
یا با صاحب پنجم کی قران کنند آن وقت وقت وضع حمل باشد و اگر آفتاب یا
برج از صاحب پنجم دور بود بنگر بصاحب ساعت و ماه تا کی قران کنند
با صاحب پنجم آن وقت وقت زادن حامله باشد و هر وقت که سعدی بسهم

حمل دارم یا نه

الولد اتصال کند وقت ولادت باشد یا هر وقت که تسیر سهم بدرجهٔ بیت
الولد برسد و درین باب بنی مثالی گفته شود **مثال** سائله سوال کرد که
حمل دارم یا نه ارتفاع گرفتیم و زایجه طالع بدین صورت درست شد

چون

راس ٢٠ نو
اسد
زحل الم نط
سنبله ی
میزان
عقرب
مشتری اح نط
سرطان
شمس ه ١
جوزا الد
قوس الد
ثور زهره ٢ نه
عطارد
مریخ
حمل
حوت ی
قمر ح
دلو
ذنب ٢٠ نو
جدی

چون خداوند پنجم
زحل است و در
طالع است و قمر
در وتد غارب دلیل
است که حمل باشد
و چون قمر از زهره
منصرف است
نظر هست پس گفتیم بچه سه ماهه است پس پرسید که نر باشد
یا ماده چون خداوند طالع در برج ثور بوده که بیت زهره است و خداوند
پنجم نیز در برج ماده گفتیم دختر باشد پس پرسید که این بار با تمام رسد
یا نه چون صاحب پنجم زحل و نحس و صاحب طالع در حضیض بود و لیکن
قمر در وتد غارب بود و روی به برج حمل داشت که بیت اوست و زحل

سؤال از رسول

روی بمیزان داشت که اوج اوست گفتیم محتمل است که وضع حمل بوقت
خود واقع شود و چون هر دو یعنی صاحب طالع و پنجم در برج لیلی اند وضع حمل
بشب واقع شود و احکام درست آمد **مسئله اگر سؤال از رسول کنند** بدانکه خداوند
پنجم دلیل رسول است و قمر با نانا و آن کوکبی که خداوند پنجم و قمر بدو
پیوندد معنی آن پیغام بود پس چون خداوند طالع و قمر بخداوند هفتم
پیوسته یابی حکم بر آن کن که رسول بمقصد رسید و اگر منصرف یابی حکم

بران کن واگر خداوند پنجم در هفتم باشد دلیل است که رسول به مقصد رسیده باشد واگر خداوند پنجم یا قمر بطالع آینده دلیل امدن رسول باشد ودرین باب مثالی بگوییم **مثال** سوال کرد حاکم کاروا از انکه فرستاده او از شیراز براجعت کرده ورخص شده یا نه وخبر چون غایب می آید یا نه ارتفاع گرفته شد ودرجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع گذاشت واز روی اسطرلاب بدین صورت طالع درست کرده گفتیم که چون قمر از صاحب

هفتم منصرف شده رسول از انجا که بود بازگشته واز ان که صاحب پنجم در طالع است گفتیم که رسول آمده یا درین روز نخواهد رسید

قوس / جدی	مشتری ا‌ح – / عقرب و	میزان / دخل ... / سنبله
جدی الط		سرطان الط
حوت / قمر اا ن / حمل / ح ٤ ک م	عطارد ا‌ل و / ثور و / زهره ا ا	سرطان / جوزا / شمس ...

وچون مشتری در طالع راجع است گفتیم در کار توقف نخواهد بود وعاقبت دیگر خواهد رفت واین سوال در روز دوشنبه بیست ودوم شهر رمضان سنهٔ ٣٢ بود وقت عصر والله اعلم **مسئله در سؤال از نامه ومکتوب** چون کسی را نامه آمده باشد وخواهد کسی داند که در ان نامه چه نوشته قبل از خواندن واز پیش که آمده زایچه طالع درست کن پس دلیل طلب کن وه لیل خداوند

طالع

طالع وان کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل آنکس است که نامه فرستاده وان کوکب که قمر بوی بپیوندد وخداوند هفتم دلیل آنکس بود که نامه بدو نوشته باشند وجایگاه قمر وعطارد دلیل نیکی وبدی نامه اگر نیک حال باشد دلیل نیکی ونگاه کن تا در کدام خانه بود واز طالع که خبر از ان جنس بود چنانکه دهم از سلطان وششم از بندگان وبیماری وچون قمر نظر دوستی طالع بود در نامه خرمی باشد ونظر دشمنی برخلاف این بود ونیکو بماه اگر ماه را در وتد یابی یا ماه را اتصال وانصراف بتربیع بود یا مقابله دلیل کند که اندران نامه سخنان بزرگ نوشته است وبنگر تا ماه از کدام ستاره منصرفست اگر ماه از سعد منصرف بود وان سعد اندر برج شرف بود ان نامه از جانب سلطان امده باشد یا از مرد بزرگ واگر ماه از نحس منصرف بود از کسی بیمقدار آمده باشد واگر ماه منصرف از آفتاب بود از سلطان امده باشد واگر از عطارد منصرف بود از دبیر یا شاعر یا نقاش آمده باشد واگر ماه یا عطارد اندر خانه خویش بوند یا اندر طالع بوند اندران نامه حدیث سلامتی بود ونیکویی وصلاح بنگر بماه وعطارد که همیشه دلیل نامه وخبر اند ازین دو ستاره هرکدام که اندر وتد بود یا ناظر بوند بطالع ان کوکب دلیل آن نامه بود انگاه بنگر بدلیل اگر در برج دوم بود از طالع یا اندر برج دوم بود از خانه خویش اندران نامه حدیث دوستی بود وبرادری وسفر بود واگر دلیل اندر برج چهارم طالع یا چهارم خانه خویش بود اندران نامه حدیث مادر وپدر

وخانه و زمین بود و نامه از کسی امده باشد که بسال از وی بزرگتر باشد
واگر دلیل اندر برج پنجم از طالع یا از خانه خویش بود ان نامه از فرزند آمده
باشد یا از کسی که بجای فرزند بود و در ان حدیث شادی و طرب بود واگر
دلیل در برج ششم منحوس بود نامه از بیماری بود یا اندران حدیث بیماری بود
واگر دلیل در برج هفتم بود نامه از زن بود بشوهر یا از شوهر بود بزن یا از
شریک و ضد باشد و از گم شده واگر دلیل در برج هشتم بود در نامه حدیث
میراث یا مال میراث و خوف از کسی واگر اندر هشتم طالع منحوس بود اندر
نامه حدیث مال میراث هلاک شده بود واگر دلیل اندر نهم بود نامه
از دوستان بود و در ان نامه حدیث پند و نصیحت و سفر و دین بود و
دلیل اندر دهم بود نامه از بزرگی بود و در ان نامه سخن سلطان و اهل
حکم بود واگر دلیل در یازدهم بود از طالع یا از خانه خویش نامه از دوستی
بود با جاه و غله و قیمت و اندران نامه سخنی باشد که شاد گردد یا امیدی
که دارد از آمدن نامه بر آید واگر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از بنده
بود یا دشمن دیگر بنگر بدان ستاره که ماه بوی متصل است و بدان ستاره
که ماه از وی منصرفست اگر این دو ستاره بیکدیگر ناظر اند از تثلیث و
تسدیس ان نامه از دوستی امده باشد اندر وی حدیث نیکوئی و آر
زومندی باشد واگر تربیع بود سخن آمیخته بود نیک و بد واگر از مقابله
بود در ان نامه حدیث خصومت بود و هواره بماه و عطارد نگر اگر منحوس
بوند

بوند هر دو در ان نامه سختی باشد که غمناک شود واگر یکی ازین دو منحوس
بود و یکی مسعود اندران نامه سختی باشد که شاد شود و درین نیز مثالی
بگوئیم و این مثال از برهان الکفایه یافتیم نوشتیم **مثال** طالع سرطان یافتیم
و زحل وتد وی ماه و منصرف از افتاب و متصل بمشتری دلیل کند که نامه
از نزد مردی بازاری از انکه مشتری نیز شعاع افتابست اگر مشتری قوی
حال بود میگفتیم که نامه سوی مردی شریفست و چون ماه دلیل است و
اندر خانه امید دوستان است نامه دوستی است بسوی دوستی و
اندران نامه املی و طمعی است و از انکه مشتری ضعیف است دلیل
کند که این مرد که نامه بسوی وی امده است توانائی ان ندارد که تا میل
وفا کند که هر دو را بیکجای دیدار بود و از انکه هر دو در یک برج اند و از انکه
عطارد بزحل منحوس است مشتری همی بسوزد و از انکه طالع برج منقلب است
حاجت ایشان بر آید از یکدیگر و انچه مولف نقشه در مسئله رسول اعاده
زایچه طالع شد چون قمر از افتاب منصرف گفتیم این نامه از جانب
سلطان است و چون بمشتری متصل میشود گفتیم بجانب مرد شریف نوشته
و ان حاکم ولا است و چون قمر در پنجم خانه است که ولدی به بزم خود دارد
در نامه و عطارد در وتد هفتم مجامع زهره دلیل است که در نامه سخنهای
خوب بوده باشد و از زنان بزرگ مدد رسیده بود و بما مدد حنیف نمودک
این مطلب حاصل شده باشد دیگر از مولف سوال کردند که قاصدی

نامه آورده حقیقت آن بکوی طالع نوشته شد کفتیم که دبیر خوب
خوب باشد ازآن
رهکذر که عطارد
جوزا است او
ازشرف بیرون
امده روی بخانه
دارد و دبیر
نامه خبری باشد

ثور زهره / جوزا رأس	حمل	شمس عطارد حوت / دلو ذنب
سرطان		جدی مریخ
اسد زحل / سنبله سهم	میزان	قوس / عقرب

کما ذلک علیه فنی شو الج آلکه عطارد درد و از زحل در وبال و راجع و از
طالع ساقط و دیکر دلایل کفتیم و چون نامه خوانده شد الکت چنان بود
واللّه اعلم واحکم **باب ششم در دلایل بیت ششم** طالع و خداوند او و قمر دلیل
مریض است و ششم و آن کوکب که از صاحب ششم منصرف شده دلیل
است بر مرض و هشتم و صاحبش دلیل موت است و چهارم و صاحبش
و آن کوکب که قمر از وی منصرف کشته و اثنی عشریه قمر و صاحب خانه
قمر و قابل تدبیر ماه این همه دلیل عاقبت است و طبیب از هفتم چنانکه
معالجه کردن و دارو ساختن از نهم و خداوند او و غذا خوردن و منفعت
دادن دارد و از دوم و خداوند او و سهم السعادة و مرک از هشتم و
خداوند او و سبب مرک از هفتم و خداوند او از این دلیلها نکاه کن

و برحسب

و برحسب موافقه و مزاجهای سعود و نحوس حکم راند **مسئله** چون
دلیل بر تن بیمار بود و اکر در طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع قوی
حال بود آن بیمار شفا یابد و اکر برخلاف این بود بیماری دراز کشد و
برج وسط السماء دلالت بر حال بیماری کند اکر درانجا کوکب نحس
باشد یا خداوند برج منحوس بود بیماری بماند و برج مستقیم دلیل
است اکر انجا کوکب سعد بود دلالت صحت بود و اکر کوکب بود بر عکس
و برج چهارم دلیل دوا و دارو باشد و اکر درانجا کوکب سعد بود علاج
پذیر بود **مسئله** اکر سوال کند که بیماری از چه علتست بنکر برج ششم
که کدام کوکب درو ست اکر زحل بود علت سودا و منشوی از انباشتن
مزاج و مریخ از خون و تب و شمس از درد دل و درد سر و زهره از کرده
و قضیب و عطارد از خفقان و قمر از درد معده و درد **مسئله** اکر پرسند
که ماده علت از چیست اکر صاحب طالع در دوم یابی علت از بسیار
خوردن و اکر در سوم یابی از جائی بلند افتاده بود و اکر در چهارم
یابی از حاجت کاه رنج رسیده باشد و اکر در پنجم از بسیاری جماع و شراب
خوردن و اکر در ششم یابی او را چیزی داده باشد و در هفتم از جنک
و کفتکوی با زنان و لبنا زان و ضد و در هشتم از اندوه و غم و غیرت
عجایب و در نهم از بسیاری رونده و در دهم از خوف پادشاه یا از سموم
یا از کرما و در یازدهم از کزیدن مار و عقرب یا از جای افتاده و

سوال از سبب بیماری

ماده علت از چیست

[illegible]

وسهم السعاده در خانه ششم دلیل کند بر بر[...] حال مولود و اکر منحوس باشد بنده باشد شغل قه

امید صحت مریض و عدم آن

و دوازدهم از بند و زندان **مسئله** اگر سعدی در طالع باشد مریض
صحت یابد و اگر سعدی در هفتم باشد علاج طبیب موافق افتد یا
و اگر نحسی در هفتم باشد یا هفتم منحوس باشد طبیب خطا کند پس قول
ان طبیب باید گذاشت و قول طبیب دیگر باید گرفت چنانکه بطلیوس
در صد کلمه میگوید اِذا کانَ السابعُ وَصاحبُهُ منحوسٌ لِعلیلٍ فاستبدِلْ
بطبیبٍ آخر و اگر نحسی در وسط السماء بود دلیل است بر تباهی حال
بیمار و مریض چیزهای زیان کار آرزو کند و اگر در وسط السما سعد
بود بیمار ادویه و غذاهای مناسب میل کند **مسئله** اگر پرسند که بیماری

بیماری از تن باشد یا جان

مریض از تن بود یا از جان نظر کن بطالع و قمر که دلیل تن است و صاحب
طالع و شمس و صاحب برج قمر که دلیل روح است پس اگر طالع یا قمر
منحوس یا بنحسی ناظر مرض بر تن بود و اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر منحوس
بود مرض بر روح بود و اگر هر دو منحوس باشند یا به نحسان ناظر مرض بر تن
و جان هر دو بود **مسئله** اگر خداوند خانه ششم تحت الارض باشد بیماری

تمیز آنکه بیماری ظاهر است یا پنهان

پنهان باشد اندر باطن تن و اگر خداوند ششم فوق الارض بود بیماری
در ظاهر باشد **مسئله** اگر کسی پرسد که این بیماری در کدام اندام است

تشخیص آنکه بیماری در کدام عضو است

بنگر بدان کوکب که ماه از وی منصرف گشته و بصاحب ساعت اگر با اول
برج بود بیماری از سر و گردن و سینه بود و اگر میانه برج بود بیماری از
شکم و گرده بود و اگر در آخر برج باشد بیماری از پایها باشد و اگر این دلیلها

که گفتیم

که گفتیم در برج حمل باشد بیماری و سرخ باد در سر و چشم باشد و اگر
دلیل در برج ثور بود از درد گلو و حنجره و آنچه بر گردن حادث شود و اگر
دلیل در برج جوزا باشد بیماری از درد دست و انگشتان و بازوها باشد
و اگر دلیل در سرطان باشد بیماری در سینه و پستان و شش و روده بود
و اگر دلیل در اسد بود از درد معده و پشت گوژی بود و اگر دلیل در سنبله
بود بیماری از سرین و نشستنگاه مثل بواسیر و فتق و لقوه بود و اگر دلیل
در برج عقرب بود بیماری از درد ذکر و فرج و خصیه و شانه و میان ران
بود و اگر دلیل در برج قوس بود بیماری از درد ران و اعصاب بود و افتادن
از بالای حیوان و دواب و زخم خوردن از دواب و چهارپای و اگر
در برج جدی بود بیماری از درد زانو و عصبها و پیوندها زانو بود و اگر
دلیل در برج دلو بود بیماری از ساقهای پای و عصبهای ساق یا افتادن
در چاه بود و اگر دلیل در برج حوت بود بیماری از سر انگشتان پای بود
مثل خواب رفتن پای و عیب و درد کعب پای و ما قلد انکه این
بر فصلی بود در توافق بروج آفاقی و انفسی والله اعلم **مسئله** اگر پرسند

بیماری عتیق است یا جدید

که این بیماری از دیر باز است یا از نزدیک بنگر بخداوند طالع و بدان کوکب
که ماه از وی منصرف شده اگر مشرقی باشد نو بیمار باشد و اگر مغربی

بیمار مرد است یا زن

باشد بیمار دیرینه بود **مسئله** اگر پرسند که این بیمار مرد است یا زن
اگر دلیل در برج مذکر باشد مرد است و اگر دلیل در برج مؤنث باشد

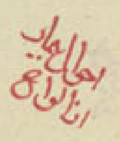
زن و اگر مقابله کوکب مذکر باشد یا مؤنث زن و اگر کوکب دلیل مشرقی
باشد مرد و اگر مغربی بوده باشد زن باشد **مسئله** اگر کسی پرسد که این
بیمار به شود یا نه بنگر بصاحب طالع و بر ماه و بدرجه طالع اگر هر سه
دلیل منحوس باشد و صاحب هشتم ناظر بود بطالع از جای بد دلیل بود که
بیمار بمیرد و اگر صاحب طالع یا قمر در وتد باشد یا بطالع ناظر و تحت
الشعاع نباشد دلیل است بر صحت و اگر دلیلی که گفته شد بسعدان متصل
شود دلیل صحت و اگر دلیل تحت الارض باشد و متصل بکوکبی باشد
که در وسط السما باشد دلیل صحت است مگر آن کوکب که محترق باشد
که دلیل هلاک بود و اگر قمر بصاحب طالع متصل بود یا ناظر بر حیث
و ایل النور و العدد باشد آن بیمار صحت یابد و اگر صاحب طالع بغلاونیل
هشتم متصل بود و قمر فاسد باشد بمیرد و اگر صاحب هشتم در طالع
بود و صاحب طالع با قمر منحوس باشد بمیرد و اگر صاحب طالع در هشتم
و نحسی بری ناظر و قمر منحوس دلیل موت بود و در باب بیماری بهتر
آن باشد که صاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بجایگاه نیکو بود و اگر
به نحسان ناظر بود و در وتد بود بد باشد و بتاه تر آن بود که نظر نحسان
از تربیع و مقابله و مقارنه بود و اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا بقمر ناظر
و قمر بجایگاه نیکو بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر
دلیل بود بر صحت یافتن بزودی و موافقت داروها **مسئله فی البحران**

بنگر

بیمار به شود یا نه

در بحران

بنگر بقمر در وقتی که نحسی رسد بر جسد یا نود بیمار را شدت و سختی
بود و بیماری زیاده شود و هر وقتی که بسعدی رسد بشعاع یا بجسد سعادت
و عافیت پدید آید پس بنگر بروز اول و چهارم و هفتم و نهم و چهاردهم
و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم چون قمر بدین روزها بشعاع
یا بجسد نحسان رسد بحران بد بود و دشواری و سختی زیادت شود
و اگر بشعاع یا بجسد بسعدان رسد بحران مبارک باشد و صحت و راحت
پدید آید پس اگر خواهی دانستن که علت تا وقت سوال بر موضع قمر شصت
درجه زیادت کنی بتسدیس ایسر رسد و چون نود درجه زیادت
کنی بتربیع ایسر رسد و چون صد و بیست درجه زیاده کنی بتثلیث
ایسر رسد و چون صد و هشتاد درجه زیاده کنی بمقابله رسد و چون
دویست و چهل زیاده کنی بتثلیث ایمن رسد و چون دویست و
هفتاد درجه زیادت کنی بتربیع ایمن رسد و چون سیصد درجه زیاده
کنی بتسدیس ایمن رسد و چون سیصد و شصت درجه زیادت
کنی بهمان محل رسد که در وقت مرض بوده یا در وقت سوال باید که این
مواضع نگاه دارد و مترصد بوده باشد که در وقتی که قمر بدین موضع رسد
اگر نحسی متصل شود بیمار را خطرها باشد الخاصه که این مواضع درجه
احتراق بود یا یکی از جوزهرین در آنجا باشد و اگر سعدی بدین موضعها
بود فکذلک یا درین موضعها باشد بهتر باشد و اگر درین موضع بسعدی



متصل باشد راحت وسلامتی وبحران نیکو بود **مسئله** واین قول والیس
اسکندرانیست که هر گاه اراده کنی که حال مریض بدانی پس حساب کن آنچه
او وزیاده کن انچه از ماه گذشته باشد نا روزی که مرض به بیمار رسیده
از ماههای فارسی وبیست ودو علاوه بر انها نیاد کن وجمع ساز که چند
عدد است وسی سی طرح کن ناسی بماند یا کمتر پس طلب کن در جدول
حیوة ومات اگر در جدول حیوة یابی بر خیزد والا بمیرد والله اعلم **مسئله**
فی هذا الباب قولی دیگر بهتر ازین اگر کسی بیمار شود وخواهی که بدانی
که به شود یا نه بگیر نام وعلامت از روزی که روی بیمار شده وبروی
افزای در یکشنبه یک ودر دوشنبه دو ودر سه شنبه سه ودر چهار
شنبه چهار ودر پنجشنبه پنج ودر جمعه شش ودر شنبه هفت هیچ
مزید نکند وبیست علاوه دیگر بروی افزای وسی سی طرح انچه بماند
در لوح طلب کن اگر در لوح حیات یابی به شود واگر ممات بمیرد وحکیمان
روزگار ازموده اند ولوح اینست وهو با سه درین مثالی که صاحب برهان

لوح حیوة		
ا	ب	ج
ح	یا	کج
ید	لو	س
یط	ک	الد
الح	الو	الج

لوح ممات		
ی	ه	و
ب	ط	ح
یب	ع	ع
اا	الد	الع
اک	الط	ل

کفایة

الکفایة در کتاب خود ایراد کرده نقل کنیم ومثالی که خود نیز حکم برآن
کرده ایم بیان کنیم **مثال برهان الکفایة** سؤال کردند از بیمار وطالع
گرفتیم بود ثور وصاحب طالع زهره واز آن سبب که زهره در برج ماده است
وماه اندر مقابله افتاب دلیل کند که آن بیمار زنست واز آن
سبب که زهره در برج ابیست وبا مریخ است دلیل کند که بیماری وی
از گرمی وتری باشد نیز که مریخ دلیل گرمی وبرج آبی دلیل تری باشد
پس قیاس کردیم که چون خون گرم وتر است از غلبه خون بیماری
هم رسیده واز آن سبب که خداوند ساعت که زحل است در اول برج حیست
دلیل کند که بیماری او از درد سر باشد ونیز از آن سبب که ماه از مشتری
منصرفست ومشتری در اول برج است بیمار از درد سر بنالد وچون
مشتری که ماه از وی منصرفست مغربی است وزهره که صاحب طالع
است هم مغربی است دلیل کند که این بیماری کهنه است ودیر باز
همی نالد خواستیم تا بدانیم که عاقبت این بیمار چگونه خواهد شد نگاه
کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم بعطارد متصل از مقابله وعطارد محترق
وخداوند طالع منحوس از مریخ وماه نیز منحوس از مقابله عطارد که منحوس است
ومقابله افتاب دلیل آن بود که این بیمار هلاک شود پس خواستیم که
بدانیم که این بیمار کی بمیرد نگاه کردیم تا ماه که دلیل بیمار است با عطارد
کی قران کند دیدیم که شانزده روز دیگر قران می کردند گفتیم شانزده

روز دیگر از عمر بیمار مانده وهم او گوید مثالی دیگر طالع میزان یافتیم
وصاحب طالع زهره بزیر شعاع افتاب وسهم السعاده اندر خانه بیماری
وزحل اندر وتد گفتیم صعب بیماریست خواستیم تا بدانیم که این بیمار
کیست یافتیم صاحب طالع اندر دوازدهم گفتیم این بیمار بنده است
یا بنده زاده ولیکن از انکه زهره مشرقیست وکوکب مشرقی دلیل عز
باشد گوییم بیمار سلطانست یا کسیست که پیوسته با سلطانست
واز انکه عطارد در شرفست مقارن زهره گوییم از اهل دیوان است
واز انکه مریخ از ماه منصرفست واندر عقربست گوییم این بیماری
ناسور بود واز انکه صاحب طالع بشعاع افتاب بود چنین گوییم که
بیمار تب دارد که شب ترسد پس خواستیم که بدانیم که این بیمار بهتر
شود یا نه نگاه کردیم تا ماه بنحس می نگرد یا بسعد پس ماه بر اخر برج
یافتیم چون برج دیگر اید به تثلیث مشتری می پیوندد دلیل کند که
ان بیمار بهتر گردد وانگه خواستیم تا بدانیم که بچند روز بهتر گردد صاحب
طالع را نگاه کردیم متصل بزحل بود از تسدیس میانه زهره وزحل
چهار درجه مانده بود چهار روز دیگر بیمار بدتر شود وهر روز زیاده
گردد وبیمار را کار دشوار شود باز نگاه کردیم زهره را از زحل منصرف
یافتیم وبمشتری می پیوست ومیان زهره ومشتری هفت درجه بود
زیرا که زهره بچهار درجه است ومشتری بپانزده درجه پس مابین ایشان
هفت

مثال

هفت درجه باشد گوییم هفت روز دیگر بیمار بهتر گردد وهم او گوید مثالی
دیگر طالع دیگر سنبله یافتیم وصاحب طالع در طالع اندر شرف خود دلیل
بود که این بیمار خداوند است وچون ماه را در برج پنجم یافتیم از افتاب
منصرف وافتاب در خانه خود دلیل کند که این بیمار از فرزندان ملوک
باشد پس خواستیم تا بدانیم که از کدام بیماری نالد نگاه کردیم بصاحب
طالع تا به که متصل می باشد یافتیم عطارد با زحل متصل ومیانه عطارد
وزحل چهار درجه است ومیان ماه ومریخ هفت پس عطارد را دلیل
گرفتیم پس چنین گفتیم که این بیماری از دیوانگی است خواستیم تا بدانیم
که زود بهتر شود یا نه پس عطارد که صاحب طالع است چون از زحل
درگذرد وبمشتری بپیوندد که ان روز هفتم است بهتر گردد وبدان
که ماه بمریخ بپیوندد ومریخ خداوند برج هشتم است ومیان مریخ وماه
هفت درجه است دلیل کند که بیمار را مخاطره مرگست اما بدان سبب
که مشتری ناظر است اندر طالع دلیل کند که بیمار سلامتی یابد و مثالی
که سوال از مولف این کتاب کردند در روز چهارشنبه سوم شهر
رمضان الف وست وثلاثین از حال بیمار سوال کردند ارتفاع غربی
گرفته شد بود وشصت درجه وافتاب به بیست وهفت درجه وچهل
هفت دقیقه ثور بود از روی اسطرلاب بر مقنطره ارتفاع وقت گرفتیم
وبدین صورت زایچه طالع درست کردیم نگاه کردیم که این مر بیمار را

میزان عقرب ع مشتری الد	ع زحل الد نط سنبله ع	اسد راس الد قمر الد یا سرطان
قوس الد		جوزا الد عطارد دو نط
جدی دلو ذنب ما نه	حوت مریخ ع الد	شمس الد ثور زهره یه حمل

یا زن گفتیم
مرد است از آن
رو که ذکر زحل
مذکر است و کیلع
حوت باشد
و از آنکه صاحب
طالع در عاشر

است در خانه خود است گفتیم که از اهل عزت یا اهل علم بوده باشد
و چون عطارد راجع بود و کوکبی که در طالع است راجع بود گفتیم که از آن
حکومت خواهی کشیده بوده پس پرسید ند که بیماری او از تن بود یا جان
گفتیم بیماری از تن و جان هر دو بود از آنکه طالع که دلیل تن است از نور
زحل در انجا منحوس است و خداوند طالع که دلیل جان است تربیع عطارد
و رجعت منحوس پس پرسید ند که چه بیماری دارد گفتیم که درد سر و کی
از آنکه زحل که صاحب ششم است در طالع راجع است و با این درد سر و کی
تب نیز دارد از آنکه مریخ در مقابله زحل است پس پرسید ند که از چه هکذا
این بیماری بهم رسیده نگاه کردیم صاحب طالع را در خانه دهم راجع
یافتیم گفتیم از خوف سلطان یا از هوای گرم این بیماری بهم رسیده
پس پرسید ند که این بیماری نو باشد یا کهنه گفتیم درد کهنه و کرده کهنه است
از آنکه

از آنکه دلیل طالع مغربیست و تب نو باشد از آنکه دلیل تب که مریخ است مشرقیست
پس پرسید ند که این بیمار بهتر شود یا بمیرد نگاه کردیم برج عاقبت صاحبش
مشتری و در عقرب راجع گفتیم این بیمار صحت نیابد پس نظر کردیم بصاحب
طالع بر حیث ناظر به نحسین که یکی در طالع بود و صاحب ششم و یکی در
سابع صاحب هشتم گفتیم که سبب مرگ تب باشد و از آنکه صاحب طالع
منحوس بنظر نحسان و رجعت بود محصور بین النحسین بود گفتیم این بیمار
بمیرد پس پرسید ند که وقت مرگ کی باشد نگاه کردیم زحل در طالع
به بیست و سه درجه بود و مریخ در سابع به بیست درجه گفتیم روز
سیوم بعالم بقا خواهد رفت بعد از آنکه این مقدمات گفته شد گفتند
این بیمار یار قدیمی و دوست صمیمی مولف است و بعد از سه روز بعالم
آخرت شتافت و اگر اول اسم و نسبت گفتند طالع مسئله نمی‌دید از این
جهة اول نام نبرد ند که از روی طالع مسئله حقیقت بر خود ظاهر سازند

احوال بیماران علاج آن

مسئله یحیی بن عقبه گوید اگر پرسند که بیمار بهتر شود یا بمیرد بنگر اگر صاحب
طالع در طالع باشد و سعد یا مسعود باشد صحت یابد و اگر در ثانی بود
به اطبا مال بسیار بخشد تا علاج کنند و بهتر شود و اگر در ثالث باشد بهتر
شود و اگر در رابع باشد بمیرد و حصوص محنس یا منحوس باشد و در خامس
بهتر شود و در سادس مرض او بطول کشد و بهتر شود و اگر صاحب طالع
در هفتم باشد می باید که دور شود از خانه خود و فرزندان و اهل بیت خود

فروختن بنده

تا شفا یابد واگر در هشتم باشد بمیرد واگر در نهم باشد اگر سفر کند شفا
یابد واگر در دهم باشد اگر در حجره ما بین خوابیده باشد بر بالا خانه رود
شفا یابد ودر یازدهم شفا یابد ودر دوازدهم در بند بمیرد والله اعلم
مسئله سوال از بنده اگر از بنده پرسند که او را اگر فروشند بفروشند بهتر
یا نگه دارند بنگر بخداوند طالع وخداوند هفتم تا کدام قوی تر است اگر خداوند
طالع قوی تر باشد نگاه داشتن بهتر واگر خداوند هفتم با نکه خود بهتر
باشد پس اگر پرسند که این بنده خریده شود یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در
ششم باشد یا صاحب ششم متصل شود بصاحب طالع یا صاحب ششم
در طالع باشد خریده شود واگر کسی پرسد که این بنده من فروخته گردد یا نه
بنگر بماه وبصاحب ششم که این هر دو کوکب دلیل بنده اند چون ایشان
بصاحب دوم یا سوم متصل باشد بگو که این بنده فروخته شود دیگر آنکه
اگر ماه با صاحب برج ششم بخداوند نهم بپیوندد یا بکوکبی بپیوندد که در برج
سوم یا هفتم یا نهم باشد زود فروخته شود واگر ماه با صاحب ششم بخداوند
طالع نگرد فروخته نشود واگر دلیل بنده بکوکبی راجع بپیوندد ویا کوکبی راجع
دلیل بنده بود آن بنده فروخته نشود واگر فروخته شود رد گردد مسئله در
آزادی بنده اگر بنده پرسد که از دست این خواجه فروخته شوم یا نه بنگر
اگر خداوند طالع یا ماه بستاره بپیوندد که خداوند وسط السما نباشد
یا بستاره بپیوندد که نه در وسط السما باشد آن بنده فروخته شود واگر ماه
باخداوند

باخداوند طالع دهم بپیوندد یا بستاره که اندر وسط بود فروخته نشود واگر
ماه با خداوند طالع خالی السیر باشد دونکارد و او بماند و فروخته شود
پس از دو کار دو او مسئله فی العتق چون بنده پرسد که خواجه مرا آزاد
کند یا نه بنگر بخداوند طالع وبماه که هر دو کوکب دلیل پرسنده بود وخداوند
وسط السما دلیل صاحب بنده پس اگر خداوند طالع یا خداوند وسط السما
ناظر نباشد یا نقل النور وجمع النور از تربیع ومقابله بود ومیان ایشان
قبول بود دلیل کند که خداوندش بی رحم بود وآزاد نکند ورنج او ضایع
شود وامیدش برنیاید واگر قبول واتصال هم از تربیع ومقابله بود آزاد
نگردد ولیکن مرادش برآید از صاحب بدشواری واگر اتصال از نظر دوستی
بود دلیل کند که آن بنده آزاد شود واگر میان ایشان قبول بود بهتر باشد
واگر خداوند برج دهم پرسد که من بنده من آزاد شود یا نه صاحب طالع دلیل
پرسنده دارد وصاحب طالع با ماه دلیل آنگاه بنگر به اتصال ایشان وحکم
کن چنانکه شرح کردیم مسئله فی الابق اگر پرسند که گریخته باز آید یا نه بنگر
با آفتاب وخداوند خانه ماه وصاحب وسط السما دلیل پرسنده بود وخداوند
طالع با ماه دلیل گریخته اما ماه به آفتاب بپیوندد وان برج که هست گریخته
یکی بود واگر ماه بخداوند خانه اش بنگرد یا بخداوند وسط السما بود گریخته
باز آید واگر ماه منصرف بود از سعدی ومتصل بود به نحسی کی بود وصاحبش
از وی خشنود باشد وبنا زادن واگر ماه با خداوند طالع یا بستاره راجع

بوند خود باز آید و اگر در طالع ستاره سعدی بود و در هفتم نحس گریخته
بگیرند و اگر ماه با خداوند طالع در برج ذو جسدین باشد گریخته دو نفر
باشند و اگر ماه اندر تحت الشعاع بود و بر محل بیوندد گریخته بمیرد و اگر بمریخ
بیوندد هم بمیرد و اگر بمشتری بیوندد و راجع باشد خود باز آید بطبع خویش
و اگر کوکب متصل بقمر راجع باشد دلیل کند گریخته راجع باشد خود باز گردد و
اگر سریع السیر بود زودتر و اگر بطی السیر بود دیر باز آید و اگر نحسی که تدبیر
قمر کند در وتدی باشد این گریخته از دو سرای و نزدیک باز گردد بطلیوس
گوید اگر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد از وتد یا ما یلی الوتد گریخته
ظفر یابند و اگر جز این باشد ظفر نیابند و اگر قمر منصرف شود از صاحب
برج خویش یا از شرف یا از صاحب مثلثه خویش از صاحب طالع گریخته
خود رفته باشد و اگر کوکبی از صاحب برج شرف و غیره منصرف شده باشد
کسی وا برده باشد و اگر در طالع نحس باشد و در هفتم سعد گریخته را باز
خواهند گرفت و اگر ماه منصرف باشد از سعدی و بهیچ کوکب اتصال نداشته
باشد بر کسی گریخته را بگیرند و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل بود
به نحسی هم بگیرندش و اگر در وسط السما نحسی بود با خداوند وسط السما
یا خداوند خانه ماه یا آفتاب منحوس بود خداوند بنده را مضرتی رسد
و اگر ماه با خداوند طالع منحوس بود مضرت به بنده رسد اگر اقلب با خداوند
خانه ماه در برج هفتم بود و برجی نحسی در برج هفتم باشد خداوند بنده

بمیرد

بمیرد و اندر جستن بنده بنا بند و اگر ماه در برج هفتم بود و نحسی در برج هفتم
بود بنده بمیرد و اگر خداوند خانه ماه در تحت الشعاع بود و خداوند خانه آفتاب
بوی بنگرد خداوند بنده در جستن بنده بمیرد و اگر ماه در برج منقلب بود
و خداوند خانه ماه اندر برج منقلب و طالع برج منقلب گریخته باز آید و اگر ماه
با اول برج بود و به نحسین پیوسته با اول بود که گریخته بود و اگر با آخر برج
بود دیر گریخته باشد و اگر ماه اندر وتدی بود و خداوند ساعت اندر وتد
گریخته هنوز از شهر خود بیرون نرفته باشد و آن کوکب که قمر بوی متصل است
و آن کوکب که صاحب هفتم بوی متصل است اگر این هر سه در اوتاد طالع یا در
اوتاد صاحب وسط السما یا در اوتاد آفتاب یا در اوتاد صاحب بیت القمر
باشد گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر این هر سه دلیل در مایلی الاوتاد
باشد نزدیک آن شهر باشد و اگر ساقط باشد از شهر بیرون رفته باشد
و بدان ناحیت باشد که دلیل در آن برج باشد اگر دلیل گریخته در طالع
باشد گریخته در وسط مشرق در شهر و اگر در دوازدهم بود گریخته در بیرون
شهر بود و اگر در یازدهم بود در نواحی مشرق بود در حوالی شهر و بر یک هم
بر بین قیاس کن و اگر برج زایل بود از شهر بیرون رفته باشد و اگر ماه در برج
شرقی بود از طالع گریخته بسوی مشرق رفته باشد و در برج جنوبی بسوی
جنوب و غربی بسوی مغرب و شمالی بسوی شمال غالب که در برهان الکفایه
ایراد کرده این است مثال طالع برج قوس و خداوندش مشتری و ماه منصرف

از مشتری و متصل با آفتاب از آن سبب که ماه با ول برج است اول کار
که گریخته و از آن سبب که برج ذوجسدین است می نماید که گریخته
دو تن باشند و از آن سبب که ماه خداوند طالع و ساعتست و در وتد است
دلیل کند که گریخته در شهر اند و هنوز بیرون نرفته اند و بدان سبب که
ماه از مشتری منصرف است و با آفتاب متصل دلیل کند که زود باز آید
بطوع و بدان سبب که خداوند خانه مشتری است و ماه از وی منصرف
و مشتری مستقیم دلیل کند که خداوند گریخته خشنود شود خواستیم
تا بدانیم که کی باز آید نگاه کردیم که ماه کی منحوس می گردد که علامت باز آمدن
بود پس ذنب را در برج دوم یافتیم از برج ماه دلیل کند که بروز هشتم مثالی
دیگر هم او گوید طالع حوت و خداوند طالع مشتری اندر برج دوم بدان
سبب که ماه اندر برج زایل و خداوند طالع نیز اندر برج زایل است و اتصال
ماه بعطارد است از تسدیس دلیل کند که گریخته از شهر بیرون رفته
و بدان سبب که خداوند طالع و ماه ساقط اند از طالع دلیل کند که گریخته
بنده است و چون خداوند طالع اندر برج آتشی و عطارد که ماه بوی پیوسته
اندر برج آتشی دلیل کند که سوی مشرق رفته و بدان دلیل که برج آتشی است
در کوه بود یا در زمینی که کوه نزدیک است پس نگاه کردیم از حال صاحب بنده
از برج وسط السما آفتاب یافتیم و مقبول مشتری دلیل کند که خداوند بنده
پیوسته سلطان بود یا توانگر و ستوده و نیکو حال باشد پس نگاه کردیم بعاقبت
این کار

مثال

این کار از اتصال ماه و از برج چهارم و خداوند آن و خداوند خانه ماه یافتیم
اتصال ماه بعطارد و عطارد بزحل همی پیوندد از مقابله و زحل اندر برج رابع
و خداوند خانه ماه راجع ره نماید و چون زهره و زحل مستقیم بهم پیوندد بطوع
باز آید مثالی دیگر هم او گوید طالع گریخته سرطان یافتیم و خداوند طالع ماه
و ماه اندر برج ششم منصرف از کوکبی متصل بعطارد از مقابله و عطارد ساقط
از طالع پس دلیل کند که این بنده است و از آنکه در برج ششم است و اتصال
ماه بعطارد است و عطارد نیز مشرقیست دلیل کند که گریخته بسوی مشرق
رفته باشد و از آنکه عطارد ساقط است از طالع و خداوند برج عاقبت
است و برج چهارم نمی نگرد دلیل کند که این گریخته بدست نیاورد و باز
نیاید زیرا که خداوند خانه ماه نیز ناظر نیست و خداوند ساعت نیز در برج
سوم است و نیز مستقیم است اگر خداوند ساعت اندر وتد بودی و راجع
بودی دلیل باز آمدن بود و از آنکه اتصال ماه از مقابله است دلیل کند که زود
مرگ در آن گریخته و از آنکه عطارد نیز ماه ساقط اند به آفتاب دهد دلیل کند که
این گریخته بسوی سلطان همی رود و از آنکه از اوتاد زایل است و مریخ به
تربیع در چهارم دلیل کند که عاقبت این کار فساد بود و باز نیاید مثال که
نواب حاجی الحرمین الشریفین از مؤلف پرسید طالع گرفته شد بدین صورت
چون دلیل پرسنده آفتاب و خداوند خانه ماه و خداوند وسط السما بود دانستم
رهائی او حکم کردیم که پرسنده در غایت نژند بود چرا که صاحب وسط السما

مثال
مثال

وصاحب خانهٔ ماه هم و مریخ است و مریخ در خانهٔ خود و چون صاحب طالع
و ماه دلیل گریخته بود و زحل که صاحب طالع است در میزان در اوج خود بود
گفتیم کسی باشد بزرگ و از خاندان قدیم باشد و چون قمر در برج وسط
السماء در هبوط بود گفتیم که از خوف سایل گریخته باشد و چون خداوند ساعت
زحل بود و در برج زایل بود گفتیم این گریخته از شهر بیرون رفته باشد و چون
ماه در ربع شمالی بود گفتیم گریخته بجانب شمال رفته باشد پس بر سبیل
که باز آید یا نه نظر کردیم چون ماه مجامع صاحب خانهٔ خود و صاحب وسط
السماء بود گفتیم خود باز آید و چون صاحب برج عاقبت در دوم می شد ذنب
و منحوس است بعد از مراجعه از کیسهٔ او چیزی بیرون رود و بر سبیل آنکه
کی باز آید گفتیم چهار ماه دیگر از آنکه قمر در وتد است سه درجه و بیست
دقیقه هر درجه ماهی حساب کردیم و چون مریخ با قمر مجامع بود گفتیم در راه
بیکی از امرا ملاقات کند و چون قمر رونده بخت با آفتاب است گفتیم که دلیل
بر آن است که باتفاق آن شخص اراده کند که بخدمت پادشاه رسد و چون
کوکب نحس بود و قمر در هبوط گفتیم که میسر نشود ملاقات پادشاه و مراجعه
نماید چون اینها گفته شد فرمودند که این طالع مسئله بجهت رفعت پناه خواجه
عبد الرضا مرودشتی بود که پدر بر پدر کلانتر و بزرگ بوده اند و در مرودشت
و حاکم الارشد و جماعتی از مردم کار در خدمت نواب عالی شکوه آورده بودند
و بیلغی تو جان ازوی طلب میکردند آنحضرت مشار الیه متوجه زیارت مشهد
مقدس

مقدس شده بود و بعد از چهار ماه مراجعت نمود و آنچه از وی احکام نجومی بجهة سایل
حکم کرده شد موافق آمد والله اعلم بالصواب **باب هفتم در دلیلهای بیت هفتم**
و مافیه من المسایل در زناشوئی طالع و خداوندش و قمر و آن کوکب که قمر از وی
منصرف است دلیل سایل باشد و هفتم و خداوندش و آن کوکب که قمر بدو متصل
است دلیل آن کس است که از بهر او چیزی پرسند و آفتاب دلیل مرد است و زهره
دلیل زن اگر دلیل سایل در هفتم باشد یا بصاحب هفتم یا بدلیل مسئول عنه
متصل شده باشد تزویج واقع شود و حریصی از جانب سایل باشد و اگر دلیل
مسئول عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد این تزویج بر آید باشتیاق
و بی رنج و طلب و حریصی از جانب مسئول عنه باشد و هر دلیلی که منحوس یا غیر
مقبول بود دلیل است بر تباهی و ناراستی آنکس پس اگر شمس بد حال بود زیان
مرد بود و اگر زهره زیان زن و هر دلیلی که در وتد باشد قوی تر باشد و همچنین
صاعد و مستعلی و هر دلیلی که زایل یا ساقط یا هابط بود ضعیف بود **مسئله** اگر
دلیل سایل و دلیل مسئول عنه هر دو در یکجائی جمع شوند بنکاح تا کلام کوکب نور
این دو کوکب نقل می کند یا نور ایشان در کوکبی جمع می کند اگر بوده باشد
چنین زناشوئی بر آید و اگر چنین باشد نکاح بدان کوکب که ماه از و منصرف
شده و آن کوکب که ماه بوی متصل است اگر این دو دلیل بیکجائی جمع شوند
یا متصل باشند این زناشوئی بر آید و اگر این دو دلیل بهم متصل باشند پس
آفتاب دلیل مرد گیرد و زهره دلیل زن اگر اتصال داشته باشند این را دلیل

[خوب وزشتی زن]

واگر زهره وخراب باشد که یاد کردیم آن زن ناشوی بر نیاید واگر دلیل وا یکدیگر
اتصال باشد اما یکی راجع یا محترق بود در هبوط آن کار بر نیاید مسئله
اگر خواهی که بدانی که این زن خوبست یا زشت بنگر بصاحب برج هفتم
اگر کوکب سعد باشد یا پیوسته بود بکوکبی سعد آن زن خوب صورت
باشد واگر نحس باشد یا ناظر بود بکوکبی نحس آن زن زشت است مسئله

[خوشخوئی وبدخوئی زن]

اگر خواهی که بدانی که نیکوخوی یا بد خوست بنگر بصاحب هفتم اگر
درخانه خود باشد وسعد بود اندر خانه خویش آن نیکخوی باشد واگر صاحب
هفتم اندر برج جای وبال ونه خانه خویش ناظر اندر دوستی آن زن نیکخوی
باشد واگر در مقابله نگرد آن زن زشت خوی باشد واز تربیع میانه خوی

[زن ناشزه بازآید یا نه]

باشد مسئله اگر پرسند که این زن بخشم رفته باز آید یا نه بنگر بخداوند
طالع وآن کوکب که ماه از وی منصرف است دلیل مرد است وخداوند هفتم
وآن کوکب که ماه بوی متصل است دلیل زن است اگر این دلیلها بهم متصل
اند از تثلیث وتسدیس باز آید بخوشی واگر از تربیع ومقابله ومقارنه
بود زن باز نیاید واگر آید پایدار نماند واگر شمس در وتد باشد وفوق
الارض وزهره مغربی بود وراجع ومحترق زن بصلح باز آید وپشیمان
شود واگر شمس تحت الارض بود وزهره فوق الارض باز آمدن بدشواری
بود واگر بوقت مسئله شمس وزهره هر دو ساقط باشد بگوی تا زن طلاق
گوید که از وی خیر ومنفعت نباشد واگر زهره مستقیم بود زن بر شوی مسلط
باشد

باشد واز یکدیگر جدا گردند ومرد پشیمان شود وخود را ملامت کند واگر
زن یا زهره راجع بود زن بصلح باز گردد واگر ماه ناقص النور باشد یعنی از چهاردهم
کم شده باشد دلیل کند که زن پشیمان شود وآشتی کند واگر ماه زاید النور
بود یعنی از پیش از چهاردهم بود دلیل بود که زن پشیمان شود وباز

[کم وبیش محبت زن وشوهر]

نیاید واگر آید بدشواری مسئله اگر خواهی که بدانی که زن ناشوی که شود
بیکدیگر دوست باشند یا نه بنگر بدلیل مرد وزن اگر از تثلیث وتسدیس
بهم نگرند دلیل کند که یکدیگر را دوست دارند واگر از مقابله نگرند دشمن

[زن وشوهر مالدار شوند یا نه]

بوند واگر از تربیع نگرند میانه حال باشد در دوستی ودشمنی مسئله اگر پرسند
که این زن وشوهر مال دار شوند یا نه بنگر به دوم طالع وبه هشتم که دلیل
مال زوجین باشد اگر سعدی در این برجها باشد یا کوکبی سعد ناظر باشد
یا خداوند این برجها سعد بود یا مسعود ومستقیم دلیل کند بر توانگری

[تسلط احدهما بر دیگری]

ایشان واگر برجها که یاد کردیم نحس یا خداوندان برج نحس یا راجع باشد
دلیل بر درویشی وکم نفعی ایشان باشد مسئله اگر پرسند که کدام یک از
ایشان مسلط اند بنگر بصاحب طالع اگر در وتد باشد وصاحب هفتم اندر
زایل دلیل کند که پرسنده قویتر است واو حاکم او بود آن زن واگر صاحب هفتم

[تقدم موت احدهما بر دیگری]

در وتد باشد وصاحب طالع زایل دلیل کند که مسئول عنه قوی دست تر
و پرسنده زیر دست وی بود مسئله اگر سوال کنند که زن زودتر میرد یا
مرد بنگر اگر صاحب طالع زودتر بنحس متصل شود یا محترق گردد دلیل کند

که مرد زودتر بمیرد و اگر صاحب هفتم زودتر منحوس یا محترق کردد زن زودتر
بمیرد و اگر سعدی بدان ناظر باشد بیمار کردد و نمیرد و اگر قمر در ثامن
یا سادس منحوس بود اگر خانهٔ قمر برج مذکر بود مرد زودتر بمیرد و اگر مؤنث
بود زن زودتر بمیرد **مسئله** اگر پرسند که این زن جوان است و پاک
دامن یا نه بنگر بصاحب برج هفتم اگر در برج ثابت بود جز عقرب و بکوکب
سعد متصل بود پاک دامن بود و اگر در برج ذو جسدین بود و سعدان
نظر داشته باشند شوهری دیگر کرده بود و یا سخن گفته باشند و اگر
پرسند که از آن شوهر فرزند دارد یا نه بنگر بخانهٔ پنجم دلیل اگر کوکبی
در آن باشد گوییم بلی و الا نداشته باشد و اگر قمر در برج
زحل متصل بود بقران کسی بران زن دست دراز کرده بود **مسئله** اگر
پرسند که این زن بجز از من کسی دیگر دوست میدارد یا نه بنگر اگر صاحب
خانهٔ هفتم در وتد یا ما یلی الوتد است دلش با شوی خود بود و اگر در
زایل الوتد باشد دلش با شوی نبود **مسئله** اگر پرسند که این زن معشوق
چه نوع دارد بنگر بصاحب هفتم تا بکدام کوکب متصل است منسوب آن کوکب
بگوید باب زناشویی از برهان الکفایه مثالی بگوییم **مثال** نگاه کردیم
بیت طالع عقرب یافتیم صاحب طالع مریخ و مریخ اندر وسط السما ماه اندر
طالع و نزدیک درجه طالع دلیل طالع را ماه یافتیم و از آنکه ماه متصل
بمشتری و مشتری در هفتم است و صاحب ساعت هم مشتری گوییم ضمیر

از زن

بیاض فی اصل النسخه

غیر از من کسی را دوست میدارد یا نه

از زن خواستن است و از آنکه ماه با سهم السعاده است و صاحب طالع
و مشتری اندر وتد چنین گوییم که این تزویج برآید بسبب آنکه ماه بمشتری
پیوندد و چون از مشتری منصرف شود و بمریخ پیوندد دلیل کند بر رواج
شدن اما چون مشتری اندر هفتم راجع است گوییم اول کار به رضا ما نجا
چنانکه نومید شوند و چون مشتری مستقیم کردد این حاجت برآید پس
خواستیم که بدانیم که این زن قبل ازین شوهری داشته یا نه نگاه کردیم بصاحب
هفتم و آن زهره است اندر برج ذو جسدین گوییم که زن شوهری
کرده است و از آنکه زهره در مقابله زحل یافتیم و زحل در خانهٔ موت است
گوییم این زن را شوی مرده است پس خواستیم که بدانیم که این زن را
فرزند هست یا نه پس نگاه کردیم برج پنجم از برج زهره و آن برج اول یافتیم
و اندروی ستاره نه گوییم که او را فرزند نیست و اگر کوکبی بودی گفتیم فرزند
هست **مثالی دیگر** طالع سنبله یافتیم و خداوندش اندر نهم دلیل کند که
این مرد غریبست و از آنکه اندر برج نهم است و با زحل دلیل کند که این
مرد را در سفر زیان بوده و خداوند مال است باز نگاه کردیم از حال زن
خداوند هفتم مشتری و در خانهٔ خود دلیل کند که این زن نیکو رویست
و نیکو حال و نیکو خوی و از آنکه مشتری در وتد است دلیل کند که این زن
معروفه است و از آنکه مشتری با زهره در برج ذو جسدین است دلیل کند
که این زن بیوه است پس خواستیم که بدانیم که این تزویج برآید یا نه عطارد را
پیوسته شد

مثال

که صاحب طالع است منصرف یافتیم از زحل و منحوس بود و ماه خالی
السیر دلیل کند که این تزویج بر نیاید و از آنکه زهره در سهم طالع دلیل
زن است و زهره در خانهٔ عطارد و عطارد در خانهٔ زهره دلیل کند که سایل
و مسئول عنه هر دو خویشاوند اند از آنکه زهره در وسط السماست و عطارد
الدرجه زایل است دلیل کند که این زن متکبر و گردن کش بود و هر دو
و مرد در غربت رفته بود و در آنجا مانده و از آن سبب که مرد بغربت رفته این
تزویج بر نیاید و زن قبول نکاح وی نکند مثالی دیگر طالع ثور یافتیم
و صاحبش زهره راجع چون ضعیف بود دلیل نشد بماه نگرستیم و ماه را
قوی حال یافتیم و از آنکه خداوند ساعت در خانه خویش است پس منصرف
یافتیم از عطارد و متصل بزهره عطارد را دلیل مرد گرفتیم که از وی منصرف
شد و زهره را دلیل زن گرفتیم که ماه بوی متصل می شود و از آنکه ماه از
عطارد باز گشته چنین گوییم که این زن را یکشوهر دیگر پیش از این بوده
و از آنکه زهره راجع است گوییم این را خوی بد است و از خوی بد طلاق
خواسته خواستیم تا بدانیم که این تزویج بر آید یا نه گوییم این تزویج بر نیاید
زیرا که زهره راجع است و ذنب اندر طالع و اوتاد طالع زایل زیرا که برج
عاقبت سرطان است بتسویة البیوت و سرطان برج منقلب است
مثالی که از مؤلف استفسار کرده اند صورت طالع بدین
طریقست گفتیم که ضمیر از زن ناشوهر است که مرد غایب باشد از آنکه

صاحب

مثال

سنبله / راس ... / میزان	اسد ط / زحل ح ی	سرطان / جوزا
عقرب ... / قمر ح ...		ثور ... / زهره ه ط
قوس / جدی ...	دلو ط	حمل شمس ... / حوت ذنب / عطارد

صاحب هفتم دو
طالع است و صاحب
طالع دو نیم پس
خواستیم که بدانیم
که زن از خانه آن
بیرون است یا از دو
دو زن زهره که دلیل
زن است در ثور و در عاشر یافتیم گفتیم این دختر بزرگ است که حاکم باشد
یا بحاکم نسبتی داشته باشد و چون زحل که دلیل مسئول عنه است در
و بال و راجع و قمر که دلیل سایل است در هبوط و شمس دلیل مرد گفتیم که نیافتیم
و زهره دلیل زن چون از یکدیگر ساقط بودند گفتیم این کار بر نیاید که
سوال کردند که از وی این طالع درین نزدیکی او را شوهری خواهد
یا نه گفتیم نه از آنکه ماه از زحل منصرف و بکوکبی دیگر متصل نیست و چنان
شد و چهار سال دیگر است که آن عورت نشسته مگر حق سبحانه بختی بوی
دهد ان شاء الله مسئلة فی الحرفة طالع و صاحب طالع و کوکبی که قمر از وی
منصرف است دلیل صاحب کالا است و کوکبی که قمر بوی متصل است یا صاحب
سابع و کوکب غریب که در طالع یا در وسط السما یا در هفتم یا در چهارم باشد
دلیل دزد است و اگر این بنوع هر کوکبی که در دوم و نهم و دوازدهم باشد

فی الحرفة



دلیل دزد است مسئله اگر پرسند که دزد آشناست یا بیگانه اگر هر دو یعنی
بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند یا بصاحب طالع ناظر باشد دزد غریب است
و اگر قمر در خانه خویش بود در طالع یا ناظر بطالع یا آنکه دزد که در طالع
بود در ان خانه غریب بود لیکن در شرف خود یا در مثلثه یا در حد خود باشد
دزد از اهل بیت سایل بود پس اگر آن کوکب که در طالع است یا دلیل
دزد است آفتاب بود دلیل کند که دزد پدر باشد و اگر زهره دلیل زن
باشد و اگر مریخ دلیل شوهر و اگر زحل بود خادمان و غلام و کنیز و اگر عطارد
بود فرزندان و اگر در شرف و مثلثه و حد نباشد ان دزد خادم بود و اگر
ان کوکب که ماه از وی منصرف است و ان کوکب که ماه بوی متصل است
هر دو در یک برج باشند ان دزد نیز از اهل بیت سایل باشد و اگر شمس و قمر
بهم متصل باشند دزد نیز از اهل بیت بود و اگر دلیل دزد در طالع بود در
طالع بود یا صاحب طالع ان کوکب باشد که دلیل دزد است یا صاحب طالع
در طالع یا وتدهای دیگر بوده نظر کن بدان کوکب که در طالع است و بخانه
هفتم و بدان کوکب که ماه را اتصال بوی بود که این هر سه دلیل دزد بود
پس ان سایل خود دزد باشد مسئله اگر پرسند که دزد مرد است یا زن اگر دلیل
در برج نر بود یا مشرقی باشد یا در برج مذکر باشد دزد مرد باشد و اگر در برج
مونث باشد یا کوکب دلیل مغربی باشد یا در برج مونث باشد آن دزد
زن بود و اگر کوکبی در برج نر باشد و کوکبی در برج ماده حکم بر آن کن که قوی‌تر
باشد

باشد از این سه دلیل اما دو برج که ماده است از درجه وسط السما است
تا درجه مغرب و از درجه طالع است تا درجه وتد الارض و این دو برج را
مونث گویند و آن دو برج دیگر مذکر است مسئله اگر پرسند که دزد آزاد است
یا بنده نظر کن اگر دلیل دزد سعد بود یا در برج مقبول بود دلیل است که
دزد آزاد است و اگر منحوس بود یا کوکب نحس بود یا دلیل دزد در خانه
ششم بود از خانه خویش دزد بنده بود مسئله اگر پرسند که دزد معروف
و اصیل است یا نامعروف و بی‌اصل نظر کن اگر سعدی در طالع یا در هفتم
باشد و در ان خانه حظی داشته باشد ان دزد مشهور و معروف و اصیل
بود و اگر در طالع یا هفتم کوکب نحس بود یا آنکه در وبال و هبوط و احتراق
و حضیض بود دزد بی‌اصل و بنده زاده باشد مسئله اگر پرسند که دزد بنده
قیمتی باشد یا قیمت سهل داشته باشد نظر کن اگر در وسط السما کوکب
نحس بود یا صاحب وسط السما نحس باشد قیمت کالا سهل باشد و اگر
در وسط السما کوکب سعد باشد یا ناظر بکوکب سعد باشد ان چنین
با قیمت باشد و اگر نحسی در وسط السما بود و ماه نیز خالی السیر باشد
دزد بنده بسیار بی‌قیمت بود و اگر خداوند خانه ماه در عاشر باشد قیمتی
باشد و اگر کوکبی که در عاشر باشد یا کوکبی که خداوند خانه عاشر باشد
اتصال بهر کوکب که داشته باشد دزد بنده از جنس همان کوکب است و اگر
برج مال آتشی باشد و ماه اندر برج آتشی دلیل باشد که از آتش بیرون

اورده باشد وچون زهره پیوسته باشد بکوکبی که در خانهٔ مال است پیرایه
زنان باشد واگر خداوند ساعت در برج حمل باشد دلیل باشد که آن
پیرایه تعلق بسرودی داشته باشد **مسئله** اگر پرسند که دزد دوست است
یا دشمن پس بنگر اگر دلیل دزد یا دلیل سایل بنظر دوستی جمع کند یا آنکه
بطالع بدوستی ناظر است یا آنکه دلیل دزد در محل خود است دوست باشد
واگر دلیل دزد بنظر دشمنی بطالع یا بدلیل سایل ناظر باشد یا در خانه دشمن
باشد دشمن است واگر در حظوظ خود نباشد لیکن ناظر بطالع وصاحب
طالع باشد دلیل بود که دزد در این خانه بظاهر دوست باشد وبه باطن
دشمن **مسئله** اگر پرسند که این دزد دیگر بار آمده بهمان خانه یا نه پس نظر
کن بماه اگر بطالع ناظر باشد وصاحب طالع را نه بیند ودر برج ثابت
یا منقلب باشد هرگز این دزد بدان خانه نرفته باشد غیر این مرتبه که بدزدی
رفته است واگر نحسی بسهم السعاده نظر دارد از پیش این دیگر چیزها
دزدیده است واگر سعدی بسهم السعادة ناظر باشد این عادت نداشته
واگر با این حال که گفتیم در برج ذوجسدین باشد یکبار دیگر آمده باشد **مسئله**
اگر پرسند که دزد پیر است یا جوان بنگر بکوکبی که در طالع است وخداوند خانه
هفتم وان کوکبی که ماه بوی متصل است اگر ایشان در اول برج باشند و
شرقی باشند دزد جوان باشد واگر باخر برج ومغربی باشد دزد پیر باشد
واگر در وسط برج باشد ونه شرقی ونه مغربی دزد کهل باشد **مسئله** اگر پرسند
که دزد

دوست است یا دشمن

دزدی بار اول است یا نه

دزد پیر است یا جوان

رنگ دزد

بکوید دزد چه رنگ داشته باشد واگر ازان سه دلیل که یاد کردیم زحل باشد
اسمر رنگ باشد وگندم گون وخرد چشم وسر فرو افکنده وبسیار اندیشه
وگران کار واگر دلیل ازمشتری باشد دلیل گون باشد ونیکو چشم وباریک
ابرو ونغز اندام ونیکو روی واگر دلیل مریخ بود میگون موی وزنگار چشم
وسرخ وسفید وتیز چشم وچون راه رود بشتاب رود واگر دلیل زهره بود
سفید پوست وچشمها سخت سیاه ودراز بن دندان ومزاح کننده وبسیار
خنده باشد واگر دلیل عطارد بود مشرقی دزد کودکی باشد یا غلامی
واگر مغربی بود ومنحوس دزد کوسج بود واگر مغربی بود ومنحوس نبود دزد
تنک ریش باشد وخرد سر وسبز رنگ وزبان آور باشد واگر دلیل آفتاب
بود بنگر که آفتاب بکدام کوکب پیوسته است صورت ان کوکب برد واگر
آفتاب را بکوکبی اتصال نبود دزد سرخ موی واز رق چشم وستمکاره بود
واگر دلیل ماه بود بنگر که ماه بکدام کوکب پیوسته است دزد بدان صورت
بود واگر ماه را اتصال نبود دزد خوب روی وسفید روی وگرد روی وسفر
دوست بود وبنگر که ماه بکدام برجست دزد بصورت همان برج باشد
مسئله اگر پرسند که دزد کالا بدست کسی داده یا در دست ویست
بنگر اندر وتد طالع تا در جه وتد الارض اگر درینجا کوکبی باشد بکو بدست
کسی داده واگر کوکب نباشد کالا بدست دزد است **مسئله** اگر پرسند که
دزد کجاست اگر دلیل دزد چنانکه بارها یاد کردیم بصاحب سوم دزدم متصل

دزد کالا بدست کسی داده یا نه

مکان دزد

باشد یا بکوکبی متصل باشد که در سوم و نهم بود یا دلیل درین موضعها
باشد دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد جایی دور کرده پس اگر دلیل دزد
در برج آتشی بود یا در برج شرقی ان دزد بجانب مشرق رفته باشد و بر این
قیاس کن سایر ارباع و اگر دلیل در وتد باشد دزد جایی نرفته باشد و در شهر
باشد و اگر وتد برج ذو جسدین باشد از شهر بیرون خواهد رفت و اگر وتد
برج منقلب بود هم اندر سفر از جایی بجایی دیگر نقل میکند مسئله اگر پرسند
که دزدیده در کجا پنهان کرده اند بنگر برج رابع اگر سعدی در چهارم بود یا خانه
چهارم سعد باشد دلیل است که دزدیده در جایی لطیف و خرم پنهان کرده
باشد و پیش کسی شریف بود و اگر در رابع نحسی بود دزدیده بجایی کثیف
خسیس پنهان کرده باشد پس بنگر بدان برج که خداوند ساعت اندر وی است
و بدان برج که ماه اندر وی است و برج چهارم اگر ان برج آبی باشد دزدیده
در جایی پنهان کرده باشد که به آب نزدیک باشد و اگر برجهای آتشی
باشد در جایی پنهان کرده باشد که مکان آتش یا مکان دواب بود و اگر
برجهای خاکی باشد در زمین پنهان کرده باشد و اگر برجهای بادی بود
در صحرا پنهان کرده باشد و اگر صاحب ساعت در وسط السما بود در بلندی
پنهان کرده باشد مثل غرفه و بام و بالاخانه و اگر در برج ذو جسدین باشد
دزدیده در صندوق یا در دیوار پنهان کرده باشد و اگر خداوند ساعت در
برج سنبله باشد بجایی که جو و گندم و طعام باشد پنهان کرده باشد پس اگر
خداوند

مکان دزدیده

ساعت مریخ یا در خانه مریخ باشد دزدیده در جایی باشد که آتش کرده
باشد و اگر زحل یا بخانه زحل بود بجایی تاریک پنهان کرده باشد و اگر خداوند
ساعت مشتری باشد یا در خانه مشتری و مشتری ناظر بوی بجایی پاکیزه
پنهان کرده باشد و اگر خداوند ساعت آفتاب بود یا در خانه آفتاب بود و
ناظر بجایی باشد که پیدا بود و پنهان نکرده باشد یا در خانه سلطان بود و
اگر خداوند ساعت زهره بود یا در خانه زهره و زهره بوی ناظر بجایی پنهان
کرده باشد که زنان بود یا شرابخانه بود یا مطرب و رود و سرود بود یا زمین
نرم باشد و اگر خداوند ساعت عطارد یا در خانه عطارد بود و عطارد ناظر
دلیل است که در جایی باشد که انجا کتاب و اطفال بود و اگر ماه اندر خانه
خویش بود و خداوند ساعت اندر وتد دلیل کند که ان کالا پیش دزدیده هم
اندر خانه صاحب باشد و از خانه بدر نبرده باشد مسئله اگر پرسند که این
دزدی آشکارا شود یا نه بنگر بقمر یا صاحب طالع اگر بکوکبی که در طالع یا در
وسط السما است متصل است ان دزدی آشکارا شود و اگر قمر بنحسی از
وتد ناظر باشد ان دزد آشکارا شود و اگر هر دو نیر بدلیل دزد ناظر نباشند
پوشیده ماند مسئله اگر پرسند که دزدیده بدید آید یا نه بنگر اگر ماه بکوکبی
متصل است که ان کوکب اندر طالع باشد یا در نهم یا در دهم یا در یازدهم
ان کالا بدید آید و اگر ماه بکوکبی متصل شود که از طالع ساقط باشد
چون بطالع بپیوندد دلیل بدید آمدن کالا بود و اگر ماه بنحس متصل شود از تثلیث

دزدیده آشکار شود یا نه

دزدیده بدید آید یا نه

باشد پس دزد بآسانی بدید آید وان تربیع ومقابله بد شواری بدید

اگر ماه اندر هفتم یا بکوکبی متصل شود که هفتم برج با ماه بشاره نحس

پیوندد از مقارنه دزدیده پدید نیاید واگر ماه بسعدی پیوندد که آن

سعد اندر وسط السما باشد یا اندر یازدهم طالع یا یازدهم دزدیده

پدید آید واگر ماه بسعدی پیوندد ان سعد در دوم باشد از طالع

دزدیده پیدا شود واگر ماه بسعدی پیوندد وان سعد خداوند هشتم

باشد وخداوند طالع پیوندد در زد مال دزدیده باز آورد واگر خداوند

طالع خداوند هفتم یا هشتم پیوندد دزدیده پدید نیاید واگر آفتاب وماه

ناظر باشند بسهم السعاده دلیل پدید آمدن کند و آنکه زودتر پدید آید

پس نظر تثلیث وتسدیس بود باسانی واگر تربیع ومقابله بود بدشواری

پدید آید واگر در طالع یا دهم یا یازدهم کوکب سعد بود واندر خانه مال

نیز بود ونیز ساقط از طالع وسهم السعادة دزدیده پدید نیاید واگر

آفتاب اندر طالع باشد دزدیده پدید آید مگر طالع برج بادی باشد که

آفتاب در برج بادی ضعیفست مسئله اگر پرسند که این مال دزدیده

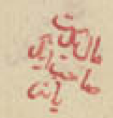
که پدید آید بدست من آید یا نه پس بنگر بدوم وصاحبش ودهم وصاحبش

وسهم السعادة وصاحبش وقمر وصاحب برج قمر وصاحب حد قمر ازین

دلایل هرکدام که قوی تر باشد دلیل مال دزدیده بود پس اگر دلیل مال

در طالع باشد یا قمر بوی متصل باشد مال باز آید واگر صاحب برج قمر

یا صاحب



یا صاحب حد قمر یا صاحب برج شمس متصل شود بشمس دلیلست بر یافتن

مال خاصه که اتصال از وتد بود یا مایلی الوتد اگر دلیل مال از صاحب طالع یا از

طالع ساقط باشد یا بقمر ناظر نباشد یا در سابع بود یا بصاحب سابع متصل بود

مال بدست دزد بماند واگر قمر بکوکبی که در طالع بود یا بصاحب طالع یا بصاحب

وسط السما یا بکوکبی که در وسط السما بود متصل شود آن مال باز آید اتصال

صاحب دوم بکوکبی که در دوم باشد مال باز یابد واگر صاحب هشتم یا صاحب

دوم بصاحب هفتم متصل شود مال برود وباز نیاید مسئله اگر پرسند که این

دزدی بچه نوع کرده اند بنگر بخداوند دوم ودهم وقمر وخداوند خانه اینها

اگر شهادت زحل بیشتر بود این دزدی بحیلت کرده اند چون در گشادن

وپنهان شدن وسبب دزدی واگر شهادت مریخ را بود بمکابره وغضب واگر

شهادت مشتری را بود قصد نکرده باشد درابند ویر سبیل سهو بود واگر زهره

بود همچنین لیکن بطریق بازی وبیحشمتی واگر آفتاب بود بقصد برداشته

باشد ودزد خداوند نسب بود واگر عطارد بود از جهت فریب وتخییل وجادوی

برداشته باشد مسئله اگر پرسند که دزد بگیرند وبر دزد ظفر یابند یا نه بنگر

بخداوند طالع وخداوند هفتم اگر بیکدیگر اتصال دارند ظفر یابند بر دزد

همچنین اگر خداوند طالع بستاره بپیوندد در وسط السما خداوند سابع چون

تحت الشعاع بود وخداوند طالع یا قوی باشد وی را بگیرند دزد را بگیرند قطعا

مثال

یابند مثال البرهان الکفایة طالع یافتیم اسد بود نگاه کردیم عطارد
یافتیم در طالع غریب وخداوند طالع نیز در طالع بدان سبب که عطارد
در طالع است دلیل کند که دزد غلامی بود بیمارناک وکوچ وازبهر آنکه
عطارد پیوسته است بزحل دلیل کند که زنک او واسم باشد وازانکه
باخداوند طالع اندر طالع باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت است
وازانکه مشتری اندر وسط السماست دلیل کند که چیزی قیمتی چند دزدیده
باشد پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است که دزدیده اند مشتری را دلیل
مال کم شده یافتیم با افتاب زیرا که خداوند خانه ماه واندر وسط السماست
ومشتری را پیوسته یافتیم به افتاب وافتاب در برج آتشی است دلیل کند
که کالائی کم شده دینار بود زیرا که مشتری دلیل مال وافتاب دلیل زرد
ازانکه مشتری در وسط السما بود دلیل کند که دینار بسیار بود وبعدد
هزار ودویست دینار وازانکه ماه بمشتری متصل است وزحل اندر یازدهم
دلالت کند که دزدیده بدید آید وبدان سبب که سعد در وسط السماست
دلیل کند که دزدیده بدید آید وازان سبب که زهره اندر دوم است دلیل
کند که دزد این دینار را بعادد داده است زیرا که زهره اندر خانه عطارد است
پس خواستیم تا بدانیم که دزدیده در کجا پنهان کرده اند نگاه کردیم بخداوند
ساعت وبرج مال در برج چهارم زهره را اندر خانه مال یافتیم نورش بما داده

وماه

وماه که خداوند ساعت است در برج آبی وبرج چهارم نیز برج آبی وماه
ساقط از طالع دلیل کند که در زیر زمین پنهان کرده باشند در جائی که
آب نزدیک باشد وازان سبب که ماه بزحل همی پیوندد دلیل کند که در
خانهٔ تاریک است وازانکه خداوند خانه ماه اندر وسط السماست دلیل
کند که این دزدیده زود بدید آید واگر خداوند خانه ماه بزیر زمین بود
وماه را اتصال بکوکبی بود که بزیر زمین بودی گفتمی که مال بدست نیاید
مگر بسالها وازان سبب که زهره اندر هبوط است چنین گوییم که این زن
که مال برده است بدزده است مثالی دیگر پس نگاه کردیم اندرین طالع هیچ
کوکبی نیافتیم که اندر طالع باشد که دلیل دزدی بود وکواکب را با ماه ساقط
یافتیم از طالع واگر ماه ساقط نبودی دلیل دزد ان کوکب بودی که ماه بوی
پیوسته پس خداوند هفتم دلیل دزد یافتیم که آن زهره است وازانکه
سهم السعاده اندر هفتم است وزهره منصرف از کوکبی که اندر خانه مال
است وزهره ساقط است زیر شعاع افتاب دلیل کند که این کالا ندزدیده اند
وخود افتاده پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است که کم شده پس ازان
سبب که برج مال آتشی است وماه اندر برج آتشی دلیل کند که این دزدیده
چیزی باشد که از آتش بیرون آمده باشد وازان سبب که زهره پیوسته است
بکوکبی که اندر خانه مال است دلیل کند که پیرایهٔ زنان است وازانکه خداوند
ساعت در برج حمل است وحمل تعلق بسر وروی دارد دلیل کند که پیرایه

باشد که تعلق بوی و سرخ اشته باشد و با حلقهٔ گوش باشد و از آنکه
خداوند خانهٔ مال با خداوند وسط السماست که ایشان دلیل مال اند و
ساقط است از طالع دلیل کند که کم شده و قیمت بسیار نداشته باشد و
مزد وی بیست درم بود و از آنکه خداوند خانهٔ مال خداوند [illegible] بیست و بزحل
متصل می شود دلیل کند که اندر خانهٔ تاریک پنهان کرده باشند و از آن سبب
که نیّرین اندر طالع ساقط اند و سهم السعاده اندر هفتم است و ماه بگردی
پیوند کما ندو سهم السعادة است دلیل کند که دزدیده بدید نیاید دیگر

مثال

هم او گوید طالع جوزا و خداوند طالع اندر طالع و آفتاب و زحل با وی گفتیم
که کوکب غریب اندر وی دلیل دزد بود بدان سبب که زحل نیز پیوسته بدرجه
طالع پس دلیل دزد زحل باشد و از آنکه زحل مغربی است دلیل کند که
دزد مرد پیر است و از آنکه دلیل دزد برج دو جسدین است دلیل کند که این
دزدی دو شخص کرده باشند و دزدی دیگر که با وی است جوان باشد و میگون
موی و ازرق چشم و تن آور و این دزد که پیر است بزرگ باشد و هر دو
پیوسته سلطان باشند پس نگاه کردیم که این کالای دزدیده چه چیز است
خداوند خانهٔ ماه اندر چهارم یافتیم و ماه اندر حد مشتری و اندر خانهٔ مریخ
و مشتری اندر برج خاکی دلیل کند که این دزدیده از گوهر باشد و از آنکه زحل
بشعاع آفتاب اندر است دلیل کند که این دزدیده لباس باشد و از آن سبب
که خداوند مال و خداوند وسط السما هر دو ساقط اند دلیل کند که این خاصیت

داشته



داشته باشد و از آن سبب که خداوند خانهٔ ماه مشتری است دلیل کند که
جامه مرتفع و نیکو بود و از آن سبب که سهم السعادة ساقط است دلیل کند
که این جامه از جفت افتاده باشد باز نگاه کردیم که جامه را دزد کجا پنهان
کرده اند و دانستن این از خداوند ساعت است که اندر برج بادی است دلیل کند
که بجائی بلند باشد چون بام و حجره و از آن سبب که خداوند ساعت اندر طالع
است دلیل کند که این کالا از خانه که برده اند بیرون نبرده اند و از آن
سبب که مریخ اندر چهارم است دلیل کند که نهاده است آتش دان و مطبخ
بود و از آنکه ماه با مریخ اندر وبال است و عطارد بنیر مریخ پیوند دلیل کند
که جامه باز بخداوندش رسد و از آنکه مریخ نظیر ماه دهد و مریخ نیز
زمینی است دلیل کند که کس آگاه نشود و این حال از خلق پوشیده ماند والله

مثال

اعلم مثالی که ان مولف بر سید این است چون دیر مثلثه اول زحل در
دوازدهم در خانهٔ غریب بود

اورا دلیل کرفتیم پس
نظر کردیم بخداوند
سهم السعاده مریخ
و وی در هفتم
در خانهٔ خود در وبال
گفتیم که ضمیر از
وی است گفتیم

عقرب
میزان
زحل
سنبله
اسد
قوس
جدی
سرطان
دلو
ذنب
حوت
حمل
مریخ
جوزا
ثور
زهره

كه سوال از دزد است پس خواستيم كه دليل صاحب كالا بدانيم صاحب
طالع زهره بود و در ثور گفتيم كه صاحب كالا زني نيست بزرگ وچون برجيه
مقابله داد مشتري گفتيم شوهر اين زن وزير حاكم است يا تاجريست
بزرگ واز آنكه قمر از عطارد منصرفست گفتيم كه پسري دارد اين زن كوچك
ساده وپيوسته است بسلطان از آنكه با آفتاب در يك برج اند پس خواستيم
تا بدانيم كه اين دزد آشناست يا بيگانه چون هر دو نير بطالع ناظراست بتربيت
گفتيم كه اين دزد غريب است پس خواستيم تا بدانيم كه اين دزد مرد است
يا زن نظر كرديم بان كوكب كه در طالع باشد كه دليل دزد است كوكبي در طالع
نيافتيم پس صاحب هفتم كه دليل دزد است در هفتم بود وكوكب مذكر در برج
مذكر گفتيم دزد مرد است واز آنكه صاحب هفتم در هفتم است گفتيم دزد
از ماست واز آنكه صاحب هفتم در خانه خود است و در مقابله طالع گفتيم
دزد دشمن است واز آنكه ماه در برج ثابت نيست گوييم هرگز اين دزد بان
خانه نرفته باشد پس خواستيم تا بدانيم كه اين دزد پير است يا جوان چون
خداوند خانه هفتم در ثلث وسط برج حمل بود گوييم پاي بسن نهاده وابتداء
كهولتست وخواستيم تا بدانيم كه دزد چه رنگ دارد چون دليل دزد مريخست
دليل كند كه مردي سرخ رنگ وسفيد وميگون موي وازرق چشم و چون راه
رود بشتاب رود پس خواستيم تا بدانيم كه دزد كالا بدست كسي داده يا در دست
خودش است از درجه طالع تا وتد الارض نگاه كرديم گوييم كه دزد اين مال بدست
كسي

كسي داده و در دست خودش نيست واز آنكه دليل دزد بر جهت ناظراست
بصاحب بيتم گفتيم اين مال از شهر بيرون برده و چون در وتد است نزديك آن
شهر است پس خواستيم تا بدانيم كه اين دزد يك در كجاست وخداوند ساعت
كه عطارد است يافتيم در جوزا كه برج بادي گفتيم كه در فضائي است بلند مثل
پشت بام وبالاخانه كه مكتب خانه اطفال باشد پس خواستيم تا بدانيم كه دزد
بدليل آيد يا نه چون ماه بمريخ متصل مي شود از تثليث گفتيم كه دزد بدليل آشكار
شود به آساني پس خواستيم تا بدانيم كه كالا چيست چون خداوند خانه ماه
اند برج بادي وماه در برج آتشي دليل است كه دزد يك از دو قسم باشد و چون
ماه بمشتري متصل است گفتيم كه لباس باشد وچون راجع است گفتيم آن شي
افتاده وبعد از آن كه پيدا شد چنين بود **مسئله در ظفر بر خصم** طالع وخداوند

ظفر بر خصم

وان كوكب كه قمر از وي منصرف بود دليل پرسنده و هفتم وخداوندش
وان كوكبي كه قمر بوي متصل شود دليل خصم وعاشر وخداوندش وكوكبي
كه در وسط السما بود دليل قاضي وحاكم بود و برج دهم از خانه كه ماه در وي است
نيز دليل قاضي است وبرج چهارم وخداوند خانه ماه دليل عاقبت **مسئله**
ديگر اگر پرسند كه بر خصم ظفر يابيم يا نه بنگر اگر صاحب طالع در هفتم يا هشتم
باشد سايل مقهور خصم شود اگر سهم السعادة در طالع بود يا در مايل وناظر بطالع
دليل است بر ظفر يافتن مسئول عنه بر سايل واگر صاحب هفتم يا هشتم در
طالع بود خصم مقهور سايل گردد ونحوس بودن صاحب هفتم وصاحب هشتم

ونبودن یکی از ایشان در طالع دلیل است که خصم مقهور سایل گردد پس اگر
خداوند طالع در وتدی بود غیر غارب ودر دان وتد مقبول و اندر برج ثابت
باشد بر سایل قوی بود و بر خصم ظفر یابد و اگر خداوند غارب در وتدی بود
غیر طالع ودر دان وتد مقبول بود خصم بر سایل ظفر یابد و هر کدام از این دو دلیل
که علوی تر باشد قوی تر باشد و از این دو دلیل هر کدام که راجع یا محترق
یا تحت الشعاع یا ساقط یا در هبوط باشد وی ضعیف حالتی بود مسئله اگر
پرسند که این عداوت اگر پیش حاکم بریم کدام جانب گیرد پس نظر کن بخداوند
وسط السما که اتصال بکدام دلیل دارد از مودت حاجت او کند و هر کدام دلیل
که بنظر عداوت نگرد با آن جور کند و هر کدام دلیل که بیشتر کواکب از مودت
بوی ناظر باشند یاری گران دلیل بیشتر باشد و اگر اندر وسط السماء
کوکب نحس بود بنگر تا کدام دلیل از آن نحس منحوس است دلیل باشد که حاکم
جور کند بدان کس و اگر سعد باشد و نظر به دلیلی داشته باشد قاضی عدل
به آنکس کند و اگر آن سعد راجع باشد دلیل دروغ زنی و جور کردن قاضی
بود مسئله وخداوند برج دوم یاری گران بر سایل باشد و خداوند هشتم دلیل
یاری گران خصم باشد بنگر بدان دو دلیل هر کدام که در وتد مستقیم السیر باشد
و اندر حظ خویش بود یاری گران آنکس قوی تر و بیشتر باشد و هر کدام دلیل که مغربی
یا ساقط یا غریب یاری گران وی ضعیف بود مسئله اگر پرسند که میان سایل
و مسئول عنه خصومت قایم باشد یا صلح شود بنگر اگر میان دو دلیل یعنی خداوند

طالع

الحاکم الی آنها یمیل

معاونان خصمان

خصم امتداد پذیرد یا نه

طالع
وخداوند خانه هفتم نظر مودت بود و قبول صلح افتد و اگر دو دلیل خصم و
سایل هر دو مشرقی باشند میان ایشان صلح افتد و اگر هر دو در تحت الشعاع
باشند یا در خانه چهارم خصومت میان ایشان زایل نشود و اگر دو دلیل قران
کنند صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد و اگر میان دو دلیل از تثلیث و تسدیس
باشد میان ایشان صلح افتد و اگر سهم القتال در خانه مریخ و زحل باشد
جنگ قایم گردد و اگر اتصال دو دلیل از مقابله و تربیع بود میان ایشان جنگ
باشد و اگر خداوند طالع تحت الارض بود با خداوند هفتم بر بنده ظفر خصم را
بود و اگر بر عکس باشد ظفر سایل باشد و اگر خداوند طالع راجع یا محترق
یا در هبوط و وبال یا اندر برج منقلب یا مغربی یا غریب بود یا مقبول بود
ظفر خصم را بود و اگر خداوند هفتم چنین باشد ظفر سایل را بود مثالی که از موقف
پرسیدند دلیل سایل جدی صاحب طالع

مثال

میزان / عقرب / سهم السعادة / الطالع	٤ مشتری / سنبله / راس الذنب	٤ اسد / زحل / سرطان
قوس [illegible]		جوزا [illegible]
جدی [illegible] / دلو / قمر / مریخ	شمس / ذنب / حوت / عطارد	ثور / حمل زهره

راجع بود ودر
هفتم در وبال
و قمر که صاحب
مثلثه او است
نیز در وبال
در هفتم [illegible]
که قمر از وی

منصرفست در هفتم پس مریخ که صاحب حمل است و بیت شرف است او

دلیل سایل گفتیم و دلیل مسئول عنه چون صاحب هفتم در طالع بود و وبال
است و خلل و تدبیر قمر که زحل است در وبال و از طالع ساقط و زهره
که قمر بوی متصل است دلیل ضد گفتیم او نیز در خانه هشتم و از طالع
ساقط پس گفتیم که چون در ضعف هر دو مساوی اند الا مریخ که در شرف
است و صاحب طالع اصل سایل است از این واسطه گفتیم که قوت سایل را
بود و چون صاحب هشتم صاحب طالع اصل سایل است دلیلست که سایل خود
حمایت کننده و یاری گر ضد باشد و چون صاحب دوم در هشتم است دلیل
است که دارایی گران ضد حمایت سایل کنند و چون زهره و مریخ بر حیه
تربیع است دلیلست که خصومت بر طرف نشود **مثالی دیگر سوال از حرف**
عرض نیل تا بجه طالع بدین طریق است که در صفحه که کرده آید کشیده شود
دلیل سایل چون طالع بیت قمر است و وی از طالع ساقط صلاحیت دلیل
ندارد و چون شرف مشتری بود اگرچه مشتری ناظر بود بطالع اما راجع بود
ضعیف بود او نیز دلیل نگرفتیم پس نظر کردیم بزهره و صاحب حد است او را
سه شهادت و رب مثلثه اولی است دو شهادت و صاحب ساعت است
یک شهادت مجموع شش شهادت باشد و چون در شرف خود یا در خانه خود
باشد شهادت وی مضاعف میشود که دوازده شهادت داشته باشد پس
زهره دلیل سایل باشد و مریخ که صاحب طالع اصل است و رب مثلثه دوم
دو شهادت دارد و قمر از وی منصرف شریک وی دلیل مسئول عنه بیت هفتم

که زحل

که زحل است اگرچه بر جیت ناظر است بطالع اما راجع است و دلیل نگرفتیم و
چون مریخ صاحب شرف است چهار شهادت دارد و صاحب وجه است یک
شهادت دارد و صاحب مثلثه سوم است یک شهادت دارد که مجموع شش
شهادت باشد و زهره رب مثلثه اولی است دو شهادت و رب ساعت است
یک شهادت دارد و چون زهره در شرف خود است مضاعف شد شش
شهادت که مجموع دوازده شهادت باشد پس دلیل مسئول عنه نیز زهره
و مریخ باشد پس گفتیم که چون قوت شهادت سایل بیشتر است قوت سایل را
باشد و چون دلیلین مجامع است با آنکه دلیل هر دو یکیست گفته شد که
این کار بصلح انجامد و دیگر باهم تراع نکنند والله تعالی اعلم

مسئله اگر پرسند
که بجنگ روم یا نه
پس بنگر بجدا نه
طالع و طالع آن
کوکب که مریخ
از وی منصرف است
و قمر را بین

اسد / راس / سنبله / زحل	سرطان	جوزا / عطارد / ثور / شمس
میزان		حمل
عقرب / مشتری	جدی	حوت / زهره / دلو / سهم السعادة / ...

دلیل است اگر آن کوکب قوی حال باشد بجنگ رود و اگر کوکبی که مریخ با قمر
بوی متصل میشود قوی تر باشد بجنگ نباید رفتن والله اعلم **مسئله** در غالب

ومطلوب نزول دو بتوس حساب کن اسم متنازعین واز هر کدام نه نه طرح
کن تا نه بماند یا کمتر پس نگاه کن آنچه از هر دو اسم باقی ماند فرد است اگر
اقل عدد است غالب است واگر اکثر عدد است مغلوب میشود واگر هر دو
عدد که از اسم متنازعین باقی ماند زوج باشد اگر اقل عدد است غالب
باشد واگر اکثر عدد است پس مغلوب میشود واگر باقی اسم یکی فرد باشد ویکی
اسم یکی زوج پس آنکه اکثر عدد است غالب باشد وآنکه اقل عدد است مغلوب
واگر باقی متساوی باشد پس نظر کن که طالب یا مطلوب کدام است وکدام باشد و مطلوب و منع
عدد ایشان فالغالب المغلوب من حساب الرسالة قل الغالب الفرد من طالب مطلوب
اذا الزوج والفرد استویا فاقلها والکثرها عند التخالف غالب
ویغلب مطلوب اذا الزوج استوی وعند استواء الفرد یغلب طالب
ترجمه کلام آنحضرت این ابیات است بیت در فرد و زوج نصرت اقل اکثر
در مختلف ست در ظفر ان اکثر است در استواء زوج چو مطلوب سرور است
در استواء فرد چه طالب مظفر است کذلک که چون نام طالب ومطلوب
جمل جمل بحساب جمل در آوری و نه نه طرح کنی باقی بماند یا کمتر پس بقیه
نام یکی را در طول و یکی را در عرض طلب کن در ملتقای هر دو معلوم شود

اگر سرخ باشد	٢٩	٤	٤	٥	٣	٦	١	ـ	٣
غالب واگر رقم	٤	٥	٤	٤	١	ـ	٣	٢٩	٤
سیاه باشد مطلوب	٤	٧	١	ـ	٣	٢٩	٤	٣	٥
بلا جدل است	١	ـ	٥	٢٩	٤	٤	٥	٣	٧
شاهد	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا

وشاهد است بر صحت حدیث علی قول ابطلیموس بن اغطس یونانی که بجهت سرور
یعنی بضحک مادران وضع عوده واز اصغر الجنبه نام کرده و طرف علمش اکثر
نام طالب و مطلوب جمل جمل بحساب جمل بیرون آورده نه نه طرح کن تا نه بماند
یا کمتر بقیه نام یکی را بشمار است در طول و بقیه نام دیگری را که کمتر است در
عرض طالب کند در ملتقای هر دو معلوم در سطح دو شخص
شود و جدول اینست مسئلة فی احوال الحرب آگر
سلطان پرسد که حرب من با دشمن چگونه
باشد و ظفر کرا باشد این است
مسئله واجبات بگو که
مسئله حسنیت
طالع

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
	ا								
ا	ضحک دائم	ب							
ب	محبت ومخصوصت	محبت تفرقه	ج						
ج	محبت دائمه	محبت دائمه	جدال بتفرقه	د					
د	محبت دائمه	جدال بخصومت	محبت دائمه	محبت دائمه	ه				
ه	محبت دائمه	جدال بخصومت	محبت بلا فرقه	جدال بتفرقه	محبت دائمه	و			
و	محبت دائمه	جدال بخصومت	جدال بخصومت	محبت بلا فرقه	محبت بالطافه	جدال بخصومت	ز		
ز	جدال بتفرقه	جدال بتفرقه	محبت دائمه	جدال بتفرقه	خصومت دائمه	جدال بتفرقه	جدال بخصومت	ح	
ح	بتفرقه محبت بفرح	الفت قرین	محبت بالطافه	محبت بفرح	محبت دائمه	محبت دائمه	جدال بخصومت	جدال بخصومت	ط
ط	محبت بفرح	محبت سم	محبت سم	جدال بخصومت	محبت بلا فرقه	محبت بالطافه	جدال بتفرقه	خصومت دائمه	جدال بخصومت

وهذا بدل طالع وان کوکب که ماه از وی منصرف شد دلیل پرسنده است وان کوکب
که ماه بوی متصل است وهفتم وهذا وبدل هفتم دلیل خصم بنگر بدین دو
دلیل تا کدام قوی تر است از این دو دلیل ظفر او را باشد وان دلیل که ضعیف

ترا است شکسته کرده دیگر طالع دلیل آغاز کننده حرب و سایل هر دو و هفتم
دلیل است بر دشمن و مکر و حیلت پس اگر دو دلیلین ناظر باشند بیکدیگر
از نظر تثلیث و تسدیس و طالع نه ناظر باشد حرب قایم نشود و اگر نظر تربیع
بود زود سپری نشود و اگر شمس تربیع صاحب مسئله بود یا به تربیع قمر سپری
شدن حرب بتربیعات بود و اگر مقابله بود سپری شدن به تثلیثات بود
و حکم کن از مشتری و قمر چنانکه از شمس و قمر گفتیم و همچنین از سهم الغیب و مریخ
پس اگر مریخ منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار بود مثال
برهان الکفایه طالع برج جوزا و صاحب طالع اندر برج زایل و ماه اندر برج مایل
با انصراف و اتصال ماه نگاه کردیم اتصال او مر او دلیل دشمن گرفتیم و انصراف
ماه را دلیل خداوند مسئله و از آنکه زحل اندر مایل الوتد است و مقبول بود ماه
اندر برج بسیار فرزند او دلیل کند که خداوند مسئله را بسیار قوت باشد و لشکر
بسیار بود از آنکه زحل را سه شهادت است یکی اندر برج مایل و دوم آنکه خداوند
ساعت است و سیوم آنکه ماه بوی متصل است و عطارد را یک شهادت یافتیم
که خداوند طالع است و از آنکه زهره اندر وتد یافتیم در برج شرف و ماه را
اتصال بزهره و زهره دلیل دشمن باشد و زهره در برج ذو جسدین است
دلیل کند که قوت و نیرو و دلاوری مر دشمن بود اندر حرب و از آنکه زهره
با مریخ بود دلیل کند بر هیبت و فزع دشمن و از آن رها کند که زهره و مریخ اندر
برج ذو جسدین است دلیل کند که میان ایشان دو بار جنگ افتد و از آنکه
زهره

زهره به تثلیث زحل است دلیل کند که دشمن از اول صلح جوید و از آن سبب که زهره
راجع است خداوند مسئله صلح نخواهد زیرا که کوکب راجع دلیل کند بر تدبیرهای
خطا و از آن سبب که زهره مقبول است از اول قوت خداوند مسئله را بود و از آنکه
زحل راجع است باز بودی هزیمت افتد پس نگاه کردیم عاقبت کار ایشان از خداوند
خانه چهارم که آفتاب است از آن سبب که اوتاد از بیوت زایل نه زحل بیند و نه زهره
و لیکن آفتاب بمشتری ناظر و مشتری خداوند خانه عطارد و خداوند خانه زهره دایمی
بیند و خداوند خانه زحل دایمی بیند ظفر مر دشمن را باشد و ملک بدست دشمن
افتد مثالی دیگر هم او گوید طالعی دیگر حمل و خداوند او مریخ و مریخ در شرف خود وسط
استاد دلیل کند که خداوند مسئله را قوت باشد و دلیل دشمن زهره یافتیم اندر زایل
و او سفلی است پس دلیل کند که دشمن ضعیف باشد و باز نگاه کردیم با انصراف ماه و
اتصال وی پس ماه را منصرف یافتیم از زحل و متصل یافتیم بزهره پس دلیل کند که زحل
یاری کرد خداوند مسئله باشد و آنکه خداوند خانه مریخ است و مشتری که یاری کرد زهره
زیرا که خداوند خانه زهره است از آنکه زحل اندر مایل الوتد است و در برج ثابت و مقبول
مریخ و مشتری ساقط است اندر وتد دلیل کند که یاری کران خداوند مسئله قوی تر
باشد پس نگاه کردیم بعاقبت این کار برج عاقبت را سرطان و خداوندش ماه ناظر نیست
برج عاقبت شهادت او را رها کردیم نظر کردیم بخداوند خانه مریخ و خداوند خانه زهره
تا کدام زودتر منحوس گردد مشتری را یافتیم که از پس بیگاه منحوس و محترق همی شود و زحل
قوی حال و زهره را یافتیم از پس بیست روز قران همی کند با مریخ و مریخ قوی حال است

دلیل کند که عاقبت ظفر خداوند مسئله بود و چون مشتری محترق گردد و زهره

بتربیع زحل آید اندران وقت دشمن هلاک گردد و کان بناه سؤال کرد که آیا

سلطانی شوند که سلطان بر عرب رفتکه مسخر سازد و بحرب محمد بن حسین

کلام غالب آید ارتفاع گرفته شد و زایجه طالع بدین طریق صورت یافت چون

طالع در وتد بود و راجع بود و در برج منقلب بود گذاشتیم پس کردیم بماه منصرف

بود از مریخ و متصل بود باقتاب و در برج عاشر بود به تسویه و در برج بیاد فرزند دلیل

است که خداوند مسئله را قوت بسیار بود از لشکر بسیار و چون انصراف ماه دلیل ...

مسئله است و مریخ در عاشر بوجبت دلیل قوت است و چون عطارد صاحب هفتم

حمل ٧ لد / ثور يح ٥ / ذنب ٥ ٤	شمس ٥ يح / حوت ٥ ٤٠ / زهره ٥ ٧ / عطارد	دلو / قمر ٥ ٤ / جدي طـ
جوزا ٧ ا		قوس ٧ ا / مريخ ٢ نـ
مشتري بط ٥ / سرطان طه / اسد ١٧ / زحل ابد	سنبله ٥٤	راس ٥ ٤ / عقرب ٢٢ / ميزان ١٧ ه

در خانهٔ طالع در وبال
و در هبوط است
یقین که خصم بدست
نواب سلطانی گرفتار
شود و چون میان
عطارد و مشتری در
روز دوشنبه بیست

وششم اتصال می شود از نظر تسدیس که گفتیم در روز مذکور میانه ایشان صفوف

راست شود و چون لشکر منصوره بیند خوف برایشان غلبه کند چه صاحب هفتم

ناظر است بمریخ و بصلح در آیند واز انکه زهره که کوکب عرب است محترق در شرف خود

دلیل

دلیل است که او را بکیرند بعزت و چون قمر متصل است بافتاب گفتیم این

کار بزودی صورت گیرد و چون قمر متصل است و زهره در وتد محترق دلیل آن

که بند کان سلطانی بعضی کارها بسازند و بعضی کارها بمانند و چون دلیل طالب

و دلیل مطلوب با مریخ نیست جنگ واقع نشود و چون میانه عطارد و مشتری

برجیه ناظر است از نظر تسدیس بدین جنگ سیری شود و دیگر چیزها گفته شد

که نوشتن طولی دارد تعجیل از آمدن نواب سلطانی انچه نوشته بودیم بفعل

آمد بود و محمد بن حسین سلطان عربستان را گرفته بخدمت نواب مستطاب

آوردند و خلعت ملوکانه عنایت الیه داده حکومت عربستان باز بوی شفقت فرمودند

و او را روانه کردند و چون مؤلف هم از رعیت نجوم درست گفته بود بخلعت خاص

مؤلف مفتخر کردانیدند و در عزت و حرمت افزودند مسئله فی الشرکة چون کسی

پرسد که شرکت با ابنای کنم یا نه طالع دلیل پرسنده و صاحب طالع و قمر

و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد و برج هفتم و صاحب وی و کوکبی که

قمر بوی متصل باشد دلیل انباز و برج وسط السماء دلیل مال و تجارت و سود

و زیان و ماجرا که میان ایشان بود و برج چهارم و صاحبش دلیل عاقبت کار

انبازی پس اگر طالع برج منقلب باشد و ماه اندر برج منقلب بود آن انبازی

پایدار نبود پس اگر خداوند طالع بطالع یا خداوند ماه بماه ناظر باشد از نظر

دوستی جدا شدن ایشان با خشنودی بود و جنگ و داوری نباشد و اگر

ناظر نباشد جدا شدن ایشان بجنگ و داوری باشد و اگر خداوند طالع بطالع

فی الشرکة

یا خداوند خانه ماه بماه ا ز تربیع یا مقابله نکرد از تهمت و داوری از هم جدا شوند
واگر برج یا برج طالع ذو جسدین باشد در انبازی ایشان سوء بسیار بنا شد
مگر آنکه ماه منحوس باشد یا اندر وسط السما کوکب نحس باشد دلیل کند
که زیان باشد واگر ماه اندر برج ثابت باشد وخداوند خانه ماه بما ناظر باشد
آنگاه دلیل پایداری ایشان باشد وبا امانت بود واگر اندر طالع نحس بود
یا خداوند طالع راجع خیانت وبدخویی از هر سه پدید آید واگر اندر هفتم
نحس باشد ویا خداوند هفتم راجع باشد جنگ وناسازگاری وخیانت از
انباز باشد واگر اندر وسط السما سعد باشد دلیل کند که ایشان سود کنند
واگر در برج السما منقلب باشد واندروی سعدی باشد یا ناظر باشد ایشان
به بود ولیکن پایداری نبود واگر آن سعد مشتری وصاعد سود بسیار بود و
جاه ومرتبه بزرگ بود بنزد خلق واگر آن سعد مشرقی باشد ولیکن هابط بود
مسعود نبود ولیکن نزد مردمان باجاه وحرمت بود واز حال ایشان کس را خبر
نبود وکسی را فایده نبود واگر اندر وسط السما کوکبی نبود بنگر بخداوند وسط
السما اگر بوسط السما ناظر بود ومسعود دلیل کند که انبازی سود بسیار کنند
واگر خداوند وسط السما ناظر نباشد اندر انبازی مال نبود پس نظر کن بماه
دلیل سایل ان کوکبی بود که ماه ازوی منصرفست ودلیل انباز ان کوکبی که ماه
بوی متصل است ودلیل سود وزیان ماه وخداوند خانه یا دلیل عاقبت ایشان
پس اگر ماه اندر خانه افتاب بود یا اندر یا اندر مایل الوتد یا زایل النور والحسنا
دلیل

دلیل کند که سود ایشان از انبازی بود واگر ماه منصرف بود از کوکبی ومتصل
بود به کوکبی وخداوند طالع خداوند هفتم را به بیند آن انبازی تمام بود واگر
ماه زایل النور بود یعنی از یا بجای اول باشد وزایل در حساب آن بود که در
تقویم اندر جدول قمر دعل پل ثالث نویسند که زاید وبر تقویم قمر بیفکند مایل
افزایند تا تقویم قمر بیفکند مثل حاصل آید چون دلیل هر دو انباز شناختی بنگر
بدلیل هر کدام که نحس بود خیانت کننده بود وانکه دلیلش سعد بود برامانت
وانکه دلیلش ساقط بود یا در هبوط ان انباز خاین باشد وان انباز که دلیلش
اندر وتد بود یا اندر شرف ان بزرگوارتر بود وان انباز که دلیلش مشرقی بود
چالاکتر بود وانکه دلیلش مغربی بود سست تر باشد ودرین باب طالع کشیده
شد وزایچه بدین صورت چون شمس صاحب طالع است وساقط بود گذاشتیم
پس نظر کردیم به
قمر وخداوند خانه
او چون ناظرات
به تثلیث ایت
شرکت فی المجلة سوی
داشته باشد و
چون ذنب در

زحل [illegible] / سنبله / میزان	راس ط مح / اسد ند	شمس [illegible] / سرطان / جوزا / عطارد ط
مشتری [illegible] / عقرب		زهره [illegible] / ثور
قوس / جدی / قمر [illegible] / جدی	دلو ند	حمل / طالع [illegible] / حوت

هفتم است دلیل است که حاجیانت وناراستی در مال شریک از شریک

باشد وابنا از سایل بالخوف کنند وچون قمر در برج منقلب است دلیل آنست
که ان انبازی پایدار نماند وچون زهره در وسط السماست وصاحب وسط
السماست وستاره سعد است دلیل است که سود بسیار ازین شرکت بهم
رسد وچون ماه زایل النور است دراین انبازی سود باشد پس نظر کردیم ماه
از زحل منصرف است وبه آفتاب متصل از مقابله دلیل است که جنگ ونزاع درین
شرکت باشد ودیگر چیزها درین شرکت گفتیم و همه بفضل الله والله اعلم
مسئله فی الصید اگر صاحب هفتم بصاحب طالع متصل باشد صید بآسانی
یابد واگر اتصال نبود صید بدشواری حاصل شود واگر صاحب طالع مسعود
بود صید بسیار باشد واگر منحوس بود کمتر یابد واگر صاحب سابع منحوس باشد
بسیار یابد واگر مسعود بود یابد ودرین باب چند مثال بود اما بتطویل واطناب
میشد اختصار کردیم **الباب الثانی عشر فی الدلایل الغایب والمفقود والمسایل** اگر پرسند
که غایب مرده است یا زنده اگر خداوند طالع در هشتم یا در چهارم بود غایب درگذشته
بود واگر دیدن در محل منحوس ومحترق یا در هبوط یا راجع بود بیم فوت بود واگر قمر
متصل بود بصاحب هشتم یا بدان کوکب که در هشتم است بیم بد باشد وهمچنین
اگر خداوند طالع در هشتم بود وخداوند هشتم در طالع ویا این اگر صاحب ساعت
در هشتم بود یا در چهارم یا ماه بکوکبی متصل شود که در زمین است این کس مرده
باشد **مسئله** اگر پرسند که بچه سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع و قمر هر کدام
که دلیل بود واگر در تحت الشعاع بود مرگ وی از رحم واز درد اندرونی بود واگر
دلیل

واگر دلیل منحوس بود بزحل وزحل در مثلثه آتشی بود از جای بلند افتاده بود
واگر در مثلثه خاکی بود از سودا مرده بود واگر در مثلثه بادی بود ودر وسط
السما از جای بلند افتاده بود واگر در مثلثه آبی بود غرق شده باشد واگر دلیل
از مریخ منحوس شده باشد ومریخ در مثلثه آتشی بود از آسکل محی وعلت صفرا
یا در حرب مرده باشد واگر در مثلثه خاکی بود از جای بلند افتاده باشد واگر
در مثلثه بادی بود از صرع و یرقان یا بشمشیر مرده بود واگر در مثلثه آبی بود
در آب مرده باشد یا جانوران بحری او را خورده باشند واگر خداوند طالع محترق
بود و قمر با مریخ بود مرگ وی از سوختن بود یا بریدن اندام **مسئله** اگر پرسند که
غایب در غربت مرده یا در شهر خود بنگر اگر خداوند هشتم در برج غریب یا برج سوم
از طالع یا برج نهم بود مرگ وی در غریبی بود واگر خداوند هشتم اندر مراغه بود
وحظ خویش یا در اوتاد طالع مرگش در شهر خویش بود پس اگر خداوند هشتم
زحل بود واندر برج خاکی بود مرگش از سودا بود واگر در برج آبی بود از رطوبت
وعلتهای بلغمی واگر در برج آتشی بود از صفرا سوخته بود واگر در برج بادی
بود از خون سوخته واگر خداوند طالع در وتد السما بود بمقابله خداوند هشتم
در هفتم بود مرگش بسبب زنان بود واگر در برج هفتم عقرب بود زنان او را
زهر دهند واگر خداوند هشتم اندر ششم باشد مرگش از شیر و پلنگ وسباع بود
واگر خداوند هشتم مریخ باشد ومریخ در عقرب مرگش از دزدان بود واز حرب
واگر آفتاب با مریخ باشد مرگش از خشم ملوک باشد واگر مریخ در برج آتشی

باشد مرکش از سوختن باشد واگر خداوند برج هشتم زهره باشد واو
منحوس باشد ناخوشی از درد هضم واگر خداوند هشتم عطارد بود مرکش از
سبب مبالغات بود واگر خداوند هشتم مشتری بود مرکش از سبب حال بود و
بزرگی حسن **مسئله** اگر خداوند هشتم اندر حمل بود از درد سر بود واگر در
ثور بود از درد گلو واگر در جوزا بود از درد کتف و دستها واگر در سرطان بود
از درد سینه واگر در اسد بود از پشت و کمر واگر در سنبله بود از درد شکم
بود و واگر در میزان بود از عصیان و کمر واگر در عقرب بود از ناسور و قرحه
واگر در قوس بود از درد ران واگر در جدی بود از زانوها واگر در دلو بود از
ساقها واگر در حوت بود از نقل پاها بود والله اعلم **مسئله فی المیراث** اگر خداوند
طالع و قمر هر کدام که قوی تر باشد و طالع ناظر دلیل میراث بود واگر دلیل خداوند
هشتم متصل باشد میراث بجهد و طلب یابد واگر صاحب هشتم به دلیل متصل
باشد میراث بآسانی یابد پس بنگر بصاحب طالع و به ماه که دلیل پرسنده
بود و خداوند برج هشتم که دلیل میراث بود اگر خداوند هشتم سعد باشد
و خداوند طالع یا ماه بیابان در طالع باشد یا متصل باشد آن میراث بیابد
واگر خلاف این باشد نیابد واگر در هشتم ستاره سعد بود و خداوند طالع را با
وی اتصال بود یا نقل النور یا جمع النور میراث بیابد واگر خلاف این بود نیابد
واگر خداوند برج هشتم کوکب نحس بود و با صاحب طالع و یا با ماه اتصال داشته
باشد از نظر عداوت پرسنده را بسیار جنگ و خصومت افتد بسبب میراث

وبابت

ولیکن سبب چیزی بیابد واگر در برج هشتم نحس باشد عکس این است واگر
خداوند هشتم سعد بود و خداوند دوم پیوند دلیل باشد میراث بود واگر
پیوستن از تسدیس و تثلیث بود بآسانی واگر از تربیع و مقابله بود بدشواری
مسئله فی الوصیة اگر مریخ الملاقات بود و بملاقی نزدیک مریخ بود وصیه هرزه شود
واگر طالع برج ثابت باشد و خداوند او نیز و قرانها در برجی ثابت بود وصیت قرار
ماند و در این باب نیز چنانکه گفتیم که طالبان را آسان شود **مثال** طالع این
صورت که نیم خواستیم تا بدانیم که غایب زنده است یا نه پس نظر کردیم ماه متصل
بود بمریخ و مریخ در هشت الارض گفتیم این شخص زنده نیست و جهت آن چیزی چند [illegible]

دلو / حوت	قمر / جدی	قوس / عقرب مشتری
مریخ / حمل		میزان
ثور زهره / جوزا عطارد	شمس / سرطان	زحل / سنبله / اسد

در مقابله آفتاب است
شاهد زندگی است پس
به سبب ناکه ...
سبب بود گفتیم ...
و دیگر آنکه ... باشد
و دیگر آنکه ماه متصل است
بمریخ و مریخ در برج ...

و دیگر خداوند هشتم اندر سرطان بود دلیل است که از درون سینه آزرده
بود و دیگر خداوند هشتم در طالع خود است گفتیم که در شب دیگر ...
فوت شد و دیگر خداوند هشتم اندر سرطان بود دلیل است که از درون

سینه آزرده بود وچون خداوند هشتم در هفتم در اوج خود است گفتیم که

در بزرگی وحکومت فوت شد و چون خداوند هشتم در هفتم است مرگش بسبب

مواصلت با زن بوده والله اعلم **الباب التاسع وما ینبغي المسائل** طالع و

خداوندش دلیل سایل باید کرد وبرج نهم وخداوندش از بهر حال سفر و سهم السفر

السعادة وخداوند برج سیوم وخداوند ساعت از بهر راه وبرج هفتم وخداوندش

و سهم السعادة وخداوندش از بهر جایگاه که مسافر قصد ان مکان دارد

وبرج دوم وخداوندش از بهر مال ووسط السماء وخداوندش از بهر حاجتها

ووتد الارض از بهر عاقبت کارها **مسئلة** اگر پرسند که حال من اندر سفر چگونه

باشد بنگر بطالع وخداوند طالع اگر اندر طالع سعدی باشد وخداوند طالع

مسعود دلیل سعادت بود خاصه که ماه مسعود باشد والا بر خلاف باشد

مسئلة اگر احوال مسافر پرسند پس طالع دلیل تن مسافر بود ودوم مال و

سیوم قوت وچهارم چهار پایان که با او بود وپنجم حال رفتن اندر راه وششم

دشمنی وهفتم سختی وترس هشتم انچه در صحبت او بود نهم اب وفراخی و

تنگی زاد وتوشه اندر راه دهم عمل یازدهم تجارت وسود ودوازدهم خانه خرید

وفروخت **مسئلة** اگر پرسند که مرا این سفر برآید یا نه بنگر بطالع وصاحب

وی وخداوند خانه سفر اگر با یکدیگر ناظر باشند سفر برآید وخداوند خانه

سفر در طالع ویا خداوند طالع در نهم دلیل سفر باشد ومریخ اندر طالع

دلیل سفر باشد و بین خداوند طالع نقل از خانه کند خاصه که از وتد بزایل

دود

دود بزایل ونقل النور وجمع النور واتصال کوکبی که در عین طالع است

بسیار و بر عکس دلیل سفر باشد پس اگر نحس اندر طالع باشد دلیل دشواری

سفر باشد وهمچنین خداوندان طالع وسهم وسیوم اگر نحس باشند یا منحوس

باشند وسببی شود که از ان سفر ممنوع شود **مسئلة** اگر پرسند که از بهر چه

سفر کرده یا سفر میکند چون دلیلهای سفر بدلیلهای طالع بپیوندد واجب کند

که از بهر شغلی سفر کرده است ضروری واگر دلیلهای طالع بدلیلهای سفر

بپیوندد دلیل کند که از بهر تن پروری سفر کند اگر سهم سفر با سعدان بود

از سوم یا نهم دلیل کند که در صحبت او مال بسیار بود **مسئلة** نظر کن اگر قمر خالی

السیر بود بجهت انکه معروف شود بسفر رفته پس اگر ماه منصرف باشد از زحل

بغرض بقعان واز مشتری از بهر مال واگر از مریخ منصرف بود بجهت کریختن

است واگر منصرف از شمس بود بجهت پادشاهی بسفر رود واگر از زهره منصرف

شود جهت زنان سفر کند واگر قمر از عطارد منصرف شده از بهر علم وتجارت

دلیل کند وهمچنین اندر اتصال قمر بکواکب نگاه کن بر ان حکم کن **مسئلة** اگر

پرسند که مسافر بشب سفر کرده یا بروز بنگر بدلیل البروج وصاحبش لیلی باشد

بشب رفته بود واگر نهاری بود بروز رفته بود واگر مختلف بود حکم بر ان کن

که شهادت او زیاده تر است **مسئلة** اگر پرسند که حال من اندر سفر چون باشد

سود باشد یا زیان بنگر خداوند طالع اگر با ماه ناظر باشد از تثلیث وتسدیس

دلیل کند که اندر سفر کارهای خوب پیش آید و در سفر بمراد کند و حاجت

احوال سفر

احوال سفر

سفر برآید یا نه

از بهر چه سفر کرده

بشب یا بروز سفر کرده

سود و زیان سفر

او بآساني بايد وهميشه در مسئله احوال سفر بنگر بقمر اگر ناظر باشد بسعدي
آن سفر نيكو باشد واگر ماه متصل بنحس بود آن سفر بد باشد مگر از تثليث
وتسديس متصل باشد بنحس وقبول ميان ايشان كه دليل نيكويي سفر است
ودران سفر چيز يابد بدشواري بنگر بطالع اگر حمل يا دلو يا ميزان باشد
دران سفر چيز بود واگر نحس اندر وتد باشد اندران سفر زيان باشد
واگر نحس اندر نهم وسيوم بود دران سفر زيان بود واگر خداوند طالع در طالع
باشد يا در خانه خويش واندر دلو تا دليل دشواري سفر باشد خاصه كه برج
ثابت باشد وچون خداوند طالع ساقط باشد سفر با رنج بسيار باشد اما كوكب
مقيم بازي دهد بر سفر وكوكب راجع منع سفر كند خاصه برج ثابت ودر برج منقلب
دليل سفر كند **مسئله** اگر پرسد كه در راه مخاطره بود يا نه بنگر برج نهم وسيوم
اگر در آنجا نحسي بود بيم وخطر بود واگر خداوند طالع با ماه با آن نحس اتصال دارد
از تثليث وتسديس دليل كند كه دندان بيرون آيد وسايل را بيازارند
واو را زيان رسد واگر خداوند نهم وسيوم منحوس باشد دليل خوف وخطر بود
مسئله اگر پرسد كه زيان در چه وقت رسد پس نظر كن بنحسين اگر در طالع
باشد سايل را دران شهر كه هست واز اهل خانه زيان بيند واگر اندر
وسط السما بود سايل را زيان رسد ودر شهري كه قصد كرده است واگر
نحس در چهارم باشد او را زيان در وقت باز آمدن رسد بعبارت ديگر اگر
محل نحس از درجه طالع تا درجه چهارم بود مخاطره از منزل بود تا آنجاكه

دوري

مخاطره بود يا نه

وقت زيان

دوري نهاده است واگر محل نحس از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه باشد واگر
محل نحس از درجه هفتم تا درجه وسط السما باشد مخاطره در مقصد بود واگر
محل نحس از درجه وسط السما تا درجه طالع باشد مخاطره در باز گشتن بود
مسئله اگر پرسد كه سفر بد يا نه اگر صاحب طالع با قمر در نهم باشد يا بصاحب
نهم متصل بود يا بكوكبي كه در نهم بود متصل شود دليل است بر آنكه سفر با اختيار وي
باشد اگر خواهد رود واگر نخواهد نرود اگر صاحب نهم در طالع باشد يا بران
كوكب كه در نهم بود بنگرد اگر نحس نظر كند بماه از تربيع خاصه زحل و زحل در
دليل ماندن است ودشواري خاصه راجع باشد وبودن مريخ مغربي واندر نهم و
تربيع آفتاب وقمر در هفتم دليل بر سفر باشد وچون قمر با عطارد ومريخ نظر
دارد از مقابله دليل كند كه مسافر بميرد وكشته شود ونيز دليل كند كه مالش از دست
رود واگر ماه با عطارد يا زهره نظر كند از تثليث وتسديس دليل كند كه زود
باز گردد واگر زحل بيرون آيد دليل بود كه در سفر در بماند واگر خداوند طالع مريخ
وخداوند ساعت او هم باشد دليل سفر باشد واگر بجاي مريخ زحل باشد
دليل بودن سفر باشد واگر خداوند طالع اندر وتد وخداوند سفر ساقط اندر
برج ثابت دليل بود كه سفر واقع نشود واگر خداوند طالع وخداوند نهم اندر
اوتاد باشد سفر بدشواري باشد وچون قمر محصور ميان دو نحس باشد دليل
كند كه اندر سفر رنج وبيماري باشد وبودن مريخ اندر طالع سفر وماه وقت
بود سبب بسيار بود كه هلاك شود واگر آن كوكب كه در نهم بود وصاحب طالع

سفر بد باشد

یا کوکبی که در طالع باشد متصل شود سفر بر آید تا چاپ بخواست و اراده سایل
و اگر صاحب طالع با صاحب نهم مقارن صاحب رابع بود در مقام بماند و سفر
نکند و همچنین اگر در چهارم کوکبی باشد و آن کوکب را در طالع حظی بود سفر
نکند مادام که آن کوکب از آن برج تحویل کند دیگر بنگر بخداوند طالع یا بماه اگر
درین جهای زایل باشد دلیل کند که آن سفر بر آید و جهای زایل از
درجه طالع است تا درجه وتد الارض و از درجه مغرب است تا درجه وسط
السما و اگر اندرین خانها مقبول بود یا نظر سعد بود سفر بر آید و اگر مقبول
نبود یا متصل باشد بنحس سفر بر آید اما نیکو نباشد اگر خداوند طالع راجع
باشد سفر نتوان کرد و اگر صاحب برج هفتم نیز راجع بود هم سفر نتوانند کرد
و اگر ماه بکوکب راجع پیوندد هم سفر بر نیاید و اگر ماه یا صاحب طالع در برج
ثابت خصوص دو کوکبی پیوندد که در طالع یا وتد الارض یا وسط السما یا در
برج یازدهم یا در برج چهارم باشد آن سفر واقع نشود و اگر دلیل طالع اتصال
بکوکبی داشته باشد از تربیع و مقابله و آن کوکب اندر وتد باشد سفر
واقع نشود مسئله اگر پرسند که بچه سبب سفر میکند یا سفر کرده میکن در طالع
مسئله سفر اگر ماه منصرف باشد از تربیع و مقابله و مقارنه زحل از غم و قرض
آن کس بسفر میرود و اگر ماه منصرف از مریخ بود مسافر گریخته یا میگریزد و
اگر ماه منصرف از عطارد بود و عطارد منحوس بود از فرزندان گریخته بود و
اگر از آفتاب منصرف بود از بیم سلطان گریخته یا کسی بود یا از بیم یا از استاد

بخشم

بسوی چه طایفه

بخشم رفته بود و جمله انصراف که ملک کرده شد از تربیع و مقابله و مقارنه
است و اگر منصرف از تثلیث و تسدیس بود از پیش اقربا بصلح رفته بود مسئله
اگر پرسند که بسوی چه طایفه سفر میکند بنگر اگر ماه را اتصال بزحل بود دلیل
کند که مسافر بسوی مشایخ و پیران و زهاد و سفر کند و اگر ماه را اتصال بمشتری
بود بسوی بزرگان بطلب مال رود و اگر ماه را اتصال بمریخ بود به تثلیث و
تسدیس بسوی دوستان رود و دیگر بنگر بخداوند طالع اگر متصل باشد بخداوند
دوم این سفر بسبب مال کند و بمال و کالا و اگر بخداوند سوم متصل باشد
پرسنده بسوی دوستان و برادران سفر کند و اگر خداوند طالع بخداوند چهارم
متصل بود پرسنده بنزدیک پدر یا استاد رود و اگر اتصال بخداوند پنجم دارد
باشد بنزد فرزندان یا کسی که بجای فرزند بود رود و اگر خداوند طالع
بخداوند ششم متصل بود بنزدیک ستوران رود یا بندگان خود یا بر بیماران
خویش و خانهای باقی بدین قیاس کن دیگر بنگر بدان کوکبی که ماه بوی
پیوسته اند در خانه خویش بود یا اندر خانه ماه خداوند مسئله خود اندر سفر بود
و بخانه خویش رود بزودی دیگر بنگر بدان کوکب که ماه بوی پیوندد اگر در
هبوط بود دلیل کند که سایل چیزی گم کرده بود یا کسی از وی گریخته است
و آن کس را میطلبد و اگر ماه خالی السیر بود خداوند مسئله بطلب معاش
میرود دیگر بنگر که ماه بدو چه می پیوندد اگر صاحب برج آن کوکب بدان کوکب
ناظر باشد از نظر پسندیده آن مرد که خداوند مسئله بسوی وی میرود مردی

مسافر معروف باشد

باشد ستوده ودوست دار خلق واگر خداوند ان برج یا ان کوکب بعداوت
نگرد ان مرد اندران شهر نا ستوده ودشمن روی باشد مسئله اگر پرسند
که مسافر معروفست یا نه بنگر بدان کوکب که ماه بوی می پیوندد واگر اندر وتد
باشد انکه مسافرست مردی معروف باشد واگر در وتد باشد یا در شرف
مردی باشد با جاه وحرمت واگر برج ثابت باشد وقابل از حکام بود واگر در شرف
در برج منقلب وزایل باشد دلیل کند که ان مرد سلطان بوده که معزول شده
مسئله اگر پرسند که مسافر در ان شهری که هست حالش بهتر بود یا مقصد
اگر در هفتم کوکب سعدی بود یا ان کوکب که ماه بوی می پیوندد در هفتم بود
یا ان کوکب مسعود بود ان شهر بود واگر ان کوکب که ماه از وی منصرفست
مسعود است درین شهر که هست بهتر است واگر پرسند که بدو جای می تردد
کدام بهتر باشد حال مسافر در ان شهر که میرود بهتر باشد از شهری که تا [?]
دروی است واگر در طالع سعد باشد در برج هفتم نحس مسافر را همین شهر
بهتر باشد وسفر نیک نباشد واگر سعد اندر وسط السما باشد واندر هفتم
نحس نباشد مسافر را اندران شهر کار تجارت نیکو بود و باشد که پیش ازین
که بان شهر رسد کارش بسامان شود وحاجت بر آید و باز گردد و باقی دلایل
در باب سیوم شرح ان داده ایم از انجا معلوم نمایند مسئله اگر پرسند که مسافر
مرد است یا زن و پیر است یا جوان وچه رنگ دارد بدان طریق که در باب
هفتم در وادی دزد گفتیم استخراج نمایند ودر باب سفر نیز مثالی گفته شود

ای المنزلین احسن للمسافر

مثال

مانع ان سفر

مثال از بهر الکفایه طالع جدی یافتیم وصاحبش زحل وزحل در ششم
واندران چهاریک که زحل است چهاریک مایل خوانند پس دلیل کند که این
مسافر نتواند کرد پس نگاه کردیم بخداوند خانه سفر عطارد را یافتیم وعطارد اندر
دوازده یک چهاریک مایل است دلیل کند بسفر باز نگاه کردیم بخداوند ساعت
شمس یافتیم واو نیز در چهاریک مایل است هم دلیل کند بسفر و باز نگاه کردیم
زهره اندر طالع است وکوکب سبک رو است وکوکب سبک رو اندر طالع دلیل
سفر است وماه اندر چهاریک زایل یافتیم دلیل سفر است باز نگاه کردیم باتصال
ماه وزهره بمریخ ومریخ راجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر نتوان کرد واگر کند
زیان باشد ودر راه از سبب دزدان نیز که مریخ دلیل دزدانست وبرج نهم دلیل راه
مثالی دیگر هم از آن باب طالع اسد یافتیم وخداوندش افتاب اندر چهاریک زایل
برج هشتم دلیل کند بر سفر ونگاه کردیم بخداوند خانه سفر مریخ را یافتیم اندر بیت
المال واندر چهاریک زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم بخداوند ساعت مشتری
یافتیم اندر وسط السماء بچهار درجه رود درجه وسط السماء هشت درجه چنین گوییم
که مشتری نیز در ربع زایل است زیرا که اگر درجه او موافق درجه وسط یا بیشتر
بود در ربع مایل بود چون درجه اش کمتر است در ربع زایل است پس نگاه کردیم
که زود بسفر رود یا نه یافتیم ماه را منصرف از مشتری ومتصل بمریخ ومریخ در برج
دوم دلیل کند که چون ماه بوسط السماء آید ومریخ متصل شود از تثلیث دلیل کند
بر بودن سفر وانانکه مریخ نزدیکست برج طالع دلیل کند که صاحب مسئله را

این سفر نزدیک بود و اگر مریخ در برجی بودی که از طالع دور بودی گفتیم سفر دور
بود و از آنکه مریخ در برجی راجع است دلیل کند که برسالی ازین سفر باز آید
ایلچی آنکه حاجت او بر آید **مثالی دیگر هم از کوشیار** طالع دیگر عقرب یافتیم و زهره
اندر طالع بود و زمین اندر چهار برج زایل پس دلیل کند بر سفر و خداوند طالع
اندر وسط السما یافتیم و زایل از درجه وسط السما دلیل است بر سفر و چون
ماه اندر چهار برج مایل است دلیل مقام کند لیکن از آن سبب که ماه منصرف
است از زحل پس زحل و زحل اندر چهار برج زایل پس دلیل کند که سفر
بر طرف نشود پس نگاه کردیم که حال او چون بود اندر آن سفر از آن سبب که مشتری
اندر هشتم است و ماه اندر برج شرف نیست و رونده به درجه شرف دلیل کند که
خداوند مسئله را این سفر نیکو باشد و حاجتهای سایل روا شود و از آن سبب
که خداوند طالع اندر برج دهم است و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند مسئله
سلطان بود و از آنکه مشتری خداوند خانه طالع مسئله است و اندر هفتم است
پیوسته به مریخ دلیل می کند که خداوند مسئله بشهرهای می رود که فرزندان وی
آنجا باشند و او فرزندان از عروس خواهد ساخت و بسود کردن فرزندان میش دود

مثالیکه از کوشیار
دلیل
[illegible]
طالع را قمر یافتیم
انا آنکه در تثلیث
طالع است

اسد، راس [illegible]، مسئله زحل الد	سرطان، شمس [illegible] الد	جدا، طالع [illegible]
میزان الد		حمل الد
عقرب، قوس، مشتری [illegible]	جدی، دلو، [illegible]	حوت، دلو، [illegible]

طالع است و در نهم با سهم السعاده است گفتیم که صیتی از سفر است و چون
گوید که خداوند ساعت در هر خانه که باشد صیتی از آن خانه بود و چون
زحل که رب ساعت است در سوم و شاهد قمر گفتیم که سفر نزدیک اراده دارد
پس سوال کردند که این سفر که اراده کرده شد بر آید یا نه نگاه کردیم بصاحب
طالع و قمر هر دو یکی بود و در نهم بود سفر را باید بر اختیار و چون صاحب
طالع با آفتاب که در طالع است متصل دلیل است که این سفر بر اید بخواست
و اراده سایل باز نظر کردیم خداوند طالع و به ماه او را در ربع زایل یافتیم گفتیم
این سفر واقع شود و چون صاحب خانه که ماه ۲ راجع بود می بایست که این
سفر واقع نشود و چون شهادت واقع شدن سفر بیشتر بود و حکم بر اکثر است
لهذا گفتیم که سفر واقع خواهد شد و چون ماه منصرف از مشتری بود گفتیم
برای مال سفر می کند پس خواستیم تا بدانیم که حال سایل اندر سفر چون باشد
چون ماه ناظر بود به زهره و مشتری گفتیم احوال او در این سفر نیکو باشد و بی
مراد او گذرد و چون نحس اندر سوم است که زحل است دلیل است از رهگذر
اخراجات زیان باشد پس خواستیم تا بدانیم که در راه مخاطره هست یا نه
گفتیم هست از آن رهگذر که نحس در سوم است و چون خداوند سوم
مسعود بخیر خواهد گذشت چه خداوند سوم عطارد است و در حوت که
در خانه خود است و مجامع زهره و چون محل نحس از طالع تا درجه رابع است مخاطره
در راه بود و در مقصد به مریخ است و مریخ در خانه خود است مخاطره نیز خواستیم که

ظ
در اینجا بود یعنی
مشتری ۵

بالقرآن از زهره بود

بدانیم که درین شهر حال سایل بهتر است با آنکه مقصلاست حالش بهتر است
نظر کردیم با انصراف و اتصال ماه از عطارد منصرف بود وبز هره متصل گفتیم این
مکان که میبود بهتر است اما بجانب گذشته باز نظر کردیم بماه که در آن برج
که هست حالش چیست و در برج دیگر که نقل میکند چه حظ دارد قمر در برج حوت
بود در خانه غریب و در حال برج خود گفتیم که مقصل از بهتر از بودن شهر آست
و این طالع مؤلف بجهة حرج ارتفاع گرفت و طالع تعیین کرد و احکام نوشت
جمیع موافق صواب بود و بواسطه دفتر علامی فهامی امیر ابو الحسن بجلد
نواب اقدس اشرف سوال کردند ارتفاع گرفت و صورت طالع برین نهج ا

ثور جوزا ۴ مریخ د س	حمل ۷	حوت قمر الواقع دلو
سرطان ۱		جدی ۱
اسد سنبله	زحل ۶ میزان ۶	مشتری قوس عطارد ...

گفتیم که چون صاحب
طالع راجع باد یکروز بلاید
بند کان سابق الالقاب
مراجعه خواهد فرمود
و در اثناء راه بر میگردد
و چنان شد مسئله اگر
سوال کند کسی که فرزندم
غایب است کی آید بنگر بخداوند پنجم و ماه که دلیل باشد و اگر گوید که شوهرم
غایب است بنگر بخداوند هفتم و ماه و اگر گوید که غلام غایبست بنگر بخداوند
ششم و ماه که دلیل باشد الغرض که اگر غایب منسوب بسایل باشد نگاه کن از
اتصال

اتصال خداوند آن خانه بخداوند طالع طالع و اتصال قمر که دلیل آمدن غایب
باشد و اگر خداوند طالع در برج منقلب بود غایب باز آید و اگر بخداوند خانه حرج بین
نکرد غایب باز آید و اگر قمر از مریخ منصرف بود غایب باز آید بشتاب و اگر از زحل
منصرف بود بر نج و بلا و سست گشته باز آید و اگر خداوند طالع یا قمر از کوکبی مستقیم
منصرف شده باشد و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع منصرف شده بکوکبی
مستقیم متصل شود غایب باز آید بزودی و اگر خداوند طالع یا قمر در سوم برج
یا در نهم یا خداوند این دو برج نکرد غایب در راه باشد و اگر دلیل بکوکبی بپیوندد
که آن کوکب در طالع یا در وسط السما باشد غایب بیاید و اگر دلیل بخداوند خانه آن
بپیوندد و خداوند خانه اش اندر طالع یا در وسط السما یا در یازدهم بود غایب
زود بیاید اما هنوز از آن شهر بود و بیرون نیامده باشد و اگر دلیل بستاره
بپیوندد که در چهارم باشد یا بکوکبی ساقط بپیوندد دلیل بر آمدن غایب باشد
و اگر دلیل راجع بود و در برج دوم بود و بحال رجعت بطالع آید غایب اندر آمدن
باشد و اگر دلیل اندر برج یازدهم بود راجع و بحال رجعت بعاشر آید دلیل کند که
غایب اندر آمدن باشد و چون عطارد منصرف بابی اند دلیل غایب متصل
در حالتی واحل خانه خود بود که در اول برج عاشر بعد از دخول کوکب برج عاشر طالع بود از افق ان بلد
بابی خداوند طالع با نصراف ازین و بپیوستن بدان دلیل کند که از جانب غایب
نامه رسد مسئله اگر کوکبی که در نهم باشد و صاحب رابع با صاحب سابع یا صاحب
ثانی عشر بود غایب در راه توقف کند و نتواند آمد پس اگر صاحب دوازدهم
بود بسبب دزدان یا دشمنان مانده باشد و اگر صاحب سابع بود بسبب شخصی باشد

توقف در راه

صاحب ... بیان ... اگر ... در ... سال ... حسب ... در ...

سؤال از وقت آمدن

که در آن شهر باشد و غایب را بگذارد و اگر صاحب دهم بود بسبب سلطان
بود یا بسبب شغل و عمل و بر همین قیاس کن دوازده خانه طالع و اگر دلیل
غایب بستاره پیوندد که در هفتم باشد غایب در راه رفتن بود و دلیل آمدن
بکند و اگر هر دو دلیل که یاد کردیم ساقط باشد از طالع یا بکوکب ساقط اتصال
داشته باشد دلیل آمدن باشد مسئله اگر پرسند که غایب کی آید بنگر کوکبی
که راجع بود و بخانه دوم و یازدهم بود دلیل وی پیوسته باشد آن وقت که قمر
بطالع و عاشر آید غایب بیاید دیگر بنگر تا دلیل طالع با ستاره که دلیل بود در خانه
پیوستن در آن وقت که اتصال می یابد وقت آمدن غایبست دیگر بنگر
بخداوند ساعت و بماه هر کدام ازین دو دلیل که اندر چهار میخ نازل باشد بشمر
از وی تا درجه طالع یا بشمر از وی تا آن کوکب که بوی اتصال خواهد کرد و بگو چند
درجه است هر درجه ساعتی گیر اگر برج منقلب باشد و هر درجه روزی گیر
اگر برج ذو جسدین باشد و هر درجه را ماهی گیر اگر برج ثابت باشد چون این
مدت بگذرد غایب حاضر گردد و این آن وقت باشد که خداوند ساعت دلیل
باشد دیگر بنگر بدلیل که کی آید بوتد خداوند طالع از وقت دلیل آمدن غایب
بود و خداوند طالع اتصال بتربیع اوست یا اتصال بمقابله او و اگر دلیل
از خداوند طالع بود و بر وسط السماء نزدیک باشد چون بوسط السماء رسد
آن وقت غایب حاضر گردد مسئله اگر پرسند که غایب بیمار است یا تن درست
بنگر بدلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر دلیل ساقط باشد یا در هبوط تا در تحت

الشعاع

حضور و غیبت غایب

الشعاع باشد بگو که غایب را حال بد است و بیمار است و اگر ماه منحوس نباشد تن
درست است چون پرسند که غایب مرده است یا زنده بنگر بدلیل اگر دلیل در زیر زمین
و خداوند هشتم بوی ناظر دلیل بر مرگ غایب بود و چون ماه منحوس بود و اگر دلیل تحت
الارض نباشد اگر در احتراق بود یا تحت الشعاع و نحس بوی نظر کرد و ماه منحوس
بود دلیل مرگ بود و اگر خداوند هشتم بوی نظر کرد همچنین و اگر دلیل بخداوند هشتم
نظر کرد و ماه منحوس بود دلیل مرگ غایب بود و اگر دلیل تحت الشعاع یا تحت الارض
بود و سعد بوی ننگرد یا ماه منحوس باشد دلیل کند که بیمار بود و اگر دلیل اندر
هبوط بود یا در هشتم بود یا منحوس بود بخداوند هشتم یا ماه بکوکبی پیوندد که زیر
زمین باشد دلیل بر مرگ غایب کند و اگر ماه اندر هبوط بود و به نحس پیوندد
و دلیل غایب اندر هشتم بود و منحوس یا در زیر شعاع آفتاب بود یا بنظر نحس دلیل
کند که غایب مرده است و اگر دلیل ساقط باشد از طالع و منحوس بخداوند هشتم
و ماه در زیر زمین متصل بود بکوکبی که در زیر زمین است دلیل کند که غایب
مرده است و اگر ماه در زیر زمین باشد یا در احتراق بود و ماه اندر هشتم باشد دلیل
کند که بیمار شده باشد و لیکن زنده باشد و در باب قدوم غایب مثالی گفته شود

مثال از برای آمدن غایب

مثال که از طالع غایب بیان کند دیدم برای یکی از ملازمان خود که بشیراز فرستاده
بودم پس نظر کردم بطالع عقرب بود و مشتری در وی راجع و خداوند طالع در ششم
در خانه خود دلیل است انتظار خبر و خوف بسرعت باز آید دیگر نظر کردیم بماه تا
از کدام کوکب منصرفست و بکدام کوکب متصل است از آفتاب منصرف بود و بمشتری

قوس / جدی	٤ مشتری اا اه / عقرب اا	میزان / سنبله / زحل الد و
دلو اا		اسد اا
حوت / حمل ٤٧ اک ع	ثور اا / ذنب ٤ ع ۲	عطارد ٤ د / سرطان / شمس / جوزا / زهره ٤ ع

که کوکب راجع است
متصل است گفتیم ها
نزدیک آید و چون قمر
بخداوند سوم می نگرد
گفتیم که راجعت نزدیک و
در راه است گفتند که وقت
امدن کی باشد گفتیم هر گاه

که دلیل که قرانست بود بخداوند طالع رسد وان در روز چهارشنبه بیست و
سوم شهر شوال سنه ۲۶ اخواهد بود والله اعلم **مسئله در خواب** نهم و خداوند نهم
و نیزان ستاره که در نهم و طالع و دهم و چهارم باشد دلیل خواب باشد اگر
خداوند نهم مسعود بود در حال بیکاهی خوب باشد خواب دلیل خیر و نیکو باشد
و اگر منحوس بود بیم ترس و دشواری باشد و ببایدید بنگر که نهم خانه کدام ستاره است
که بران مزاج و طبع دلیل کند چنانکه مریخ خون ریختن و آشوب و برجها همچنین
چنانکه برج آبی باد نکب و اب و آن ستاره که در نهم بود همچنین چنانکه مشتری
بنیکوان و عالمان در خواب دیده باشد و اگر ذنب در نهم باشد مار و اژدها و بدین
قیاس کن باقی برج و کواکب اگر در نهم باشد والله تعالی اعلم **الباب العاشر**
فی عمل المسائل برج دهم و خداوند وی و ارباب مثلثات دهم و قمر دلیل برج حال
و دلیل کند بر سلطان و بزرگی و جاه و حادثه ها و در راه است ه
مادران چون خداوند مثلثه قمر مسعود بود یا در برج بود و بصلاح پیوستن خداوند

دهم

دهم بود دوم دلیل کند بر حال خداوند نهم و خویش مادران چه دوم پنجم او
بود و همچنین قیاس کن پدران در باب رابع گفتیم که حکم بایدکرد **مسئله در شغل**
و عمل سلطان دلیل خداوند طالع و خداوند وسط السماء وان کوکب که اندر وسط
السماء باشد و افتاب بود پیوستن شمس و خداوند طالع بیکدیگر خاصه با قبول
دلیل بر یافتن مراد بود و پیوستن قمر بخداوند وسط السماء خاصه از دو تا همچنین
و بطلیموس حکم بر خداوند طالع و وسط السماء کند از سعد و نحس و مراعوجع
و نقل نوعدد بکر نظر کن در سهم سلطان اگر با خداوند خانه با حمل با مثلثه یا صورت
نگرد و مستقیم السیر باشد دلیل کند بر یافتن عمل مراد اندر درجه سهم تا درجه شمس
یا درجه مشتری هر کدام قویتر باشد بر کیرد از طالع بیفکن و جایگاه او بدان که چون
شمس یا مشتری ابتدا رسد اتوقعت شغل و عمل یابد خصوصا که مراغمان خانه بود
دیگر چون خداوند طالع و قمر متصل باشد بشمس یا بخداوند وسط السماء بعمل
رسد و اگر هیچ اتصال نبود تمام نشود **مسئله** اگر پرسد که از شغل و عمل سلطان اصیل
دارم برابد بانه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع و قمر بصاحب وسط السماء
متصل بود ان شغل و عمل و نواخت و خلعت و کار سلطان که امید دارد برابد اما
بطلب و سعی و اگر صاحب دهم در طالع بود و متصل بود با شمس در طالع یا بنظر صاحب
طالع بود سلطان ورا طلب کند و شغل خویش بوی دهد **مسئله** اگر پرسد که
شغل و عمل بدشواری برابد یا به آسانی با بر بنابد بنگر بخداوند طالع و بخداوند
وسط السماء اگر متصل اند بهم از تثلیث و تسدیس بآسانی برابد و اگر از تربیع و مقابله

بیت السلطان والملک والجاه والعزة والرفعة

باشد بلکه شوایب وی دهد و صورت باید که ماه مسعود باشد واگر خداوند
وسط السما بخداوند طالع پیوندد بهتر باشد و حاجت آسانتر برآید واگر دلیلها
اندر برج منقلب بود ان حاجت دشوار برآید و پایدار نباشد و باز تباه شود
و چون خداوند طالع با خداوند وسط السما متصل باشد ولیکن هر دو از طالع
ساقط باشند پرسنده را ان حاجت بر نیاید واگر صاحب طالع ناظر باشد بطالع
لیکن خداوند وسط السما نه بیند آن کار بر آید واگر خداوند طالع را با خداوند
وسط السما اتصال نباشد لیکن برج طالع و برج وسط السما منقلب باشد
و ماه منحوس باشد ان کار بر نیاید واگر برآید تباه شود واگر صاحب طالع
اندر وتد بود و صاحب وسط السما ساقط باشد هم حاجت بر نیاید مگر که ماه بجا
خانه خویش پیوندد و ماه را اتصال بسعد بود و ان سعد از طالع ساقط بود واگر
صاحب وسط السما صاحب طالع را نه بیند حاجت بر نیاید مگر جمع النور یا
نقل النور کند و اینها و نه بهتر واگر خداوند طالع را بصاحب عاشر اتصال بود
لیکن ماه منحوس بود یا خداوند برج عاقبت بخانه خود ناظر بود ان حاجت بعضی
بر آید و بعضی بر نیاید **مسئلة فی پادشاه** اگر سوال از پادشاهی کند بنگر اگر شمس
در وسط السما در خانه یا شرف خویش بود و مشتری یا وی باشد و یا زهره در
وتدی بود و بعضی از ایشان دور باشند از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیل است
بر آنکه سایل سلطنت یابد واگر شمس در دهم باشد اما نه در مراتب خویش
ملک یابد کمتر از اول واگر عطارد با مشتری در خانه خود باشد و مشتری در وسط
السما.

السما باشد دلیل است بر یافتن ملک پس بنگر بطالع مولود کسی که اهل سلطنة
است یا طالع سوال او اگر شمس در شرف یا در خانه خود یا در اوتاد باشد قوتی
وتدی وسط السما است و صاحب طالع بوی ناظر دلیل است که صاحب سوال
ملک گیرد واگر شمس بدین صفت نباشد بنگر بزحل اگر چنان باشد ملک گیرد
واگر در شمس و زحل این حال نیابی بنگر بصاحب وسط السما اگر این شهادت
داشته باشد دلیل ملک و سلطنت است **مسئلة** اگر پرسند که این وارث سلطنة
کی پادشاه شود بنگر بصاحب طالع اگر متصل باشد بیکی از این سه دلیل یعنی
زحل و شمس و صاحب وسط السما اگر اتصال تسدیس باشد در کودکی بدولت
و سلطنت رسد واگر مقارنه باشد بوقت طفولیت واگر تربیع باشد بوقت
جوانی واگر تثلیث باشد بوقت کهولت واگر مقابله باشد بوقت پیری **مسئلة**
اگر پرسند که عمر صاحب دولت چند است بنگر بوقت دولت یافت بر تخت
نشستن و طالع از وقت بیرون آر چنانکه در موالید طالع بیرون می آوری انگاه
احوال تن و جان از تسییر درجه طالع و جان بختیاری دان و احوال ملک و مملکت
و دولت و سلطنت از تسییر عاشر معلوم میکن اگر انتهاء تسییر طالع بمقارنه یا مقابله
یا تربیع نحسی رسد و نحس قوی باشد دلیل است بر مرض واگر نحس ضعیف باشد
قطع کند واگر تسییر درجه وسط السما بر نحسان رسد از تربیع و مقابله و مقارنه
دلیل باشد بر زوال ملک واگر در آن وقت سعدان ناظر باشند بنظر تثلیث
و تسدیس امید حیات است **مسئلة** اگر پرسند که حاجبان و دربانان صاحب دولت

چون باشند بنگر بصاحب وجه طالع که دلیل حاجبان ودربانان است اگر مشرقی
باشند یا در اوتاد باشند دلیلست بر قوت حاجبان ودربانان سلطان واگر
در هبوط باشند یا در موضع ساقط یا در برج منقلب دلیل کم هستی باشند
وصاحب طالع دلیل معیشت ملک وباقی بروزن همین طریق حکم کن باذن الله
صلاح وفساد آن والله اعلم مسئلة فی عزل السلطان وعامله هرگاه که صاحب طالع
یا صاحب عاشر محترق شوند در اوتاد دلیل است بر عزل بگیر از درجه وسط
السماء تا درجه محترق وبشمار وهر درجه سالی گیر یا ماهی یا روزی از درجات
فلک مستقیم یا هر ساعتی مستوی از وی سالی وهر دو ساعت دو سال یا دو ماه
یا دو روز باشد از برج ثابت ومنقلب وذوجسدین مسئلة در حکم بعد از آن
اگر پرسند که بعد ازین حاکم دیگر حاکم چه کس باشد بنگر برج یازدهم که در وی
چه کوکب است وصاحبش کیست از عقب وجه او حاکم باشد واگر پرسند که پیش
از آن حاکم که بوده بنگر برج نهم وصاحبش وکوکبی که در وی باشد مسئلة فی
الحصون اگر از حصار پرسند اوتاد طالع دلیل چهار دیوار است طالع دلیل
دیوار شرقی ووسط السماء دلیل دیوار جنوبی وهفتم دلیل دیوار مغربی وچهارم
دلیل دیوار شمالی چون اوتاد منحوس باشند یا نحس در اوتاد باشد حصار گشاده
شود واگر نحسان بیکدیگر ناظر باشند از چهار طرف جنگ باشد واگر نحس در دلو
باشد ونحس صاحب آن وتد باشد گشادن حصار بسبب آن حصار باشد واگر
در اوتاد سعدان باشند حصار گشاده نشود مگر بصلح وهرگاه که نحسی بوجه طالع
رسد

فی عزل السلطان

رسید یا بدرجه وتد رسد آنروز گشاده شود ودرین باب از مولف وصاحب
برهان الکفایه وغیره امثله بسیار است بنقل حاجت در اینجا ایراد شود مسئلة
طالع منسوب بحرب ودوم بسلاح ویراق وسیوم بطلایه وجاسوسان وچهارم
لشکرگاه وکوس وسلاح پوشیدن وپنجم ایلچیان وششم پیشکان وهفتم دشمن
وهشتم کشتگان وخستگان ونهم بر لشکر ورسولان ومخنق ودهم اسفهسالار
لشکر ویازدهم فتح وظفر ومراد ودوازدهم ستوران بنگر تا اوتاد برج ستارگان
سعد است یا نحس وخداوند ایشان را حال چگونه است برهان حکم کن والله
اعلم مثالی دیگر از برهان الکفایه طالع قوس با قمر وخداوند وی مشتری ومشتری
ساقط از طالع نظر کردیم تا سهم سعادت کجا باشد عطارد را با قمر صاحب دهم وصاحب
ساعت واندر وسط السماء بتسویه در برج میزان وهم بدین نزدیکی ماه است وهم
خداوند سهم السعادة پس دلیل عطارد را گرفتیم واز آن سبب که عطارد اندر
وسط السماء مقبول است دلیل کند که خداوند مسئلة سلطان است وبدین
سبب که ماه با عطارد اندر برج منقلب اند وخداوند طالع ساقط است دلیل
کند که خداوند مسئلة از سلطانی معزول است وباز دیگر بار عمل طلب میکند نگاه
کردیم تا خداوند حاجت الحاجت بر آید یا نه برج عاقبت نگاه کردیم حمل بود برج
منقلب وماه در وی وزهره را خداوند وسط السماء یافتیم وزهره وماه وعطارد
هر سه کوکب برج [illegible] بپیوند عطارد مریخ اندر برج نایل است دلیل کند که خداوند
مسئله نومید گشت که این حاجت بر آید ولیکن باز بناه شود مثالی دیگر گویند

مسئلة اهل حرب

وعلم یافتن منصب

طالع قوس یافتیم و صاحب طالع مشتری و خداوند سهم السعادة و خداوند ساعت
و خداوند حد واند و تدات پس دلیل مشتری باشد وازانکه در خانهٔ عطارد است
دلیل کند که مردی دانا و متکلم باشد و باداب پس نگاه کردیم که حاجتش بر اید از سلطان
یا نه یافتیم خداوند وسط السماء عطارد اند و شرف خویش لیکن بزحل همی پیوندد و
زحل ساقط است و ماه نیز اندر برج زایل است دلیل کند که بر اید وازان سبب که مشتری
قوی حال است دلیل کند که سه سال بعد ازین سلطان کرده وازانکه مشتری برج
سنبله اید بخانهٔ سلطان برج وسط السما انگاه دلیل بر یافتن دولت و قوت و عمل
بسیار کند مثالی دیگر گویند طالع حوت یافتیم بر ده درجه و زهره اندر طالع
بر نه درجه و زهره خداوند شرف طالع و منصرف از مشتری پس دلیل طالع
زهره یافتیم ازانکه خداوند شرف است و اندر طالع است و درجه اش بطالع نزدیک است
و بنوعی روشنست وازانکه دلیل طالع را منصرف یافتیم از مشتری پس دلیل
کند که مسئله از سلطان است وازان سبب که زهره اندر شرفست دلیل کند
که خداوند مسئله مردی شریف است و نیکو حال و ستوده و با قدر و جاه و لیکن
ازان که مریخ خداوند خانهٔ مال است و راجع دلیل کند که خداوند مسئله را مال
بر کنده شود و زیان رسیده بود وازانکه مریخ در برج بند کاهست دلیل کند که ز بیش
از بندکان رسیده بود و غلامش گریخته بود و مالش برده باشد دیگر نگاه کردیم
تا حاجتش از سلطان بر اید یا نه خداوند وسط السما اندر خانهٔ خویش یافتیم
و ماه اندر برج عاقبت منصرف از مشتری که خداوند وسط السماست و متصل
بزهره

وعده یافتن منصب

بزهره که دلیل خداوند ضمیر است دلیل کند بر انکه حاجت روا کند وازان سبب
که مشتری اندر وسط السماء ناظر است برج عاقبت دلیل بر پایداری عمل است
و یافتن جاه و مرتبه لیکن ازان سبب که خداوند مال راجع است مال خداوند
مسئله پایدار نماند مثالی که رفعت پناه اقا محمد ناظر متصدی کلادسوال کرد که رفعت
و معالی پناه خواجه عبد الرضای مرد شتی بحکومت کلادنا مزد شده این کار بر آید
و همین شغل و عمل منصوب شود یا نه در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر حج کفتند
که اقا محمد معزول است و رفعت پناه عزت و معالی دستگاه خواجه عبد الرضا مرد شتی
می اید بجهة حکومت ارتفاع بجهت حکومت خواجه عبد الرضا گرفته شد و طالع بدین
صورت یافت چون صاحب طالع قمر است و قمر اگر چه در خانه غریب است اما در
بعضی خانه غریب است

جوزا قمر / ثور مریخ ... عطارد	زهره د / سرطان	زحل ... / اسد / سنبله / مشتری ...
حمل		میزان
حوت ... / دلو / ...	جدی	عقرب / قوس

از بهر انکه از شرف
بیرون امده روی
بخانه خود دارد واو
بنظر تثلیث ناظر است
بصاحب وسط السما
کفتیم که شغل و عمل

و خلعت بدهند و حاجت بر آید و چون صاحب دهم که مریخ است متصل بود اما
کفتیم که نواب عالی اورا طلب کند و خلعت دهد و چون از تثلیث بهم متصل بود کفتیم

این کار به اسباب بر آید و در همان روزها حکومت کار دو بوی شفقت فرمودند
و به کار آمد و در کار حکومت مشغول شد و بعد از پنجاه که از سال ملک و گذشته
بود اراده رفتن شیراز کرد سوال کرد از مؤلف که چون به شیراز روم حکومت من
بر قرار ماند و هر مطلبی که دارم ساخته باز کردم با انما ارتفاع گرفته شد و طالع وقت
بدین طریق صورت یافت چون قمر صاحب طالع است و بتسویه در دوم حوت
ناظر بود دلیل کردیم

جوزا / سرطان / اسد / ثور / حوت / سنبله / دلو / جدی / قوس / عقرب

و صاحب سهم السعادة
و صاحب ساعت هر دو
مشتری است و در وقت
سوال از عقرب عکس
کرده بود همین از
پس در ابتدای این کار
در مهم اختلال و قیل و قال باشد و چون مشتری راجع بود دلیل کردیم و نیز
دلیل کردیم بواسطه آنکه از طالع ساقط است و چون رب مثلثه اول زهره بود
و صاحب حد زهره و صاحب وجه نیز زهره و در وسط السما در شرف خود او دلیل
باشد مجامع آفتاب گفتیم بعد از قیل و قال بسیار حکومت از مشار الیه دفع نشود
و بر قرار ماند و لیکن چون باد سب است او را گرفتگی خاطر بسیار بود پس چون رسید
که بشیراز که مرحوم مراصدی باشد یا نه پس نظر به هفتم کردیم جدی بود و صاحبش
زحل

زحل را دانستیم که او را ضد باشد و چون صاحب هفتم در وتد الارض بود در اینجا گفتیم
بزبان مشتری چند برساند اما چون فوق الارض نیست دفع حکومت نتواند کرد ولیکن
نظر کردیم بعاقبت این کار بیت چهارم سنبله و صاحبش عطارد که در مثلثه خود و در بیت
نهم گفتیم مراجعت بلا را واقع شود و حکومت بر قرار باشد و چنان شد و چون نواب
عالی او را طلب نمود از حال خود سوال کرد طالع استخراج شد بدین طریق و فی الجمله طالع

حمل / حوت / دلو / ثور / جوزا / قوس / سرطان / اسد / سنبله / عقرب

گفته شد که در مرتبه
حکومت بر طرف شد
چرا که قمر متصل است
بزحل و زحل در هفتم
و در خانه ضد و قمر در
هبوط و منصرف از
قران مشتری که صاحب
طالع و صاحب وسط السماست و چون قمر نور مشتری که صاحب طالع است بزحل
بزحل داد وی قبول کرد دلیل است که حکومت از وی دفع شد و نقل کرد تنحیس
المثال بالا را کدام کوکب نموده که بر سر هر دوی نحسی باشد که بعد از آنکه به شیراز
رفتیم دفعت پناه مشار الیه از حکومت کار معزول شد و آنچه در این طالع مسئله
نوشته بودیم اکثر بفعل آمد والله تعالی اعلم مسئلة فی التجارة اگر کسی پرسد که
چیزی به خرید سود کنم یا نه بنگرید که اگر ماه فوق الارض باشد و سعد و نابل النو

فی التجارة

والحساب وتمام صاعد واتصال ندارد به ستارهٔ که زیر زمین باشد یا اندر
برج زایل پس دلیل کند که چیزی که خواهد خریدن سود کند ونیک باشد
آن چیز واگر ماه زیر زمین منحوس باشد وناقص النور والحساب وجنوبی و
هابط وزایل متصل بکوکبی که اندر برج زایل باشد دلیل کند که پس ستدن انچیز خر
خریدن زیان کند نیز بنگرید ان کوکب که اندر وسط السما باشد اگر در وسط
السماء دلیل انچیز که بخواهد خریدن بنگرید پس دلیل خداوند وسط السما باشد
پس بنگرید ان کوکب که دلیل باشد اگر برج زایل خواهد رفت یا بنحس پیوندد
یا بخانهٔ هبوط یا برج وبال خواهد رفت نباید خریدن واگر بخرد زیان کند واگر
دلیل برج شرف خواهد رفت یا از برج زایل وتد بکوکب سعد اتصال خواهد کردن
انچیز که بخرد سود بسیار خواهد کرد والله اعلم وحدیث باب مثالی گفته شود که
از مولف استفسار شده مثال طالع عقرب ومشتری در طالع وقمر در سابع

قوس / جدی	مشتری / عقرب	میزان / ذنب / سنبله
دلو و		راس ط و / اسد
حوت / حمل / مریخ	ثور / قمر	عطارد / سرطان / شمس / جوزا / زهره

در شرف خود ولیکن
در وتد مغرب اما متصل
از تسدیس به آفتاب
وآفتاب در تاسع وخداوند
وسط السماء وقوی
متصل دلیل است که
سود داشته باشد
وچون

انقطاع از صحبت اکابر

باب الرجعة والامل والاصدقا والاعوان

وچون قمر تحت الارض سود کم باشد والله اعلم مسئلهٔ در صحبت بزرگان طالع و
خداوندش وخداوند خانه را اگر وبال منحوس باشد ومتصل بخداوند وسط السما
از تسدیس یا تثلیث ومیان ایشان قبول بود دلیل است بر دوستی سلاطین
بسیار ومنفعت بسیار اگر منحوس باشد برعکس باشد والله اعلم الباب الحادی عشر
وما فیه من المسایل اگر از امید پرسند بنگرید خداوند طالع وخداوند یازدهم وقمر و
دلیل کند به امید سعادت و دوستان و معشوقات
مشتری اگر میان ایشان مواصلت ودوستی باشد وان اتصال بمودت بود سعادت
ومنزلت یابد به آسانی وامید بر آید واگر اتصال از تربیع ومقابله بود امید یابد
لیکن برنج واگر مشتری یا صاحب یازدهم در طالع باشد بزودی حاجت بر آید پس اگر
خداوند طالع وماه متصل بیازدهم باشد از طالع یا انکه خداوند یازدهم بخداوند
طالع خواهد پیوست آن امید بر آید اگر از امید پرسند بنگر بخداوند طالع وخداوند
یازدهم وقمر ومشتری اگر میان ایشان مواصلت ودوستی باشد وآن اتصال
بمودت بود سعادت ومنزلت یابد به آسانی وامید بر آید واگر اتصال از تربیع و
مقابله بود امید یابد لیکن برنج واگر مشتری یا صاحب یازدهم در طالع باشد بزودی
حاجت بر آید واگر در برج یازدهم ستارهٔ سعد بود وخداوند طالع یا ماه با آن
ستاره اتصال بود از تسدیس وتثلیث به آسانی امید بر آید واگر اتصال از تربیع
ومقابله بود بدشواری بر آید واگر میان ایشان قبول بود آسان گردد بعد از دشواری
پس اگر این دلیلها با یکدیگر متصل نباشد یا اندر یازدهم کوکب نحس باشد یا دلیل طالع
راجع یا محترق یا تحت الشعاع باشد دلیل باشد بر انکه حاجت بر نیاید واندوه شود مسئله

في المحبة

في المحبة بنگر بصاحب سیوم وپنجم ونهم ویازدهم هرکدام از ایشان که بطالع شاهد باشد یا قوی تر باشد وناظر باشد دلیلست بران دوستی پس اگر میان صاحب طالع یا قمر وصاحب این خانها که گفتیم اتصال مودت باشد میان ایشان دوستی بود واگر سعادت زهره را بود بشرکت مریخ آن محبت از مباشرت خالی نبود واگر اتصال از مقابله و تربیع ومقارنه بود میان ایشان عداوت بود واگر بعضی نظر موافقت بود وبعضی نظر مخالفت گاه میان ایشان دوستی بود وگاه دشمنی واگر خداوند طالع یا خداوند وسط السما اتصال تراقی بود دلیل بر موافقت است واگر اتصال مخالفت است دلیل مخالفت ودین بغین مثالی از مولف پرسید نکاهیته شد وصورت زایچه طالع اینست

قوس / جدي	عقرب ح / ع مشتري الا ک	سنبله زحل الذاو / اسد راس ط
جدي الط	الل	سرطان الط / شمس يو د
دلو / حوت	مريخ ومعل الا / ثور ح	عطارد ط و / سرطان / جوزا / قمر ح / زهره ط ح

چون ماه صاحب وتد یازدهم متصل است وخداوند یازدهم که آفتاب است بوجه وبتسویه در نهم دلیل است که دوستی در میانه بسیار باشد اما حاجت از پیش دوست بدشواری برآید چراکه صاحب طالع مریخ است واگرچه در حظ خود ودر خانه خود است اما بر جهة ناظر است یا آفتاب بتربیع وچون آفتاب ناظر است بطالع دلیل است بر کمال دوستی ومحبت

الباب الثاني

بحث الاعدا والاضداد والهموم والغموم

[illegible]

دهم العاشر در خانه دلیل کند که مولود شغل باشد واگر خداوند طالع ابهی جا نگاه باشد مولود عمر دراز کند

الباب الثاني عشر في معرفة المسايل چون دوازدهم خانه دشمن است دلیل سایل طالع وخداوند ش ومستولی بر درجه طالع از مثلثات وغیره ودلیل دشمن دوازدهم وخداوند ش ومستولی بر درجه دوازدهم پس هرکدام که در جایگاه خود قوی حال باشد از حال بهتر باشد واگر باهم موافقتی و اتصالی باشد از نظر دوستی صلاح وسازگاری در میانه افتد پس بنگر به صاحب دوازدهم اگر در طالع باشد ومنحوس بود مولود را با سایل از دشمنان بسیار باشد وهمه بزبردست ومقهور وی باشد وسایل را از غم خوردن چاره نبود پیوستن خداوند طالع بخداوند دوازدهم بر نظر عسان دلیل بود بر سعادت خداوند طالع وبودن خداوند طالع در دوازدهم یا ششم یا چهارم بر نظر عسان دلیل بود بر زندان در دشواری مسئلة في المسجون استخراج طالع کن وقت بردن او بزندان واگر میسر نشود استخراج طالع کن در وقت سوال اگر در صورت طالع ماه در برج منقلب بود زود رهائی یابد وبنگر تا ماه بکدام ستاره متصل است زود رهائی یابد واگر ماه جنوبی هابط بود زود رهائی یابد واگر ماه بسعدی بپیوندد ولیکن خداوند طالع را یا بزیر شعاع آفتاب یا زیر زمین وزحل در رابع طالع دلیل کند که مسجون زود رهائی یابد زود بمیرد واگر مریخ اندر چهارم طالع بود زود بیرون آید وچون بیرون آید کشته شود یا بیماری صعب بپیش آید وهمچنین اگر عطارد اندر هبوط باشد یا اندر خانه مریخ متصل بنحس ومحترق دلیل هلاک

في المسجون

باشد اندر زندان و اگر خداوند وسط السماء نحس باشد و خداوند طالع وای
منحوس نکرده اند دلیل کند که محبوس در دست سلطان کشته شود اما اگر این
اوتاد درین باب خانهٔ چهارم است و همچنین اگر نحس اندر برج چهارم بود زود
بیرون آید و بیمار شود و چون ماه متصل بود بسعد و نحس اندر اوتاد طالع
بود و خداوند طالع تحت الشعاع دلیل کند که زود بیرون آید ولیکن بیمار
و اگر ماه را اتصال بسعد بود پس اگر خداوند طالع از درجهٔ احتراق گذشته
باشد و سلیم بود از نحوس ان بیماری بهتر شود و سلامتی یابد و اگر از درجهٔ
احتراق در نگذشته باشد و محترق خواهد شدن دلیل مرگ مسجون بود
بعد از رهائی بزودی و اگر ماه بمشتری پیوندد و عطارد با نحس بود دلیل
کند که زود رهائی یابد و شدت و عذاب دیده بود و اگر ماه در برج زایل بود
دلیل کند که بزودی بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از نحس و متصل بود
بسعدی دلیل کند که مسجون بگریزد از زندان و اگر ماه به نحس پیوندد و از آن
نحس چون درگذرد و بسعد پیوندد دلیل کند که محبوس بعد از ناامیدی
بیرون آید و اگر ماه بسعد پیوندد چون از او درگذرد به نحس پیوندد و مسجون
زود بیرون آید لیکن در حین بیرون آمدن شدت و غم رسدش و اگر ماه
در برج منقلب بود و بکوکبی متصل بود که در برج منقلب یا در برج زایل باشد
زود راحت یابد و بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از کوکبی که در وتد بود و
متصل شود بکوکبی که در زایل بود از زندان زود بیرون آید و راحت بیند

و بروج

گریختن محبوس

در برج عطارد چندان دیر بماند دیگر بنگر بخداوند طالع اگر بسعد پیوندد
دلیل کند بر نیکی حال مسجون و زود بیرون آمدن و اگر ماه با خداوند طالع
بنحس پیوندد و آن نحس تحت الشعاع بود دلیل کند که سختی و شدت از
محبوس زود بگذرد زیرا که نحس چون زیر شعاع آفتاب بود قوتش نبود
و چون خداوند خانهٔ ماه بماه ناظر باشد دلیل کند که حال محبوس در حبس
خوب باشد مسئله اگر ماه در وقت سوال از محبوس در شرف خود باشد
دلیل است که محبوس در حبس دیر بماند و لیکن حالش نیکو بود و اگر ماه در
سرطان و جدی باشد هر چند که برج منقلب است دیر بماند و اگر ماه بکوکبی
متصل بود که در زایل بود در برج قوس نیز دیر بماند و اگر دلیل طالع بستاره پیوندد
که در برجهای مایل بود دلیل دیر ماندن بود اندر حبس و اگر ماه در جدی بود
دلیل است بر آنکه در زندان دیر بماند از آنکه جدی خانهٔ زحل است و نیز دلیل
است که مردی که بسبب او در زندان نگاه داشته و اگر ماه در دلو بود دیر بماند
در حبس و مردی بسبب او را نگاه داشته باشد و اگر ماه در اسد بود دلیل
کند که سلطان یا مردی شریف او را نگاه داشته باشد و دیر در حبس ماند و
اگر ماه در برج ثابت یابی دلیل دیر ماندن بود و اگر ماه در برج ذوجسدین
یابی دلیلست که چون بیرون آید دیگر باره بحبس افتد و اگر ماه بزحل یا مریخ
پیوندد دلیل کند محبوس را حال بد بود و دیر بماند و بیم زخم بودش و اگر
ماه شمالی و صاعد باشد دلیل بر دیر ماندن باشد و اگر ماه با عطارد منحوس

در زود
از حبس بیرون
آمدن

بود دلیل بود که حالش در زندان بد بود واگر ماه منصرف بود از سعد و متصل
بود بنحس دلیل کند که محبوس خواهد بگریزد و نتواند گریخت واگر خداوند
طالع به نحس پیوندد دلیل کند که در حبس دیر بماند واگر ماه در تحت الارض
بمقارنه نحس باشد دلیل کند که محبوس در زندان بمیرد واگر ماه در زایل
باشد و متصل بود بکوکبی که اندر وتد باشد دیر بماند **مسئله** اگر از چوب و
زخم پرسند مریخ دلیل چوب و زخم است واگر مریخ صاحب ثانی عشر متصل
بود دلیل عذاب و رنج باشد واگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه عقوبت
سخت تر باشد خاصه که در اوتاد باشد واگر اتصال از تثلیث و تسدیس بود
سهل تر بود و از حمل و عقرب دلیل شمشیر بود واگر نحس دلیل از مریخ یا از صاحب
ثانی عشر از برج قوس بود دلیل است بر تازیانه زدن واگر بجای مریخ زحل
باشد و در خانه خویش بود دلیل است بر عذاب و چوب و زخم **مسئله** اگر پرسند
که محبوس کی از حبس زندان بیرون آید بنگر بخداوند طالع و بماه اگر هر دو در برج زایل
بوند یا بکوکبی که در برج زایل بود بپیوندد دلیل کند که وقت بیرون آمدن
آن وقت باشد که کوکب از برج زایل نقل به برج مایل یا منصرف شود از کوکبی
که در برج زایل باشد دیگر بنگر بخداوند طالع و بماه اگر در برج دوازدهم باشد
یا اندر برج وتد الارض یا در برج ششم بود هر گاه که دلیل از برج بیرون
آید یا در برج بسعدی پیوندد و آن سعد در جایی زایل باشد آن
روز که روز اتصال است یا روز نقل برج دیگر از زندان بیرون آید و درین
باب

حبس وزخم محبوس

تخمین کی از حبس بیرون آید

باب مثالی گفته شود **مثالی که از مولف پرسیدند** چون صاحب طالع مشتری
بود و در دوازدهم بود گفتیم سؤال از زندانیست پس خواستیم تا بدانیم که
در زندان بماند
یا زود بیرون آید
پس نظر کردیم بماه
منصرف بود از مریخ
و متصل میشد
بعطارد گفتیم زود
بیرون آید از آنکه

جدی / دلو	قوس	مشتری الا او / عقرب / میزان
حوت		زحل الدلو / سنبله
حمل مریخ / ثور	زهره / جوزا	راس / اسد / قمر / سرطان / شمس / عطارد

ماه در برج منقلب است و مقارنه با عطارد در برج منقلب میکند لیکن چون
ماه در خانه خود کمال قوت دارد دلیل بر آنست بعد از امتزاج که چند روزی
دیگر در بند بماند و در بند حالش نیکو بود و چون ماه متصل میشود بکوکبی که در برج
زایل است و ماه نیز خود در برج زایل است گفتیم دلیل بر آنست که زود بیرون
آورند و چون صاحب طالع در خانه دوازدهم در خانه مریخ دلیل است که او را بیرون
آورند بجهت سیاستی که بخنجر یا بشمشیر باشد اما چون عقربیست و دست اعضاست
آهن بر اندام او نرسد و دیگر چیزها گفته بودیم و همه بفعل آمد و اینچه بزرگان
درین باب تجربه کرده بودند موافق بود والله تعالی اعلم **مسئله** اگر از خوف و بیم
پرسند اگر صاحب طالع منحوس باشد و در دوازدهم بود و قمر نیز بادی باشد

خوف

خاتمة
طالع
غارب
عاشر
رابع

دلیل است بر خوف و بیم و حبس و بی لیکن او را با بند و اگر نحوس بر صاحب
طالع یا بقمر ناظر باشند در اوتاد بیم و ترس سخت تر باشد و اگر نحوس ناظر نباشند
بتباهی نیفتد و زود دفع شود و بسلامت گردد و اگر سعود ناظر باشند سلامتی
بود و اگر صاحب طالع سالم بود از نحوس و بطالع ناظر هیچ مکروهی نرسد و اگر صاحب
طالع در وتدی بود و یعنی از اوتاد بد و ناظر خطر و بیم باشد مسئلة در حال بیماران
اگر از مستور حزین پرسند اگر قمر یا صاحب طالع متصل شود بکوکبی که در برج بهیمی
باشد و مقبول بود دلیل است بر هلاکت ستور و اگر مریخ در برج بهیمی بود
و مشتری متصل و مقبول و سعد بود و سایل بهره مند بود از جنس و جواهرات
حیوانات که آن برج دلالت کند والله اعلم خاتمة در ذکر بعضی مسائل متفرقه
نجومی متفرعه بر بعضی کتاب طالع جزوی بود از فلک البروج که در وقت
مطلوب بر افق مشرق باشد و نظیر او غارب باشد یعنی آن جزو از فلک
البروج که در وقت مطلوب بر افق مغرب باشد عاشر جزوی است از منطقة
البروج که بر سمت الرأس باشد یعنی وسط السماء و نظیر او رابع باشد یعنی
جزوی که در وقت مطلوب در سمت القدم باشد و چون درجه طالع بالتی
صحیح معلوم کنند و خواهند که درجات بیوت دوازده گانه در وقت مطلوب
بدانند جدولی بطریق تسهیل آورده شد بعرض سی و درجه که درجه طالع
از طول جدول طلب کنند و بیت مطلوب از فوق در ملتقای هر دو درجات
و دقایق آن برج بر دارند و اگر بعرض دیگر خواهند اگر عرض مطلوب کمتر از سی درجه
باشد

مستولی
مبتز
مستعلی
قبول

باشد بهر درجه سی و سه دقیقه از درجات بیوت پنجگانه که آن دوم و
سوم و چهارم و پنجم و ششم است کم نمایند تا درجات بیوت پنجگانه در عرض
مطلوب حاصل آید و اگر زیاده باشد بیفزایند تا درجات و دقایق سابع
مثل طالع گشته و تقویم کواکب در وقت مطلوب در زایچه نویسند و مستولی
و ارباب بیوت و ساعت پیدا کنند و ضعف و قوت هر یک بواجبی بدانند و از
روی آن حکم کنند مستولی بر موضعی از دوازده خانه طالع آن کوکب بود
که در حظوظ آن موضع بیشتر باز نمودیم در مقدمه در فصل ششم و اگر ارباب حظوظ
بیش از یکی باشد آنکه شهادت زیادت مطلع دارند و دیگران شریک وی
باشند و اگر هیچ کوکب را حظ نبود کوکبی غریب که در آن خانه بود او مستولی
دانند و اگر چه در آن خانه ضعیف باشد و اگر کوکبی غریب در آن موضع
نباشد آن جزو مثال الجسمیست بروح مبتز آن کوکب بود که در صورت طالع
او استیلا بود بقوت حظوظ ذاتی یا عرضی و قوت حظوظ ذاتی آن است که صاحب
طالع در طالع یا صاحب شرف آن یا صاحب حد یا صاحب وجه یا صاحب مثلثه
طالع در طالع باشد و همچنین صاحبان حظوظ بیوت دیگر بیوت و قوت حظوظ
عرضی آن است که کوکب در وتد طالع یا سابع یا رابع یا عاشر باشد و بعضی
وتد التمامات و بعضی وتد الارض و اینجا بتر اینست باطل کند کوکب راجع
و محترق است مستعلی چون دو کوکب با یکدیگر قران کنند هر کدام که بذروة
فلک خود نزدیکتر باشد آن را مستعلی بر دیگری گویند قبول و قابل مدبر گویند

وان دو نوع است یکی مطلق و یکی مقید اما مطلق ان است که کوکبی بصاحب حظی
پیوندد از حظ او چنانکه قمر از حوت بمشتری پیوندد و یا مشتری از میزان بزحل پیوندد
پیوندد و صاحب حظ ان اتصال را از ان کوکب قبول کند اگرچه بنظر عداوت
باشد و بدان منزل است که کسی غایب را از خانه او یا از جانب از جایهای
او چیزی آرند و مقید ان است که مشتری شمس و زهره و عطارد را قبول
کند بی اتصال چون در بیت یا شرف وی باشد و قمر را قبول کند بی اتصال

میزان / عقرب	سنبله	اسد / سرطان
مشتری / قوس		مریخ ۱۵ / جوزا
جدی / شمس قمر عطارد / دلو	زهره ۱۰ / حوت / شرف	ثور / حمل

چون در هر یکی که باشد
و بعضی از هیچ حظی کوکبی را
قبول نکند مگر بیت
با شرف و در قبول و ابتدا
مثال گفته شود طالع شخصی
اول سنبله و مریخ در پانزده
درجه جوزا است که عاشر است
اگرچه از وبال در امده روی در هبوط دارد اما بروج او در عاشر متمکن است
و مشتری در پنج درجه قوس بدان سبب که در خانه خود است هم متمکن است
اگرچه در اوتاد نیست و زهره در ده درجه حوت است و بدان سبب که در
شرف خود است هم متمکن است اگرچه در وتد ضعیف است و دیگر کواکب
از طالع ساقط اند بدان سبب که در دلو اند و چون زهره از مشتری نقل نور
میکند

میکند و مریخ مع هیلاج در بعضی وتدها است مریخ قوی تر متمکن است بدان
سبب که قابل تدبیر زهره و مشتری است پس زهره که وتد او قوی تر نیست مشتری که
وتد او ضعیف تر است و این مثال عشر و قابل تدبیر و نقل نور هر سه است **نقل النور**
ان است که کوکبی سبک رو کوکبی گران رو را ببیند و هنوز تمام از وی منصرف نشده
باشد که کوکبی دیگر را ببیند پس نور کوکب اول بثانی دهد و اگرچه ان هر دو کوکب
از یکدیگر ساقط باشند و این بمثابه اتصال بود میان دو کوکب و در صورت طالع
ابتدا نیز بان نمودیم **جمع النور** ان بود که دو ستاره سفلی یا بیشتر بیک کوکب علوی
اتصال کنند و ان علوی جمع نورهای ایشان کند همچنان باشد که سفلیات
یکی بدیگری پیوندد و همچنین جمع ان است که یک ستاره بدو یا سه یا بیشتر پیوندد
و یا انکه دو یا سه بیکی پیوندد پس نور ایشان جمع شود **رد** از دو گونه بود اول
انکه ستاره ساقط از طالع بستاره پیوندد که او ناظر باشد بطالع بستاره پیوندد که
او ناظر باشد بطالع پس نور او را رد کرده باشد دوم ان است که کوکبی ضعیف
شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط یا راجع یا محترق باشد پس بنظر کوکبی
بد پیوندد و از خود رد کند که قوت قبول ندارد و این مثل شخصی بود که بخود رد
مانده بود معلق یا زحمتی شخصی دیگر خواهد که باوی تدبیری کند او را از خود
دور کند و این ضد قبول بود **دفع قوة** ان است که کوکبی در حظوظ خویش
بود و کوکبی دیگر او را ببیند صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو در حظ خود
باشند هر یک قوت خود بدیگری دهد چنانکه قمر در سرطان بود و زهره در ثور و او را
که بیت اوست که شرف اوست

نقل النور

دفع قوة

دفع طبيعت

اختلاف و اتفاق

انكاث

خالي السير

بعيد الاتصال

دفع قوت گويند و اين دليل دوستي ميان دو كس از هر دو طرف بود و تمام
شدن كارها و انقطاع آنها دفع طبيعت آن است كه كوكبي در حظ كوكبي بود و دو كس
در حظ آن كوكب و همديگر را ببينند پس هر يك طبيعت خود بديگري دهد و آن
او از سعادت و عطيت اميدها در رسانيدن باشد و كلي از همه اوضاع ديگر باشد
اختلاف و اتفاق و اعتدال خلاف از دو جوهر متضاد بود چون ناري يا مائي و سعد
با نحس و تر با ماده و چون اتصال مائي با مؤنث مستعلي بود بهم پيوستن
و اختلاط نيفتد چون آب و روغن و اتفاق بخلاف اختلاف است و اعتدال
چنان بود كه مريخ بزحل بپيوندد از نظر بشد پس با تثليث از جهة مريخ طبع سردي
زحل را اعتدال افتد و همچنين كر چه مريخ را از سردي زحل و چون بود مقارنه يا بر
تربيع و مقابله بود نحوست بيفزايد چنانكه آتش در زير آب نهي يا آب بر آتش فرو ريزي
هيچ اعتدال نبود و نحوست فزون گردد انكاث آن است كه كوكبي سبك و كوكبي گران
روي بديگر نهد و هنوز تمام بر كركن نرسيده بود كه كوكب سبك راجع شود يا كوكب
گران رو مستقيم شود و اتصال تمام نكند و اين دليل شكستن عهد و پشيماني از كارها
و نوميد شدن باشد خالي السير آن است كه كوكبي از اوايل برجي كوكبي را ببيند و هيچ
كوكبي ديگر نپيوندد در آن برج و قوت اين كوكب ضعيف باشد و بدتر آن باشد
كه آن كوكب نحس باشد بعيد الاتصال آن كوكب بود كه در برجي آيد به اوايل
برج هيچ كوكب را نه بيند به آخر برج ببيند و در آن حال كوكب ضعيف بود وحشي
السير آن است كه كوكبي در برجي آيد و بيرون رود و هيچ كوكب نه پيوندد و اين حال را

قمر

تربيع طبيعي

دستوريه

تغريب

قمر با را افتد و آن نحس بود و بدتر آن بود كه اين حال قمر را در قوس افتد كه قمر در
برجهاي غريب در قوس از همه ضعيفتر است جهت آنكه از هبوط بيرون مي آيد
و در جي بوبال مي افتد و اين حال دليل بود بر فرو ماندن در كارها و نقصان
مالها تربيع طبيعي آن است كه عطارد در جوزا كوكبي را ببيند كه در سنبله باشد
يا در سنبله بود كوكبي را ببيند در جوزا و اين حال حشري را باشد در قوس و حوت
تربيع اين برج و السرطان است
دستوريه دو نوع است اول آن است كه صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب
عاشر در طالع دوم آن است كه كوكبي در وتدي باشد و آن وتد خانه يا شرف او باشد
و كوكبي ديگر را ببيند كه آن كوكب هم در وتدي باشد و آن خانه يا شرف او باشد و دستوريه
دليل است بر كمال سعادت و قوت بزرگ و حكومت و شهرت و قدر و جاه تشريق
كواكب هر كوكبي كه پيش از آفتاب برآيد او را مشرقي خوانند و حد تشريق كواكب
علوي شصت درجه است يعني چون آفتاب از احتراق ايشان بگذرد تا به شصت درجه
رسد مشرقي باشد اما غايت تشريق زهره چهل و پنج درجه است و حد تشريق
عطارد بيست و دو درجه و حد تشريق قمر دوازده درجه است تغريب هر كوكب
كه بعد از آفتاب فرو شود او را مغربي خوانند و حد تغريب علوي شصت درجه است
يعني چون شصت درجه بجا مانده باشد كه آفتاب و آن كوكب بهم مغربي خوانند
اما حد تغريب زهره چهل و پنج درجه است و حد تغريب عطارد بيست و يك درجه
و حد تغريب قمر دوازده درجه است و بيرون از اين حد هر چند مشرقي باشد و نه
مغربي اتصال كوكبي بكوكبي آن است كه نظر كند و كوكب از اشد پس و قرب يعني تثليث

ومقارنه ومقابله وچون تقویم ایشان موافق نصف الجوهر چون شد الا بتدا اتصال

باشد وبدانکه زحل ومشتری ومریخ هر یک از ایشان نه درجه باشد مریخ هشت

وشمس پانزده وزهره وعطارد هفت وقمر دوازده درجه باشد حضرت خلیل

بن حسن الحق والدین بنظم آورده باین صفت **بیت** بدانکه اجرام سیارات

کطبیط فح سبعة قمر ذو دیب وچون حال هذا که ابتدا اتصال باشد مثال

گویم تا ظاهر شود **مثال** در دوازدهم شهر ربیع قمر مسند بتثلیث قمر

مریخ به یک ساعت و بیست دقیقه بعد از حال ستیم تا بدانیم که ابتدا اتصال کی

میشود نصف جرم قمر شش درجه و نصف جرم مریخ چهار درجه مجموع دانسته

الجوهر ده درجه چون بعد دوازده درجه هر درجه انکوع نصف الجوهر

دو ساعت گرفتیم به بیست ساعت برجع القهقری باز کشتیم معلوم شد

به ده **الف** روز یکشنبه یازدهم شهر ما گردا نستیم ابتدا اتصال بدان

وقت و چون به یک ساعت و بیست دقیقه رسد اتصال تمام شود و چون

از آن بگذرد **منصرف** گویند و تا نصف الجوهر باقی باشد همان نظر باقی

باشد و چون از آن بگذرد نظر تمام شده باشد **احتراق** آن کوکب که در زیر

شعاع آفتاب در آید آن را محترق خوانند **هبوط** کوکب آفتاب چون

بنوزده درجه میزان رسد و ماه چون بسه درجه عقرب رسد و زحل چون

به بیست و یکم درجه حمل رسد و چون مشتری به پانزده درجه جدی رسد

و مریخ چون به بیست و هشت درجه سرطان رسد و زهره چون به بیست و هفت

درجه

درجه سنبله رسد و عطارد چون به پانزده درجه حوت رسد و بیت هفتم

ایشان **شرف** ایشان باشد چنانکه بیست و یکم درجه میزان شرف زحل و بیست

درجه جدی شرف مریخ و برین قیاس و این بنظم آورده **بیت** فلو کالج

یرح حظ کح سه ط یه دیازده بیزد یح سح **وبال** هر کوکب آن باشد که کوکب

در خانه هفتم از خانه خود باشد چنانکه جدی و دلو خانه زحل است و سرطان و اسد

وبال اوست و قوس و حوت خانه مشتری است و وبال او جوزا و سنبله و حمل

و عقرب خانه مریخ و میزان و ثور وبال او و اسد خانه آفتاب و دلو وبال او

و ثور و میزان خانه زهره و عقرب و حمل وبال او و جوزا و سنبله خانه عطارد

و قوس و حوت وبال او و سرطان خانه ماه و جدی وبال او **اوتاد طالع**

و تد برج طالع است و چهارم و هفتم و دهم و بعضی گویند طالع است پس

عاشر پس هفتم پس چهارم اگر کوکبی در یکی از این برج باشد کوکب

در و تد است و مقدار قوت کوکب در و تد بنا دبی باشد از دو بی نقل یک

شرح آنک باشد **مائل الوتد** دوم و پنجم و هشتم و یازدهم برج و اگر کوکبی در این

برج باشد گویند در مائل الوتد و مقدار قوت کوکب در مائل الوتد چهار

دانک باشد و از هر قوت حادی عشر است پس خامس و ثانی و ثامن

ساقط است از طالع قوت ندارد **زایل الوتد** برج سوم از طالع و ششم

و نهم و دوازدهم برج و اگر کوکبی در این برج باشد گویند که در زایل الوتد است

و مقدار قوت کوکب در زایل الوتد دو دانک است و از هر قوتی تاسع آ

شرف

وبال

اوتاد طالع

مائل الوتد

زایل الوتد

منصرف

احتراق

هبوط

بار ثالث و ششم و دوازدهم ساقط است از طالع قوت ندارد **ارباع طالع**
درجه طالع دلیل مشرق و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب
و درجه رابع دلیل جنوب و مابین درجه طالع و عاشر دلیل بود بر آن ناحیه
که میان مشرق و شمال است و این ربع مذکر بود و مایل خوانند و از سنها
دلیل است بر اطفال و صبیان **ربع دوم** از عاشر است تا غارب یعنی از دهم تا
هفتم طالع و دلیل است بر آن ناحیت که میان مغرب و شمال است و این ربع را
مؤنث و ذابل خوانند و از سنها دلیل است بر ایام جوانی **ربع سوم** از درجه غارب
تا رابع و دلیل است بر آن ناحیت که میان مغرب و جنوبیست و این ربع را
مذکر و مایل خوانند و از سنها دلیل است بر ایام کهولت **ربع چهارم** از درجه
رابع تا درجه طالع دلیل است بر این نواحی که میان جنوب و مشرق است و این
ربع را مؤنث و ذابل خوانند و از سنها دلیل است بر ایام شیخوخیت و پیری
والله اعلم **فی احوال البروج بروج شمالی** حمل و ثور و جوزا و سرطان و
اسد سنبله بروج شمالی اند و چون کوکب در یکی ازین بروج باشد شمالی گویند
بروج جنوبی میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت جنوبی اند
و چون کوکب در یکی ازین بروج باشد جنوبی خوانند و در بروج شمالی آفتاب
روز مقدار روز فزون باشد و در بروج جنوبی شب فزون باشد **بروج معوج**
الطلوع و قصیر المطالع جدی دلو حوت حمل ثور جوزا **بروج مستقیم الطلوع**
و طویل المطالع سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس **برجهای آتشی** حمل

اسد

اسد قوس و این سه برج را مثلثه آتشی گویند و این بروج دلیل است بر معادن
و کیمیا و از مردمان دلیل است بر مردم عالی همت و متکبر و گردن کش **برجهای**
خاکی ثور و سنبله و جدی این سه برج را مثلثه خاکی گویند و این بروج دلیل اند بر
نباتات و سبزها و از مردمان بر مردم غافل احمق مست در دروغ گوی **برجهای بادی**

مثلثه بادی

جوزا میزان دلو این سه برج را مثلثه بادی گویند و دلیل بر حیوانات است از آدمی
و غیره و از مردمان دلیل است بر مردمان شریف و عاقل و عالم و غنی **برجهای**
آبی سرطان و حوت دلیل است بر حیوانات آبی و آبها و بارندگیها و از مردمان
دلیل است بر مردم خسیس کاهل تعطیل کننده در کارها **بروجی که بصورت آدمی**
اند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس **بروج بهیمی** حمل و ثور و اسد
و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی **بروج معیوب** حمل و سرطان عقرب جدی
بروج مقطوعه یعنی بریده اندام حمل ثور اسد حوت **بروج خوب صورت** حمل سنبله
میزان عقرب حوت **بروج زشت صورت** ثور جوزا قوس جدی **بروج ربیعی**
یعنی برجهای بهاری حمل ثور جوزا **بروج صیفی** یعنی برجهائی که چون آفتاب
بان برجها آید تابستان گویند سرطان و اسد سنبله **بروج خریفی** یعنی برجهای
پائیزی میزان عقرب قوس **بروج شتائی** یعنی برجهای زمستانی جدی دلو
حوت **دلایل برجها بر بدن انسان** حمل تعلق بسر و روی دارد و ثور بر گردن
و جوزا بر پشت تعلق دارد و سرطان دلیل سینه است و اسد دلیل دل و معده
و سنبله دلیل شکم و روده و میزان دلیل کمربند و صبان است و سرین و عقرب



حمل

دلیل فرج و خصیتان است و قوس دلیل رانهاست و جدی دلیل زانو و دلو
دلیل ساقها و حوت تعلق بپا دارد و همچنین طالع را دلیل سر و روی
ساخته‌اند و دوم دلیل گردن و خانهٔ سوم دلیل شانه و دستها تا آخر وابت
توافق آفاق و انفس است بروج نهاری حمل جوزا اسد میزان قوس دلو بروج
لیلی ثور سرطان سنبله عقرب جدی حوت بروج شرقی حمل اسد قوس بروج
غربی جوزا میزان دلو بروج جنوبی ثور سنبله جدی بروج شمالی سرطان
عقرب حوت دلیل بروج در سردی و تری و گرمی و خشکی بروج آتشی
بر طبیعت گرم و خشک است و بروج بادی گرم و تر و بروج آبی سرد و تر و بروج
خاکی سرد و خشک بروج ثابت ثور اسد عقرب دلو بروج منقلب حمل
سرطان میزان جدی بروج ذو جسدین جوزا سنبله قوس حوت مدلولات
بروج اثنی عشر حمل از آدمیان دلیل است بر ملوک و امرا و مبارزان و ارباب
سلاح و اگر منحوس بود دلیل است بر دزدان و اوباشان و فتنه انگیزان و
طباخان و قصابان و سلاخان و سرهنگان و از جواهر دلیل است بر مس
و آهن و گوشواره و تاج و سربند و از جایها دلیل است بر آتش خانها و کوشکها
و جایهای عالی و مقام مسگران و آهنگران و مطبخیان و مکان گوسفندان
و از دواب دلیل است بر آنچه شکافته بود و سم دارد مثل بز و آهو و گوسفند
و از نباتها دلیل است بر فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و کبابه و مانند
آن و از شهرها دلیل است بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان
و از بیماریها

جوزا

و از بیماریها دلیل است بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کوری و کری و کلف
روی ثور از آدمیان دلیل است بر مردم بزرگ منش و مغرور و ملوک زادگان
و وکیلان و انبارداران و خاتونان بزرگ عفیفه و جهت بی جمال بود جمیع مادر
مطربه و خل متکاران مطربه از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود و مغز میوه‌ها
و سبزیها آنچه نو رسد و از جایها دلیل است بر سرایها و بوستانها و بزم زارها و
در هر جا که دواب باشند و کوه نزدیک بود و جایهای که در وی آباد بود و از
شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و مصر و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه
و فرغانه و هرات از دواب دلیل است بر گاو و گاومیش و نخچیر کوهی از مرغان
دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل از جواهر آلات دلیل است بر طوق و حمایل
و گردن بند از اعضا دلیل است بر حلقوم و رگها و عصبهای گردن از بیماریها
دلیل است بر درد گلو و آنچه بر اطراف گردن حادث شود جوزا از مردم دلیل
بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران و تجار و عالمان
متصرفان و شعرا و شرفا و اگر منحوس بود طراران و کیسه بران و شاعران هجوگوی
از نباتها دلیل است بر درخت عالی و میوه دار و درخت بادام و گردکان و فندق
مغزدار و از میوه‌ها آنچه با مغز باشد و مغز او خورند از جایها دلیل است بر کوهها
و غارها و منزلها و بادگیرها و جایهای بلند و دبیرستان و مکتبها و جایهای
مرغان از شهرها دلیل است بر مصر و برقه و صعید و گیلان و جرجان و اصفهان
و کرمان از حیوانات دلیل است بر مرغان خانگی و قمری و آنچه با مردم انس گیرند

از اعضا دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتها از بیماریها دلیل است بر بادها
سرطان
سر و روی و خالها و نشانها سرطان از مردمان دلیل است بر ملک زادگان
و نایبان و امیران و کشتی بانان و ملاحان و غواصان و شرابداران و آنکه بد
حال بود دلیل است بر حمالان و حمامیان و سقایان و فقاعیان از جایها دلیل است
بر دریا و آبگیرها و رودها و حوضها و آبخانها و ساحلها و سقایها از شهرها
دلیل است بر ارمنیه صغری و بحرین و مشرق خراسان و بلخ و مرو و از نباتها دلیل
است بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن و از جواهر دلیل است بر مروارید
و مهرهای مینا و مرجان و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش
و معده و از بیماریها دلیل است بر کلف روی و کری و کنگی و پیسی و درد اندام
اسد
و از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب جنبد اسد از مردمان دلیل است
بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاهان و جوهریان و زرگران
و سکه داران و مردم زنان و اگر منحوس بود دلیل است بر مردم آتش کار و مطبخی
از جواهر دلیل است بر لعل و یاقوت و زر و جمیع آلات از جایها بر تختگاه
سلطان و قصرهای عالی و سراهای مذهب و دار الضرب و کوههای با جواهر
و کانها و شکارگاهها از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و
سمرقند و بلخ و طوس و سیستان و کرمان و بیت المقدس از حیوانات دلیل
است بر شیر و یوز و پلنگ و شادی و گرگ و آنچه درنده بود از نباتات بر جز بزه و آنچه
تیز بن باشد از اعضا دلیل است بر پشت و دل و پهلوی و خصیها از بیماریها
دلیل

سنبله
دلیل است بر درد سعال و درد چشم و پشت کوژی و گنده دهان سنبله از مردم
دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت
دقیق و چون بد حال بود دلیل است بر دلالان و وکیلان و قسامان از نباتها
دلیل است بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه تخم دارد از جواهر دلیل است بر درم
و دینار و چیزهای منقش و ملون از حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی و
دراج و گنجشک و حیوانات زکیه الحس از جایها دلیل است بر سراهای عالی
و دیوانخانها و انبار غله و حبوب و کشتزارها و زمینهای مزروع و بازارها
و جایهای برده فروختن از شهرها دلیل است بر اندلس و افرنقیه و اطراف فارس
میزان
و کوفه از اعضا دلیل است بر کرگاه و میان و شکم و جایهای درون از بیماریها
دلیل است بر قولنج و موی ریختن و علت شکم میزان از مردمان دلیل است بر نایبان
اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف و خوش لهجه و مطایبه
کننده و طرب دوست و با طاعت و راست کار و راست دل و راست زبان و اگر منحوس
بود دلیل است بر سطربان و رقاصان و قیادت کنندگان از جایها دلیل است بر
بادگیرها و کوشکها و منظرها و جایهای با نزهت و کوههای میوه دار و باغها
و بوستانها از نباتها آنچه لذیذ است چون شیرینی و خوشخواره از جواهر دلیل است بر آنچه
از آن زینت کنند و کمر و کیسه و میان از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف
مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم از حیوانات دلیل
است بر هزار دستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی از اعضا دلیل است

عقرب

بر سرین و نشستنگاه و زیر ناف از بیماریها دلیل است بر بواسیر و ورم
و باد فتق و لقوه و کژی روی و کژی بینی عقرب از مردمان دلیل است
بر امرا و لشکریان و مبارزان و دلیران و لشکرکشان و سرهنگان و کشتی داران
و اگر منحوس بود دلیل است بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان و مخنثان
و خادمان سبیل پوست و دزدان و نباشان و آب کشان و صیادان و خادمان
گرمابه و چاه کاران از جایها دلیل است بر گذرهای آب و چشمها و جایهای زندان
و سیاستگاه و قمارخانه و عشرتخانه و خرابات از شهرها از شهرها دلیل است
بر بلاد حجاز و عرب و یمن و حوف و امل و نهاوند و تبریز از نباتات دلیل است
بر درختانی که میوه دار نبود و در آبهای رودخانه رویند و نیز دلیل است بر ادویه
سهل از حیوانات دلیل است بر حیوانات آبی و خرفستران و اژدها و ماران آبی
و جنبندگان مضر از اعضا دلیل است بر ذکر و فرج و خصیه و معده و مثانه
از بیماریها دلیل است بر سستی قضیب و بیماری رحم و احتباس بول و جراحت
قضیب و آب رفتن از چشم و کنگی زبان و کوری و کلی و پیسی قوس از مردم

قوس

دلیل است بر ائمه و فقها و وزرا و قضات و اگر منحوس بود دلیل است بر
نایبان قاضی و مسکرانی و ترکان و بیطاران و دواب داران و غلامان برده و
ستور و ریاضت دهندگان ستور از جواهر دلیل است بر زر و نقره و برنج
و چیزهای مرکب از نباتات دلیل است بر انچه بشری بود چون انگور و خرما
و امرود و انجیر و انگبین از حیوانات دلیل است بر اسب و شتر و درازگوش

از شهرها

از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق و بغداد و جرجان و نیشابور از جایها
دلیل است بر دار الضرب و دار القضا و صوامع و مساجد و برج حرم و بستان و علم
از اعضا دلیل است بر رانها از بیماریها دلیل است بر افتادن از دواب و زخم
خوردن از چهارپایان جدی از مردمان دلیل است بر تجارت داران و پاسبانان

جدی

و لشکرکشان و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل صحرا و خداوندان بناهای قدیم و اگر
منحوس بود دلیل است بر کلهبانان و مزدوران و صیادان و برزگران و سنگکان
و خادمان سیاه و کلکاران و گورکنان و نجادان نزنیها از شهرها دلیل است
بر هندوستان و شرقی روم و اهواز از جایها دلیل است بر قلعها و حصارها و کوههای
خشک و سنگلاخهای با خار و شورستانها و زندانها و گورستانها و جایهای خراب
کهن از نباتات دلیل است بر انچه حیوانات خورده و چه ادویها و درختان خشک
بی میوه از جواهر دلیل است بر سرب و سنگ مقناطیس و سنگ خاره و گچ و دوده
و شوره از حیوانات دلیل است بر گوسفند و گاو کوهی و بز کوهی و خرگوش و
شغال و میمون و موش و سوسمار از اعضا دلیل است بر زانوها و عصبهای پای
و پیوند زانو وجع از بیماریها دلیل است بر کنگی و گری و کلی و پیسی و زشتی صورت

دلو

دلو از مردمان دلیل است بر ملوکان قدیم و رئیسان و حکما و مشایخ و عقلا و اصحاب
ارصاد کواکب و اگر با حال بود دلیل کند بر طلسم خوانان و افسون سازان و فال
گیران و کسانی که بر عهده رجام و بلو حاضر سازند و سقایان و خرفروشان از شهرها
دلیل است بر کوفه و غزنین و قزوین و اطراف مغرب و بعضی از گیلان از جایها

دلیلست بر صحراها و کوشکها و آسیابها که از باد گردد و بادگیرها جائی که در صلح کوچ
کنند و خانهای فقیران و کودخانهای بلند و منارها و خانقاهها و بتخانها و
درویشان و گشت بیرون از **از نباتات** دلیلست بر اهلیلجات و خار و چنبر
و خرماهای هندی و فلفل و زنجبیل و عقاقیر **از حیوانات** دلیل است بر سمور
و سنجاب و روباه و کلاغ و لقلق و عقاب و بوم و جعل **از جواهر** دلیل است بر
مهای سفالین و قلاده دواب و پیرایه که بر مردم کنند **از اعضا** دلیل است
بر ساق پای و استخوانهای ساق **از بیماریها** دلیل است بر کنگی و عیبهای اندامها
از بلندیها و چاه و بوی بد که از اندام آید و هر علت که از تفکر پدید آید حوت
از مردمان دلیلست بر علما و قضات و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان
و اکر بد حال بود غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زهاد
منافق و مردم سائس **از جایها** دلیلست بر مدرسها و رباطها و خانقاهها و آبهای
عالی و مسجدها و حرمها و ساحلهای معروف **از شهرها** دلیلست بر سمنان و
طبرستان و مازندران و بحار و شام و دریای چین **از نباتات** دلیلست بر
و بنه و سیب و آبی و شفتالو و آلو و میوهای بشرین **از حیوانات** دلیلست
بر مرغابی و ماهیان و نهنگ و فیل **از جواهر** بر صدف و عقیق **از اعضا** دلیلست بر
سرهای پای و کعب **از بیماریها** دلیلست بر نقرس و بدن بخواب رفتن و
اختلاجات والله اعلم **در احوال کواکب سبعه سیاره قمر** نیز اصغر است و از فلک
اول تا بدر سعد اصغر است و مثل ازاج و مزاج خالص او سرد و تر است و قمر

است

است و شبی است و رنگ سبزی که بسپیدی زند و بیاندکی زردی و طعم
او شور است که بتلخی زند و از بویها آنچه بتری مایل بود و طعم آن و از
و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا دلیلست بر جانب چپ و دست و
و شش و پستان و گردن و پوست و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از
بلغم تولد کند و از مردم دلیلست بر خلفا و ولی عهد و اتریمان و ملک زادگان
و اگر منحوس بود دلیل است بر پیکان و جاسوسان و مردم سفله و عوام خلق
و کودکان خرد و از صورتها دلیل است بر روی خوب و چشم شهلا و ابروی
پیوسته و دندانهای گشاده و برگشتن سر و روی بود دلیلست بر مادران و دایگان
و کنیزکان و از نحوتها دلیل است بر مردم سلیم و امین و حریص در حق
زنان و مردان و مردم سخن چین و در وستی تزویج و از بنا فنها دلیل است
بر قصب و پنبه و کتان و حبوبات و از جانوران دلیلست بر مرغان آبی و
دراج و قمری و از معادن دلیل است بر انواع مهرها و بلور و دهنج و مرواید
درم و نقره و از جامها آنچه بر اندام بود و وحدکار دارند و از جایها دلیل است
بر آبگیرها و شرابخانها و رودها و چاهها و دریا و باغها و جویها و شاطها
و از طعمها دلیل است بر بیت بر بیتیمی و اقلیم هفتم او راست و شهرها
او بلغار است و سقین و جابلقا و سقلاب و روس و اقصای روم و
بلاد بر طرف محیط تا دریای مغرب **مسئله دوم در صفات و منسوبات**
عطارد عطارد ممتزج است با هر کوکبی که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج

حوت

قمر

عطارد

بجح کبیر و از فلک ثانی تا بلد و مزاج خاکی گفته اند سرد و خشک و باد انگیز
و برنگ ملون است و بوی او آمیخته باشد و سود اییست و از حسها ذوق
دارد و از اندامها بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیلست بر
اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان و متکلمان و فرزندان و اهل حکمت و
منجمان و مهندسان و کار بدحال بود دلیل کند بر شاعران و بلکان امردان دهقان
بچو چه و کال و پیر و از خویها دلیل است بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص
و دوستی و ثنا و طلب ساختن مکر و حاضر جوابی و سخن و بوشی و از سنها
دلیلست بر سن پیش از بلوغ و از نباتها دلیل است بر آنچه ساق ندارد و بوی
تیز چون نان و ماش و باقلا و کلدر و کشنیز و درختان با میوه و آنچه او را از جایی
بجایی کرد اند و کلد و فی و از حیوانات دلیل است بر سکان شکاری و اشتر
و روباه و طوطی و بوزنه و طیور آنچه در شهرها فراکیرند و بیاموزند بلعب
و از معادن دلیلست بر گوهرها و زیخ و آهک و سیماب و روبه و جامهای منقش
و آلتهای کتابه و از لباسها دلیلست بر فوطه و جامهای منقش طارم و علی
و عامه و از بیماریها دلیل است بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت زبان
و کشش سیاه و بر انداختن خون و سودا و مالیخولیا و سرفه و دفی و از جایها
دلیل است بر دیوانخانها و عبادتخانها و کتابخانها و خانهای بالا و از ...
دلیل است [illegible] بر حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای او کوه یاجوج و
ماجوج و جابرساوری بغور ستان و مشاغرکان و اطراف ترکستان و جرکس

و بوم

زهره

و بوم و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بلد پای مغرب **مسئله سوم در صفات**
و منسوبات زهره زهره سعد اصغر است و از فلک سیم تا بلد و مزاج سرد و تر است
و مونث و شبی و برنگ سفید روشن و از طعمها چربی و شیرینی که لذیذ بود
بود و از خلطها رطوبت بود غریبی و از حسها حس شم بچیزهای خوشبوی
و از اندامها شقوت و رحم و کرده و ابرو و سیاهی موی ساعد دست و کتف
و سیاهی در چشم و از سنها بعد از بلوغ و از مردمان دلیل است بر خاتونان
و زنان و جوانان و خوب صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان و چون
بدحال بود دلیل است بر مخنثان و جامه شویان و مشاطکان و قوالان و
بلکاران و از خویها دلیل است بر خوش خویی و کشاده رویی و سخاوت
و معاشرت و طرب و لهو و لعب و هزل و مزاح و طلب سرود و شعر و زدن
سازهای موسیقی و عشقبازی و دلیل است بر بسیاری نکاح و راندن
شهوت و بکار داشتن عطرها و رناعی و دلیلست بر مادران و دایکان
و صورت فربه و آبادانی و سطبری و شیرینی و بر ران و ساق و خرد دست
و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه پای و از نباتها بر آنچه خوشتر
و شیرین تر و مغز میوها او انگور و شفتالو و آبی و انجیر و از معادن دلیل
بر جزع و زبرجد و مروارید دانه و مس و سنگ و یشم و فیروزه و لاجورد
و پیرایه و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیل است [illegible] آنچه از
ابریشم سازند و آنچه سفید بود و از جایها دلیل است بر سراها و تنزه ازها

و سبزیها و کلزارها و هرچه که عشرت و تماشا را شایسته بود و از بیماریها دلیل است
بر آنچه از مادهٔ بلغم تولد کند و از راندن شهوت حاصل شود و بیماری عشق
و ضعف دل و درد دماغ و درد مقعد و پیچ کرده و بواسیر و احتباس بول و از
حیوانات دلیل است بر خرکوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان و بلبل
و کبوتر و آنچه خوش صوت بود و از دینها دلیل است بر دین اسلام و اقلیم ششم
او راست و شهرهای معروف او حمص است و زمین تبت و ختن و کاشغر
و فرغانه و سیاس و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و خوارزم و
آذربایجان و ارمنیه و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب **مسئلهٔ**

آفتاب

چهارم در صفات و منسوبات آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد است و
بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و بمزاج گرم و خشک و گفته اند مذکر روزی
و متوسط است میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی درخشان
و بطعم تیز است و لطیف و از حواس حس بینائی و از اندامها دلیل است
بر جانب راست و دل و سینه و دهان و چشم است و از سنها سن وقوف
و از مردم دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کدخدایان و پیشروان
هر قومی و چون بدحال بود دلیل کند بر درویشان و معماران و استادان و
دبیرستان و رقیبان و از صورتها دلیل است بر مردم تناور بزرگ سینه قوی
آواز از طرف بالا قوی و از خویها دلیل است بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص
و غلبه حسن و سرعت غضب و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن
مال

مال و همت عالی و از بیماریها دلیل است بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود
و بدل تعلق دارد و درد چشم و از مردم دلیل است بر عبیدکان و اتابکان و از
نباتها دلیل است بر شکر و انگبین و عسل و انار شیرین و انگور و خرما و از معدنها
دلیل است بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل است
بر اسپان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سنقر
و زنبور عسل و از جایها دلیل است بر معبدها و قصرها و سراها و تختگاه پادشاه
و از آنها دلیل است بر کلاه و تاج و سرهند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهای
بزرگ و از دینها دلیل است بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر دین آتش پرستی
و اقلیم چهارم او راست و شهرهای او بلاد کشمیر و چین و کوه طور و بدخشان
و عود و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند و الموت
و قزوین و مصر سیاه کوه که آنرا شتر خوانند و همدان و شهرزور و رقه و بیت المقدس
و قاهره تا بدریای مغرب **مسئلهٔ پنجم در صفات و منسوبات مریخ** مریخ نحس اصغر است

مریخ

و از فلک خامس تابد و بمزاج گرم و خشک است با فراط مذکر شبی و بعضی گفته اند
مونث است و بطعم تلخ است و تیز و رنگ سرخ و سفید و بینی و بوی ناخوش
دارد و صفراوی و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل است بر زهره و رگها
ناخن و پساقها و گوشتهای اعضا و از مردم دلیل است بر امرا و ملوک و لشکر
کشان و ارباب سلاح و چون نحس بود دلیل کند بر اهل شر و فتنه و دزدان
و مفسدان و خونیان و از خویها دلیل است بر دلیری و شجاعت و دروغ

وخلاف وسبکباری و بدعهدی و از صور نهاد دلیلست بر مردم بلند بالا و
بزرگ سر و اشقر و خرد گوش و سرخ موی و آبله زده روی و زخم خورده بر
روی و چه تدلی و از سنها آخرین وقت اول کهولت و از نباتات دلیل آ
بر درختان با خار و چوب بقم و عود و سفندان و از مثل کندنا و صبر و پیاز
و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیلست بر مغناطیس و آهن و مس و از
آن نهاد دلیلست بر انواع سلاحها و تیغ و سنان و هر آنچه که از آهن کنند و از
حیوانات دلیلست بر گوسفند و خر و گرگ و یوز و پلنگ و شغال و گزنده مار
و افعی و عقرب و خارپشت و آنجا نهاد دلیل است بر آتشکدها و لشکرگاه و جایهای
سیاست و مطبخها و هر جا که حیوانات کشند و از بیماریها دلیلست بر اسقاط
حمل و شکستن اعضا و بیماری پوست و جراحتها و دنبلها و صفرای زرد
و آنچه بداغ و شق محتاج باشد و زحمت جگر و برانداختن خون و هر علتی که
از گرمی و خشکی پدید آید و از جامها آنچه در حرب پوشند و از دینها آتش
پرستی و بعضی گفته اند بت پرستی و اقلیم خامس او راست و شهرهای
او یکطرف کشمیر است و لهاور و قندهار و جبال افغان و بعضی از غور و غزنین
و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و لرستان و خوزستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه عرب و بلاد تا ساحل **مسئلة در صفات و منسوبات مشتری** سعد

مشتری

اکبرست و از فلک ششم تابد و مزاج گرم و ترست و بر جمیع خیر و مذکر است
و روزی و رنگ سفید است که به سبزی یا موردی زند و بطعم شیرین
وخوشبوی

و خوشبوی و آن مردم دلیلست بر پادشاهان عادل و مردم شریف و امرا و
قضات و وزرا و زهاد و بازرگانان بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت
و دبیران و خزانه داران و چون نحس بود دلیل کند بر زاهدان زرق
فروش و مردم منافق و خویشتن ستای و کسانی که جهت اندک شیئی نفاق
بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خویها دلیلست بر تلطف و علم و زهد و
پارسائی و امانت و امر معروف و نهی منکر و راستی و حرص اصلاح کارها
و از بیماریها دلیل است بر آنچه از وی نفرت باشد و اما سعادتها که از نیک
بکرم اند و از نبات نهاد دلیلست بر گندم و برنج و جو و نخود و کنجد و قرطم و سیب
و انار شیرین و از معادن دلیلست بر قند و سیم و الماس و برنج و گوهرهای
سپید و ارزیز و از حیوانات دلیلست بر آنچه بخورند و حلال بود و
طاوس و لقلق و همای و آنجا نهاد دلیلست بر عبادتخانها و مساجد و
صوامع و منبرها و عالمان و واعظان و مقامهای عالی و معمورخانها
و از صور نهاد دلیلست بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و موهای بزرگ
و از اندامها دلیل است بر خون طبیعی و نطفه و مغز جگر و حلقوم و دم و دو کتف
جنبنده و از سنها سن کهولت دارد و از حسها حس لمس و از لباسها آنچه
بود و عالمان دارند و فوطها و جامهای پاکیزه و او بر همه دینها از روی علم
و پاکی و بعضی گفته اند بر دین ترسایان و اقلیم دوم او راست و شهرهای
او مکرانست و سیستان و طرف خراسان و حدود دریای فارس و هجر

و بحار یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب **مسئله هفتم در صفات و منسوبات**

زحل

زحل زحل نحس اکبر است و از فلک سابع تابد و مزاج سرد و خشک بافراط بود
مزاج مرار و مذکر و روزی و گفته اند که خنثی است و بطعم ترش و رنگ آن سیاه
و بوی او ناخوش و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و ارباب خانها و مردم
قلعه دار و زمین و رئیس و دهاقین و مشایخ و اگر بد حال بود دلیل است
بر اهالی بی علم و مشایخ و بندکان و مزدوران و کلکاران و حبشیان و مردم
سودائی و بلغمی است و از اعضا دلیل است بر سپرز و استخوانها و روده و پوست
و پشم و ناخن و بلندی پشت و از بیماریها دلیل است بر انچه دوران کشیدن
بود چون استسقا و نقرس و سستی در اعضا و سوداهای سیاه و بلغمهای خام و
علتهای باطن و زمن شدن و انچه در پیری حادث شود و سبب آن سردی
و خشکی باشد و از خصال بر حس سمع گران شده و از خویها دلیل است بر جهل
و ترس و بخل و وسوسه و صبر و استبزه و کاهلی و از صورتها کسی که زشت
بود و بزرگ سر باشد و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر لب
و سخت آواز و از سنها دلیل است بر سن پیری و دلیل است بر پدران و جدان
و اتابک و دایه و از حیوانات دلیل است بر انچه بارکش بود و سخت کار
و شتر مرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هر چه بر زمین خانه
دارد چون موش و مار و مانند آن و از جامها دلیل است بر انچه از ابریشم کنی موی
و خلقها و از نباتها دلیل است بر اقاقیا و هیچها و داروها که قابض بود و

کهن

کهن و کنده شده باشد و از معادن دلیل است بر سرب و روی و آهن
کار برده و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیل است بر کوههای خشک
و بلند و غارها و مقامهای خراب و بناهای قدیم و شبستانها و شورستانها
و گورستانها و قلاع و از دینها دلیل است بر دین یهودی و اقلیم اول
او راست و شهرهای او سرندیب و اقصای هندوستان و سند و جزایر
دریای جنوب و زنگبار جنوب تا بدریای مغرب و چون احوال کواکب
سبعه سیاره بدین طریق باز نمودیم بعضی حالات ایشان بجدولی
نیز باز نمائیم که بر طالبان این علم شریف آسان تر باشد **جدول**

میل افتاب و عروض کواکب بجهت دانستن عروض کواکب
در شمال و جنوب و صاعد و هابط بتقویم کواکب بر دارند

[illegible]

جدول منسوبات كواكب سبعه سياره

المنسوبات	زحل	مشتري	مريخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
نامهاشان	كيوان [illegible]	برجيس	بهرام	افتاب ظله في العاشر	ناهيد	تير	ماه ظله في الطالع
سعادت ونحوس	نحس اكبر	سعد اكبر	نحس اصغر	سعد بنظر	سعد اصغر	ممتزج	سعد بنظر
طبايعشان	سرد وخشك	گرم وتر	گرم وخشك	گرم وخشك	[illegible] وخشك	سرد وخشك	سرد وتر
رنك ايشان	سياه	زرد وسفيد بعضا غبر	سرخ وسياه	سرخ وزرد	سفيد	مختلفة الالوان اديم بعضا [illegible]	سفيد [illegible]
روزي وشبي	روزي	روزي	شبي	روزي	شبي	روزي	شبي
[illegible]	[illegible] پير	[illegible]	نوجوان	[illegible]	تازه ماده برنا	كودك ممتزج	ماده طفل
اعضاهاي ظاهره	گوش راست	گوش چپ	[illegible]	دل ودماغ	سينه وبيني	دست وزبان	موي
سيرايشان دربرج	دو سال ونيم	يكسال	يكماه ونيم	يكماه	بيست وهفت روز	با عجله روز	دو روز ونيم
احساد	اسرب	ارزيز	اهن	طلا	مرواريد	زمرد	نقره
فرحشان	دوازدهم	يازدهم	ششم	نهم	پنجم	طالع	سوم
ترحشان	ششم	پنجم	دوازدهم	سوم	يازدهم	هفتم	نهم
دلالت برملتها	جهوده	ترسايان	بت پرستان	اتش پرستان	ملت اسلام	فلسفه	براهمه
اعضاي باطنيه [illegible]	طحال [illegible]	زادجكر	كلستان زهره	[illegible]	القطب [illegible]	مراره زبان	الريه [illegible]

سوناه · [illegible] معتدل · تلخ [illegible] · تيز [illegible] · چرب [illegible] · [illegible] · شور [illegible]

عين اليسرى

غايت ميل	غايت عرض	غايته	غايته	غايته	غايته	غايته	غايته
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
از	تا	[illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا
حمل · ثور · جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلا عرض	بلا عرض
از	تا	تا [illegible]	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا
سرطان · اسد · سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
از	تا	تا [illegible]	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا
ميزان · عقرب · قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلا عرض	بلا عرض
از	تا	تا [illegible]	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا	از [illegible] تا
جدي · دلو · حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غايت ميل	غاية عرض	غاية عرض	غاية	غاية	غاية	غاية	غاية

في الجنوب

جدول منسوبات بروج اثنا عشر والله اعلم

البروج المنسوبات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان
روزی و شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی
راست و کج	راست	راست	راست	کج	کج	کج	راست
مواضع	صحراها	بستانها	کوهها	زرعگاه	مکتبها حصنها	مکتبها	مساجد
باصاحب چشم اعضاها افاقها ارنب سم	دماغ و ابروی سرها و مایتصل بها	و حنجره حلقوم گردن و دانه کتف	دوش و بازو و کتف و انگشتان	شش و سینه و معده	دل و پشت و زهره و استخوان پهلو	واحشا ناف و سپرز	سرین تهیگاه و مثانه و پشتگاه
جهات	شرقی	جنوبی	غربی	شمالی	شرقی	جنوبی	غربی
امزجه	آتشی	خاکی	بادی	آبی	آتشی	خاکی	بادی
ملتها و دینها	بت پرستان	ملت اسلام	فلسفه	براهمه	آتش پرستان	حکما	ملت اسلام
جواهر	مس	سیم	ارزیز	پنج	یاقوت	هفت جوش	مروارید

تتمه جدول منسوبات بروج اثنا عشر

البروج المنسوبات	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	[illegible]	
روزی و شبی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی		
راست و کج	راست	راست	کج	کج	کج		
مواضع	نداها	صوامع	کوهها	چاهها	دریاها		
اعضاها	قضیب عورتین و زهار	شتالنگاه زانو و ما یتصل بها	زانو و ما یتصل بها	استخوانها ساق و ما یتصل بها	و انگشتان سرها و پایها		
جهات	شمالی	شرقی	جنوبی	غربی	شمالی		
امزجه	آبی	آتشی	خاکی	بادی	آبی		
ملتها و دینها	جهودان	ترسایان	بت پرستان	جهودان	نصرانیان		
جواهر	مس	زر	آهن	آهن	زر		

این جدول ستارکان اهل هندی و الیس نطی وضع کرده

	۱	۲	۳	۴	۵
حمل	۲ ے سردی و چیزی که با تش کنند	۶ ه سفیدی و [؟] نیک	۴ ی سفیدی روشن و بر و نقش	۵ ی چیزی سرخ که با تش [؟] یا چیزی که گوشت [؟]	۵ ل سخت خشک و [؟]
ثور	۸ ه از نبات نرم و نه چیز سفید بود	۶ ی نبات که از حال خوش [؟] بود	۸ ی جانوری بی پای و بس	۵ ل از جنس زمین و سیاه و خشک	۳ ے دو لون و جانوری که گوشت خورد
جوزا	۶ ی مرغی [؟] که بار مرم خوبی کند	۶ ی از جوهر مردم با چیزی که گوشت خورد	۵ ه جانوری مختلف رنگ با سپیدی	۷ ی جانوری از مرغان که گوشت خورد	۶ ل جانوری سیاه
سرطان	۷ ی جانوری آبی و چیزی که برات کند	۶ ه چیزی آبی و بیا [؟] نا خوش بود	۶ ل آبی دو لون [؟] و نه [؟]	۷ ی از جوهرات دو [؟] منفعه بود و سفید [؟]	۴ ی سیاهی که با سرخی بر آید دو لون کار بود
اسد	۴ ی جوهر سیاه و خشک	۵ ه دو جوهر [؟] خشک و [؟]	۷ ل سفید درخشان خشک	۶ ی از جوهر خشک سفید و دور و دراز	۶ ی جانوری با پایها دراز و سپید
سنبله	۳ ی نباتی خورد دانه	۱۰ ه نباتی که درون از بیرون خوشتر [؟]	۴ ے نباتی عزیز	۷ ی نرم و شیرین و با [؟] کرا یل	۳ ل نباتی با حار [؟] و [؟] و سرخ [؟]
میزان	۶ ل جانوری سنگی و با سیاهی کرا یل	۸ ی جانوری با بوی خوش	۷ ے چیزی سنگی با نفع	۷ ه [؟] جانور مردم خوبی کند	۳ ی جانوری [؟] گوشت خوارد [؟]
عقرب	۷ ی جانوری آبی با جای سیاه	۴ ه آبی با جای	۸ ی چیزی با نفع	۵ ل چیزی خورد [؟]	۶ ل چیزی بی منفعت
قوس	۱۲ ے [؟] سنگ [؟] جانوری با پای	۵ ه [؟] جانور [؟] دوم چیزی که [؟]	۴ ی اول چیزی [؟] دوم چیزی با منفعت	۵ ل سیاه و سنگی	۴ ی سرخی که [؟]
جدی	۷ ے جانوری با پای	۷ ه نباتی	۸ ی نباتی [؟] [؟]	۴ ل جوهری سخت [؟] و سرخ کالنحاس	۴ ی جوهری سیاه و سخت کالحدید
دلو	ی جانوری که با [؟]	ه جانوری که از زمین خیزد	ے جانوری که [؟]	ی [؟] با [؟] آبی	ل جانوری گوشت خوار
حوت	۱۲ ه نباتی [؟] [؟]	۴ ے جانوری آبی	۳ ی نباتی یا [؟] آید	۹ ی حیوانی آبی	۳ ل چیزی که [؟] باشد

عطارد دو حضیض دارد در دو تثلیث اوجش [؟] اوج او [؟] عقرب است سرطان و حوت
حضیض او خواهد بود

[؟] ۲۱ در [؟] | در ۱۵ | در ۲۸ | در ۱۹ | در ۱۵ | در ۲۷ | [؟] | در ۳

[illegible]	ل	ی	خ	س	ه	ب	ر	ی
نر و گرم و نهاری حمل و [؟] اعضا	۲۱ هبوط	مثلثه	خانه	۱۹ شرف	وبال	غریب	۱۹ [؟]	غریب
سرد و لیلی و ماده ثور و دوست اعضا	غریب	غریب	وبال	غریب	خانه	حضیض	۳ شرف	غریب
نر و گرم و نهاری جوزا و دوست اعضا	حضیض [؟]	وبال	غریب	غریب	اوج	خانه	محظوظ	۳ شرف
سرد و لیلی و ماده سرطان و [؟] اعضا	وبال	۱۵ شرف	۲۸ هبوط	اوج	مثلثه	غریب	خانه	غریب
گرم و نر و نهاری اسد و دوست اعضا	وبال	مثلثه	اوج	خانه	غریب	غریب	غریب	غریب
ماده و سرد و لیلی سنبله و دوست اعضا	غریب	وبال	غریب	غریب	۲۹ هبوط	۱۵ خانه و شرف و تثلیث	غریب	غریب
نر و گرم و نهاری میزان و دوست اعضا	۲۱ شرف	اوج	۱۹ وبال	هبوط	خانه	محظوظ ۹ درجه [؟]	طریقه محترقه ۱۹	غریب
ماده و سرد و لیلی عقرب و دوست اعضا	غریب	غریب	خانه	غریب	وبال	اوج	۳ هبوط	غریب
نر و گرم و نهاری قوس و دوست اعضا	۲ شرف اوج [؟]	خانه	محظوظ	مثلثه	حضیض	وبال	غریب	۳ هبوط
نر و گرم و نهاری جدی و دوست اعضا	خانه	۱۵ هبوط	۲۸ شرف	حضیض	غریب	غریب	وبال	غریب
ماده و سرد و لیلی دلو و دوست اعضا	خانه	غریب	حضیض	غریب	غریب	مثلثه	هبوط	غریب
ماده و سرد و لیلی حوت و دوست اعضا	غریب	خانه	مثلثه	غریب	۲۷ شرف	۱۵ هبوط وبال	غریب	غریب

اوج القمر فی الاجتماع
و ۲۳ الاستقبال

قمر [؟] در برج طالع دارد
و [؟] در [؟] طالع دارد
قمر [؟] ماه ثالث از طالع
[؟] است [؟]
زهره در [؟] بود [؟]
[؟] است [؟]
[؟] در [؟] زحل
[؟]
[؟] اوج [؟]
[؟]

بیت شکر که این نامه بعنوان رسید، پیشتر از عمر به پایان رسید
الحمد لله والمنة که از میامن توفیقات ربانی وتاییدات صمدانی وارواح
حضرات انبیا واولیا، عقدات مشکلات این مسایل طی شد واز جواهر
آبدار ابکار که در پیشگاه ضمیر مکنون ومستور بود باوجود تکفل مهام انام وتعهد
مناهج خاص وعوام وقلت فرصت در ادراک این امر خطیر وکثرت تکاهل
در فکر وتدبیر در رشته تحریر وتسطیر کشیده بر منصهٔ ظهور آورد
در وقتی که عالم پیرا از پیرایه عدالت ورافت پادشاه فلک بارگاه عرش
اشتباه ظل الله آنکه خاطب شمشیرش بر منابر فتوح خطبه ابکار بلاد می
خواند وسنان ملک ستانش بزبان حالی می گوید بیت خطبتک ابکار
البلاد وعونها فالیک من دون الملوک رجوعها آسمان از بروج منطقه
بند طاعت اوست وبرجیس دعاگوی دولت او ودریا وکان از دست
گوهر بار او در خطر وزمانه بعدل وانصاف او مفتخر بیت واشرق وجه
الارض من نور عدله وقد کان فی لیل من الجور حالکا شعر
ولت له شرقها ومغربها ونفسه تستقل دنیاها خوانین شده اعنی
سلطان البرین وخاقان البحرین ابو المظفر شاه عباس الماضی الصفوی الحسینی
خلد الله تعالی ظلال سلطنته ورحمته فی الخافقین ومتع المسلمین
بطول عمره بحرمة سید الکونین وامام الثقلین وخان بن خان و ستوده
زمان ویگانه دوران حامی کشور و رعایای رعیت پرور بیت

آنکه

آنکه تیغش شد در کارزار پیرهن عمر عدو تار تار وآنکه کلکش
بمد داوری بافته منشی فلک باوری صلاح العباد ورشد الامم
وامن البریة من کل غم بشیئین ما لهما ثالث بخرق الحسام ودفع القلم
سروران زمان آستان او را بهر باب پناه وامیدواران دوران را جناب
عالی او امیدگاه ابو الفتح امام قلیخان وتحریر صاحب تدبیری که قلم
دو زبان در مدحت گستری وثنا خوانی او با مادح یکزبان شده و
کمیت خوش رفتار در بادیه اوصاف او از عجز کند رو گشته جوادی
که محاسب وهم از محاسبهٔ جود او عاجز است وعطایای اسراف مثل
پیش رای او با رزنه فضلش بر فضلا کالشمس فی وسط السماء ظاهر است و
خرد فایقش بر عقل عاشر کالبدر فی الدجی باهر رای ذره بینش حل
مشکلات حکمای سلف نموده وعقل کاملش عقدات عقل اول
گشوده معلم اول از تلامذهٔ او یکیست ودانش بسیار عقل کامل اندکی
مدات شریفش مفاخره ومباهات منصب دستوریست وعنصر
لطیفش مورد بدایع معنوی وصوری جامع علوم معقول ومنقول
حاوی فروع واصول کشاف استاد الفرقان مسفر محجوبات المعانی
بالبیان هادی الخلایق بطوالع انواره کاشف الحقایق بلوامع اسراره
رافع اعلام الهدایة بالغ الخلایق عن غوا الغوایه ذو المجد والسودد و
السیاده صاحب خلق کریم مهبط فضل عمیم واثق بعنایات ذو المنن

جدول تسوية البيوت بعرض لو

حمل ـــ شعـ

درجات	ثانية	الثالث	ثانية	الخامس	ثانية	الثاني	ثانية	الرابع	ثانية	السادس
٠ ا	اوه ونو	ـ نا جاه	حعو دیط	حعر ز الطاا	كعم د الطح	الحط ا الطم	ـ الوه العل	وكه الاع	د الاند الده	ه الده الرك
ب ج	ءمط ها	ءيط هه	اسح ـ مر	نعه عط	ه حو امط	ـ عه االحح	الوه الرا	الاخ الحه	الحلو الكر	لحمد ه الطما
د ه	دلح داه	هس والط	وط وس	الج ـ س	ـــ وع	ـ ه وو	الرو لحلح	يوه لوخ	الهيط الرا	وعك اط
و ز	جر طط	دو رنه	ءاه هه	وـ وس	حرخ ونه	وف وسط	ـ الطه عزه	الدر الها	ارح ارنه	ـ ح حد
ح ط	لا لحخ	جالط طك	ـ نا وك	ءله هس	ه مو دله	هط ولح	ح نا الح	الوه الوه	لحر ءالطح	ءو هو
ی یا	نامط سو	لحو لحط	ونط دلح	وس دحج	حا طب	داه لحر	ـ اه لحع	الاه لحاا	جالح اار	ءو دو
یب یج	لحار هح	نالب سه	حر حنو	دله حع	لحخ ناه	طك ـ لح	دو وع	حالط حالطخ	ـ اا حر	دح حط
ید یه	نحه نوا	سنط لحمد	طه لح مه	طو طنه	سه لحه	لح نه ناس	هو واله	ءام الر	هوكا هر	طحط ناط
یو یز	ونب رحو	سداه نقح	لحخ ناله	لحح ناله	لحو سدح	سدم لحله	وسه ١٢	سده ١٧	هو ونط	سدا لحمد
یح یط	حله نطار	نوا رله	سدا سدهد	سدا سدخ	يوط لوك	سداه نوح	حنه طم	دلخ ءه	دق حخ	سدسد نو
ک کا	حر الاط	محح حـ	لحله سدسد	لحه سدله	ـ اا حالـ	وا وه	حد ناح	هالط وح	طا حمط	نوح رك
کب کج	الدع الحح	حس نطله	سدنه نول	نوك لوح	نطالح حاد	سخ عنه	سدا لحـ	دح ونط	ناس سدس	حالب نطاله
کد که	[illegible] الدو	حو الاع	وا وصه	ون رس	الااه الداو	نطر حم	لحخ سدصه	حص طصه	لحع سدس	حار الاع
کو کز	الهاه الولو	الاهه الدل	سدلو حيـ	عله نطاه	لوار الدح	الاد الدل	يهر والط	ـ له ناله	نوس سدح	الدـ لحلح
کح کط	الدر الدع	لحه ـ الدد	عنه حنطو	حسد داا	الهر هالط	لوله ـ الدي	واله حع	سداه وع	سدمط هعد	الدر والح

امیر ابو الحسن لازال مجاسم اهل الفضل حلی بوجوده وحصل مآرب
بني الآمال بفضله وجوده که علت غائي تالیف این رساله اوست
بیت زان هنرمند بي کند جاني کش ستایش کند هنرداني بیت
ببین غلط دانش که پرورده ام چو دش در برآورده ام نشد باعثم
جز سخن دانیت بدستور دانش سخن دانیت امید که چون بنظر
اصلاح وسد خطا و زلل آن بذیل الطاف عام بپوشد شعر
اخبار فضلك في شام وفي يمن: سارت بها الريح والركبان والصحف
فحمد القلب في نظم بعثت لكم: من عنده الدر لا يهدي له الصدف
وس فن کشت به اتمام این تالیف در یوم الخمیس ۲۲ شهر ذي قعده
عام الف وست وثلاثين ختم الله لنا بالحسنى انتهى
جدول حق رجعت واستقامت کواکب چون خاصه معلوم هر کوکب
باین حد رسد راجع و مستقیم شود وجدول اینست

خمسة المتحيرة	حل رجعت	حل استقامت
زحل	ح الد	ه ول
مشتري	ی دح	د الد [illegible]
مریخ	ه لحل	و ول
زهره	ه سا	و مط
عطارد	ء الدم	ه ک

جدول تسوية البيوت بعرض لو

جوزا سرطان

درجات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السادس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول تسوية البيوت بعرض لو

اسد سنبلة

درجات	[illegible]	الثالث	[illegible]	الخامس	[illegible]	الثاني	[illegible]	الرابع	[illegible]	السادس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول تسوية البيوت بعرض [illegible]

ميزان عقرب

درجات	[illegible]	الثالث	[illegible]	الخامس	[illegible]	الثاني	[illegible]	الرابع	[illegible]	السادس
[illegible]	دره ور	٢٧٢ وط	طا ر	طرنو واطرح	[illegible] الطا	[illegible] وا	طرم مح	[illegible] والط	[illegible] ل	[illegible] الا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول تسوية البيوت بعرض [illegible]

قوس جدي

	[illegible]	الثالث	[illegible]	الخامس	[illegible]	الثاني	[illegible]	الرابع	[illegible]	السادس
[illegible]	طسلط ح	٢٧ و ده	ماطاو ح٥	ماطاو ح٥	ادر [illegible]	اوبح ولا	[illegible] دل	ماحنط [illegible]	الحد [illegible]	ـ وما ما
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول لیلهای بروج وبیوت طالع اینست

بروج	رنگ برجها	[illegible] برجها		بیوت	رنگ	[illegible]
حمل	سپید	سپید [illegible]		طالع	خاک‌گون	سپید [illegible]
ثور	سپید دوش [illegible]	سپید		دویم	سبز	اندکی [illegible]
جوزا	سرخ و [illegible]	زرد		سیم	زردی	[illegible]
سرطان	سفید [illegible]	بلند دوز		چهارم	سبز	میانه
اسد	سپید [illegible]	[illegible]		پنجم	سپید	میانه
سنبله	سپید دوش	دوش		ششم	سیاه	بلند دراز
میزان	سپید زردی	سیاه		هفتم	[illegible]	[illegible]
عقرب	سپید [illegible]	سرخ و سیاه		هشتم	سیاه	[illegible]
قوس	سپید [illegible]	[illegible]		نهم	سبز	سپید
جدی	سیاه	بلند کوچ		دهم	سبز	سپید تام
دلو	[illegible]	زردی		یازدهم	زردی	سپید
حوت	سپید [illegible]	چون سیم		دوازدهم	سبز	میانه

جدول لیلهای [illegible] اینست

	[illegible] طالع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
اول و دوم و سیم: سرخی بعضی [illegible] کوتاه با اندک حرکت	بات	عجوز و عظام	دراز و کوچک	سیاه	سیاه	زحل
چهارم و پنجم و ششم: سیاه [illegible] و [illegible] کوتاه بی‌حرکت	جانور	شیخ	گرد عظام	سرخ و زرد	خاکی	مشتری
هفتم و هشتم و نهم: سبزی [illegible] دلا [illegible] و [illegible]	جوهر	[illegible]	دراز و دراز	سرخ [illegible]	سرخ	مریخ
دهم یازدهم دوازدهم: سفید تمام [illegible] است و [illegible] کردد	جوهر	[illegible]	گرد [illegible]	سرخ [illegible]	زردی	شمس
حاصل که خداوند طالع [illegible] بود	جانور	جوب	جهار [illegible]	زرد با سرخ سپید	سپید	زهره
با حرکت بسیار	بنات	[illegible]	[illegible]	سپید [illegible]	رنگ [illegible]	عطارد
	سیم	[illegible]	[illegible]	سپید [illegible]	سبز	قمر

سنبله عطارد
میزان زهره
عقرب مریخ
دلو زحل
جدی زحل
حمل مریخ
ثور زهره
قوس مشتری
حوت مشتری
اسد شمس
سرطان قمر
جوزا عطارد

دلیلنک بر یوزن ستارکا درجانها

برجها	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
حمل	سرخ	زردی	سیاه	زرد	سرخ	سیاه	سرخ
ثور	روناسیه	سرخ	سیاه	سرخ	سرخ	سیاه	سیاه
جوزا	زرد	ارغوان	سیاه	سبز	سرخ	خاک رنگ	زرد
سرطان	زرد	ارغوان	سیاه	سرخ	سرخ	سرخ	زرد
اسد	پیروزه	سیاه	سرخ	زرد	سیاه	سبز	سیاه
سنبله	سرخ	آسمانگون	سرخ	ارغوان	سرخ	آسمانگون	سیاه
میزان	سرخ سیاه فام	سرخ	سرخ	خاکی	سرخ	آسمانگون	سرخ سیاه فام
عقرب	سیاه	سیاه	سرخ	سپید	سبز	سیاه	سیاه
قوس	سرخ	زرد	سرخ	سبز	ارغوان	سرخ	سبز
جدی	سیاه	سیاه	آسمانگون	سبز	سیاه	سیاه	سرخ
دلو	سیاه	سرخ	آسمانگون	زرد	سیاه	سرخ	سرخ
حوت	سرخ	سیاه	سیاه	سیاه	سرخ	ارغوان	سرخ

جوزا عطارد — سرطان قمر — اسد شمس
سنبله عطارد — میزان زهره — عقرب مریخ
قوس مشتری — جدی زحل — دلو زحل

دلیل دیجان

	ے	ک	ل
	ح	س	ے
حمل	نباتی یا جوهری سرخ	جوهری سرخ که باتش کار دارد	جانوری چهارپا
ثور	حلی و نبات	چیزی منقش نانبسته	از جوهر زمین
جوزا	چیزی با نقش یا دینی	چیزی که ران سیاه	چیزی سیاه با جانور فیانکار
سرطان	چیزی با مروارید	چیزی سیاه یا جانوری نبات که از زمین خیزد	مروارید و جوهر آب
اسد	چیزی کرانمایه چون زر	چیزی کرانمایه سیاه	چیزی سیاه که باتش کار دارد
سنبله	نبات	چیزی از درختی بزرک	سبز عنم
میزان	جانوری پرنده کوشت خوار	از جوهر سنک بزرک	جوهری متلون
عقرب	جوهری ابی یا نبات	جوهر مروارید و مرجان	صدف یا چیزی سست
قوس	چیزی با نقش او رخشنده	آهن و مس و چیزی سبز	از جوهر سنک کرانمایه
جدی	جانوری دانکار	نباتی که بکار بناید	سنک سخت یا نبات
دلو	مرغی یا جوهر سیاه	جوهری سیاه و زرد	جانوری که با مردم خو کند
حوت	دواب یا زنجبیل یا مروارید	صدف و از جوهر آب	جانوری زبان کار

السرطان قمر — جوزا عطارد — ثور زهره
میزان زهره — سنبله عطارد — اسد شمس
جدی زحل — قوس مشتری — عقرب مریخ
الاسد — حمل — حوت مشتری — دلو زحل
العقرب — جدی زحل — قوس مشتری — عقرب مریخ
دلو زحل — عقرب مریخ — قوس مشتری — جدی زحل

